

جریده شعله جاوید ارگان مرکزی
حزب کمونیست (مائونیست)
افغانستان است که عمدتاً در
خدمت تدارک، برپایی و پیشبرد
جنگ مقاومت ملی مردمی و
انقلابی (شکل مشخص کنونی
جنگ خلق) قرار دارد .
(اساسنامه حزب)



شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان

سنبله 1390 (سپتامبر 2011)

دوره سوم

شماره بیست و پنجم

نیاز مبارزاتی جدی، قاطع و غیر قابل اجتناب برای تعیین
تاکتیکهای مبارزاتی اصولی و مناسب با اوضاع در حال تغییر
در صفحه (2)

بحران انتخاباتی رژیم، واقعی یا
ساختگی؟
در صفحه (13)

باقی ماندن دراز مدت پایگاه های
نظامی امریکا در افغانستان یعنی
تداوم حالت اشغال کشور و نقض
صریح حاکمیت ملی مردمان ما
در صفحه (4)

به پیش در راه برپایی و پیشبرد جنگ
مقاومت ملی مردمی و انقلابی
در صفحه (17)

پروسه " انتقال مسئولیت های
امنیتی " به نیروهای رژیم دست
نشانده یک پروسه ناقص و نیمه
کاره
در صفحه (8)

طالبان خواهند جنگید
یا به پروسه آشتی و سازش با
اشغالگران و رژیم خواهند پیوست؟
در صفحه (18)

افغانستانی سازی جنگ
و اجبارات اقتصادی امپریالیستهای
امریکایی
در صفحه (11)

نیاز مبارزاتی جدی، قاطع و غیر قابل اجتناب برای تعیین تاکتیک های مبارزاتی اصولی و مناسب با اوضاع در حال تغییر

حتی چنانچه همه 33000 نفر از قوای اشغالگر امریکایی مستقر در افغانستان، تا آخر تابستان سال آینده از کشور خارج شوند، باز هم امریکایی ها یک نیروی نظامی 68000 نفره در افغانستان خواهند داشت. در واقع قوای 33000 نفری تحت برنامه خروج، مجموعاً همان قوایی اند که در سال 2009 به افغانستان آورده شده بودند. در حقیقت امریکایی ها قصد ندارند نیروهای جنگی شان را کاملاً از افغانستان بیرون بکشند. مناسبات استراتژیک میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده در افغانستان، بطور قطع باید متضمن امتیاز موجودیت چند پایگاه نظامی استراتژیک برای امریکایی ها در نقاط حساس سوق الجیشی افغانستان باشد در غیر آن بی معنی خواهد بود. امپریالیست های امریکایی واضحاً در پی حضور دراز مدت نظامی در افغانستان هستند و می خواهند چندین پایگاه استراتژیک نظامی در نقاط حساس کشور داشته باشند. آنها می خواهند از طریق این پایگاه ها در قدم اول افغانستان را همچنان تحت کنترل نگه دارند و در قدم دوم نقش مسلط شان را در منطقه و در قبال قدرت های منطقه یی همچنان حفظ نمایند و تحولات بعدی منطقه و قدرت های منطقه یی را از نزدیک زیر نظر داشته باشند و به این ترتیب سلطه جهانی شان را به مثابه یگانه ابر قدرت امپریالیستی موجود در جهان حفظ کنند.

جوانب مختلف این استراتژی امپریالیستی دولت امریکا در رابطه با کشور و مردمان کشور و همچنان نیروهای سیاسی گوناگون عبارت اند از:

1 - حالت اشغال و تحت سلطه بودن مستقیم افغانستان اساساً به حال خود باقی می ماند، اما شکل آن خفیف تر و نرم تر می شود. بدین معنی که جنگ عمدتاً شکل افغانستانی بخود می گیرد و نیروهای مستقر در پایگاه های امریکایی در عین حالیکه از لحاظ استراتژیک نقش عمومی حافظ و ابقا کننده رژیم پوشالی را بر عهده خواهند داشت، نیروهای همیشه حاضر در میدان ها و سنگر های نبرد های تاکتیکی روزمره نخواهند

به تاریخ 24 سرطان سال جاری، یک کندک 650 نفری نیروهای اشغالگر امریکایی، از افغانستان خارج شد. طبق برنامه اعلام شده از سوی دولت امریکا، قرار است تا اواخر تابستان سال آینده، مجموعاً 33000 نفر از قوای اشغالگر امریکایی، یعنی تقریباً یک سوم مجموع قوای امریکایی موجود در افغانستان، از کشور خارج شوند. کندک 650 نفری امریکایی خارج شده از افغانستان، اولین دسته از این مجموعه 33000 نفری است. کل این برنامه خروج قسمی قوای اشغالگر امریکایی، بخشی از برنامه عمومی " انتقال تدریجی مسنولیت های امنیتی در سراسر افغانستان " از قوای اشغالگر به نیروهای رژیم پوشالی تا اواخر سال 2014 است، برنامه ای که بر محور ایجاد پایگاه های دائمی برای نیروهای اشغالگر امریکایی در افغانستان پیش برده می شود و سازش و تبانی با اسلامیت های مخالف مسلح کنونی (طالبان، حزب اسلامی گلبدین، گروه حقانی و بقیای حزب اسلامی مولوی خالص) بخش بسیار مهمی از آن خواهد بود.

همزمان با این حرکت امریکایی ها، خروج نیروهای اشغالگر سائر قدرت های امپریالیستی نیز از افغانستان شروع شده است و یا به زودی شروع خواهد شد. اما تقریباً مسلم گردیده است که خروج این نیروها از افغانستان، مثل خروج نیروهای امریکایی از کشور، قسمی نخواهد بود. تا حال روشن شده است که نیروهای اشغالگر کانادایی، فرانسوی، آلمانی و سائر کشور های اروپایی بطور کامل از افغانستان خارج خواهند شد. حتی انگلیس ها، مطابق به برنامه ای که اعلام کرده اند، از سال 2014 بیعد، نیروی نظامی جنگی در افغانستان نخواهند داشت. صدر اعظم برتانیه و حامد کرزی یک توافقنامه دراز مدت نظامی به امضا رسانده اند که مطابق به آن انگلیس ها از امتیاز داشتن یک اکادمی نظامی برای تعلیم و تربیه " نیروهای امنیتی " دولتی در افغانستان برخوردار خواهند بود، ولی گفته میشود که در این توافقنامه ذکری در مورد موجودیت قوای جنگی انگلیسی در افغانستان وجود ندارد.

هدف آن نابودی و یا حد اقل تضعیف شدید مخالفت های مسلحانه اسلامی و گسترش پایه های اجتماعی ارتجاعی رژیم پوشالی است. جایگزین شدن نیروهای داخلی بجای نیروهای خارجی در میدان های نبرد های تاکتیکی روزمره، شکل این سرکوب را عمدتاً از سرکوب توسط قوای اشغالگر خارجی به سرکوب توسط قوای پوشالی داخلی تغییر خواهد داد، کما اینکه نیروهای ویژه ای از قوای اشغالگر نیز نقش سرکوبگرانه مستقیم شان را حفظ خواهند کرد. حد اقل تطمیع، برای صفوف مخالفین مسلح اسلامیست، اعطای " امان نامه " و برای رهبران شان " بیرون شدن از لیست سیاه تروریست ها " است و در هر دو مورد مشروط به تسلیمی قبلی آنها به رژیم. حد اکثر تطمیع را وضعیت حزب اسلامی ارغندیوال به نمایش می گذارد. این حزب که یک حزب قانونی و راجستر شده است، اکثریت بیش از 75% مجموع روابط قبلی حزب اسلامی گلبدین را در بر می گیرد و دارای ده ها چوکی در پارلمان رژیم و چند وزارتخانه در کابینه کنونی رژیم است و همچنان موقعیت های متعدد حکومتی پائین تر در مرکز و ولایات را اشغال کرده است. اما طالبان تسلیم شده که ظاهراً در کدام حزب و تشکل سیاسی راجستر شده و " قانونی "، متشکل نیستند، صرفاً بصورت افراد در پارلمان، " شورای عالی صلح "، " جمعیت العلماء " و موقعیت های پائین تر دولتی حضور دارند.

4 - پیشرفت پروسه سازش و تبانی با اسلامیست های مخالف مسلح و پر رنگ شدن هر چه بیشتر حضور اسلامیست های گوناگون در موقعیت های مختلف دولتی، در عین جلوگیری از احیاء مجدد " امارت اسلامی طالبان "، به مفهوم اسلامیست شدن بیشتر، شونیست شدن بیشتر و استبدادی شدن علنی تر و بیشتر رژیم است. اینچنین وضعیتی نه تنها باعث تشدید فشار، استثمار و ستم بر زحمتکشان، ملیت های تحت ستم و زنان در کشور می شود، بلکه باعث تنگ شدن هرچه بیشتر عرصه بر نیروهای ارتجاعی غیر پشتون، لیبرال ها و " چپ " های تسلیم شده در درون رژیم و همچنان نهاد های سرهمبندی شده نمایشی توسط اشغالگران و رژیم پوشالی، مثل " کمیون حقوق

بود. در انطباق با این جنبه از استراتژی امپریالیستی دولت امریکا، قرار است رژیم پوشالی تا آخر سال 2014 دارای نیروی نظامی 400000 نفری ای باشد که مسئولیت " تامین امنیت " روزمره یا پیشبرد نبرد های تاکتیکی روزمره را در سراسر افغانستان بر عهده داشته باشد.

2 - تخمین زده می شود که در صورت مستقر شدن پایگاه های نظامی دراز مدت امریکایی در افغانستان، مجموع نیروهای موجود در آن پایگاه ها، در حدود 40000 نفر خواهند بود. حتی اگر این نیروها در میدان ها و سنگر های درگیری های تاکتیکی روزمره کماکان به عنوان نیروهای درگیر جنگ حاضر باشند، مصارف جنگی کنونی امریکایی ها (مجموعاً صد میلیارد دالر در سال یا یک میلیون دالر در سال به حساب هر سرباز و افسر امریکایی) و تلفات قوای امریکایی (طور اوسط 1000 نفر کشته و زخمی و روانی در سال یا تقریباً 3 نفر کشته و زخمی و روانی در هر روز) در حدود 60% تقلیل خواهد یافت. اما در حالتی که نیروهای امریکایی در پایگاه های شان مستقر باشند و نقش قوای احتیاط حافظ و نگهبان رژیم را بر عهده داشته باشند، مصارف نظامی امریکایی ها به شدت تخفیف خواهد یافت و همچنان تلفات نیروهای شان در مقایسه با تلفات کنونی فوق العاده ناچیز خواهد بود.

البته با افغانستانی شدن جنگ و بالا رفتن تعداد قوای نظامی رژیم دست نشاندۀ تا 400000 نفر، مصارف نظامی رژیم در مقایسه با مصارف فعلی آنها، دو برابر خواهد شد. اما این مصارف، در مقایسه با مجموع مصارف نظامی فعلی اشغالگران امریکایی در افغانستان فوق العاده ناچیز خواهد بود. طبق بر آورد های تخمینی مقامات وزارت دفاع رژیم، مصارف نظامی یک گروه 40 نفری اردوی پوشالی برابر است با مصارف جنگی یک سرباز امریکایی. به عبارت دیگر مجموع مصارف قوای 400000 نفری رژیم با مصارف جنگی 10000 نفر از نیروهای امریکایی برابر خواهد بود.

3 - سازش و تبانی با اسلامیست های مخالف مسلح بر اساس سیاست سرکوب و تطمیع پیش برده می شود و

وضعیت از جهات معین و مشخصی در حال تغییر است. بطور خلاصه می توان گفت که از خزان سال 2001 تا تابستان سال 2011، اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده شان آماج عمده مبارزات ملی و انقلابی بوده است؛ اما بعد از سال 2014، رژیم دست نشانده اشغالگران امپریالیست حامی و پشتیبانش آماج عمده مبارزات ملی و انقلابی خواهد بود. در چنان حالی ترکیب مجموعی دشمنان عمده انقلاب و خلق های کشور تفاوت نخواهد کرد، اما آماج مستقیم تاکتیکی روزمره در مبارزات انقلابی در درجه اول رژیم دست نشانده خواهد بود.

خروج کندک 650 نفری امریکایی از افغانستان در 24 سرطان، آغاز پروسه گذار از حالت اول به حالت دوم است. توجه دقیق به آغاز، پیشرفت و چگونگی به سر انجام رسیدن این پروسه و تعیین تاکتیک های مبارزاتی اصولی و مناسب با اوضاع در حال تغییر در طی سه و نیم سال آینده و همچنان سال های بعدی، برای پیشبرد اصولی و قاطع استراتژی انقلابی، یک نیاز مبارزاتی جدی، قاطع و غیر قابل اجتناب است. قاطعیت و استواری در استراتژی و انعطاف در تاکتیک ها لازم و ملزوم همدیگر اند.

بشر "، " نهاد های جامعه مدنی " و " سازمان های مدافع حقوق زنان " نیز خواهد شد. به این ترتیب اشغالگران امریکایی با تقلیل قوای شان در افغانستان و با عقب بردن قوای موجود شان در کشور از میدان های نبرد تاکتیکی روزمره و مستقر ساختن آنها در استحکامات پایگاهی، چند هدف مشخص را دنبال می کنند: آنها میخوانند دیگر در افغانستان تلفات نداشته باشند و یا تلفات شان فوق العاده اندک باشد. آنها میخوانند مصارف نظامی هنگفت و غیر قابل تحمل فعلی شان شدیداً و تا حد قابل تحملی تخفیف یابد. آنها میخوانند حساسیت های ملی و همچنان دینی علیه خود و رژیم دست نشانده را شدیداً تضعیف نمایند. آنها میخوانند رژیم پوشالی فرصت ها و زمینه های بیشتری برای نمایشات ملیگرایانه دروغین، استقلال بازی های کاذبانه و اسلام بازی های تسلیم طلبانه بدست آورد.

قدر مسلم است که بعد از آغاز پروسه خروج قسمی تدریجی قوای اشغالگر از کشور و حتی بعد از تکمیل شدن این پروسه در اواخر سال 2014، کماکان باید اشغالگران امپریالیست امریکایی و رژیم دست نشانده شان به عنوان آماج عمده مبارزات نیروها و توده های انقلابی در نظر گرفته شود. اما باید توجه داشت که

باقی ماندن دراز مدت پایگاه های نظامی امریکا در افغانستان یعنی تداوم حالت اشغال کشور و نقض صریح حاکمیت ملی مردمان ما

ماه جولای امسال و 5000 نفر دیگر آن در اواخر سال جاری از افغانستان بیرون خواهند رفت و قرار است 23000 نفر دیگر شان تا اواخر تابستان سال آینده میلادی یا تا آخر آن سال افغانستان را ترک بگویند. به این ترتیب مجموع نیروهای امریکایی که تا اواسط یا اواخر سال 2012 از افغانستان بیرون خواهند رفت (33000 نفر)، دقیقاً مساوی با تعداد مجموعی قوت های نظامی تازه نفس امریکایی خواهد بود که در سال های 2009 و 2010 تازه به افغانستان وارد شدند. به عبارت دیگر، در آخر سال 2012 مجموعاً 67000 یا 68000 نفر از نیروهای امریکایی کماکان در

اعزام ده ها هزار نفر نیروی نظامی تازه نفس امریکایی به افغانستان در سال 2009 و 2010، مجموع نیروهای اشغالگر امریکایی در افغانستان را به یکصد هزار نفر بالا برد و کل نیروهای اشغالگر در افغانستان را به یکصد و پنجاه هزار نفر ارتقا داد. توام با این افزایش وسیع نیروهای اشغالگر، مقامات امریکایی تاریخ آغاز خروج قسمی نیروهای امریکایی از افغانستان و " انتقال مسئولیت های امنیتی " به نیروهای رژیم دست نشانده را جولای 2011 و تاریخ تکمیل این دو پروسه را اواخر سال 2014 اعلام کردند. چند ماه قبل روشن شد که 5000 نفر این قوت ها در

اما در مورد اینکه تعهدات طرفین در چهار چوب چنین مناسباتی چگونه باید در یک سند تنظیم گردد و قرار داد نهایی مربوطه بصورت اعلامیه یا توافقنامه دو جانبه تنظیم و امضا گردد و یا احيانا بصورت پیمان نظامی - سیاسی دو جانبه، هنوز نتیجه قطعی معلوم نگردیده است. آنگونه که رنگین دادفر سپینتا مشاور عالی کرزی در امور امنیت ملی، چندی قبل در جلسه پارلمان رژیم اعلام کرد، هنوز بر سر متن نهایی سند دوجانبه توافق حاصل نشده است. از قرار معلوم رژیم دست نشانده، در بدل پذیرش استقرار پایگاه های استراتژیک نظامی دراز مدت امریکا در افغانستان، خواهان تضمینات و امتیازات سیاسی، نظامی و امکاناتی در چهارچوب یک پیمان نظامی - سیاسی دو جانبه هستند، ولی اربابان امریکایی اش حاضر به اعطای آن نیستند. اخیرا سفیر جدید امریکا در افغانستان اعلام کرده است که مناسبات استراتژیک میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده در چارچوب یک اعلامیه تنظیم خواهد شد.

یک چیز مسلم است. عکس العمل های منفی در قبال متن توافقنامه پیشنهادی دولت امریکا وسیع و گسترده بود، تا آنجائیکه حتی یک فرد از مقامات عالیرتبه رژیم نیز جرئت نکرد، آن را بدون قید و شرط مورد پذیرش قرار دهد. از این جهت به نظر نمی رسد که دولت امریکا بتواند روی پذیرش کامل متن پیشنهادی اش از طرف رژیم دست نشانده اصرار نماید. بنابراین، سند نهایی، هر چه باشد، فقط می تواند صورت تعدیل شده سند پیشنهادی دولت امریکا باشد و نه چیز دیگری.

حامد کرزی در ابتدا کوشید که برای به تصویب رساندن قرارداد مناسبات استراتژیک میان دولت امریکا و رژیم، که مسئله محوری آن استقرار دراز مدت پایگاه های نظامی استراتژیک امریکا در افغانستان است، دست به تدویر لویه جرگه بزند. لویه جرگه مندرج در قانون اساسی رژیم در واقع جرگه وسیع تمامی منسوبین عالیرتبه رژیم از هر سه قوه (اجراییه، مقننه و قضائیه) در مرکز، ولایات و ولسوالی ها است. اما مشکلات تدویر اینچنین لویه جرگه، بخصوص امکان بروز مخالفت نیرومند علیه

افغانستان حضور اشغالگرانه خواهند داشت. جدول زمانی خروج بقیه نیروهای امریکایی که باید از افغانستان بیرون روند هنوز بطور رسمی اعلام نگردیده است. ولی تا جائیکه بیانات مطبوعاتی بعضی از سردمداران دولت امریکا و رژیم دست نشانده افشا کرده است، مجموعا 27000 یا 28000 نفر از نیروهای امریکایی مستقر در افغانستان در جریان سال های 2013 و 2014 از افغانستان بیرون خواهند رفت و 40000 نفر باقیمانده این نیروها در پایگاه های نظامی دارای اهمیت سوق الجیشی در نقاط مختلف کشور بصورت دراز مدت مستقر باقی خواهند ماند.

طبق برنامه متذکره، اواخر سرطان امسال یک کندک چند صد نفری نیروهای امریکایی افغانستان را ترک گفت و همزمان با آن " انتقال مسئولیت های امنیتی " به نیروهای رژیم دست نشانده شروع گردید. از جانب دیگر، چندی قبل متن مسوده توافقنامه استراتژیک میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده، که توسط دولت امریکا تنظیم شده و طبق آن پایگاه های نظامی موجود امریکایی در قندهار، هلمند، شیندند، بگرام، خوست، جلال آباد و مزار به پایگاه های نظامی دراز مدت مبدل خواهد شد و نیروهای امریکایی بصورت دراز مدت در آن پایگاه ها مستقر باقی خواهند ماند، میان هیئت تحت رهبری رئیس مجلس نمایندگان امریکا و سردمدار رژیم دست نشانده (حامد کرزی) مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت. تقریبا بلا فاصله پس از این ملاقات، متن سند متذکره به مطبوعات راه یافت و وسیعا نشر گردید. شاید این سند پیشنهادی عمدا پیش از وقت علنی گردیده باشد تا عکس العمل های مثبت و منفی در قبال آن مورد سنجش و ارزیابی قرار گرفته بتواند.

در هر حال از چندی به اینطرف دولت امریکا و رژیم دست نشانده کرزی در مورد چگونگی مناسبات استراتژیک دراز مدت میان شان مشغول مذاکره اند و گویا هنوز به توافق نهایی درینمورد دست نیافته اند. نکته مرکزی در مناسبات استراتژیک دراز مدت میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده همانا موجودیت پایگاه های نظامی استراتژیک دراز مدت امریکا در افغانستان است که هر دو طرف بر سر آن توافق دارند.

ارتجاعی مختلف جهان و منطقه، از دولت امریکا گرفته تا دولت های همسایه یعنی دولت های پاکستان و ایران، تحت رهبری دست نشانندگان و مزدوران دولت امریکا است.

این بافت متشکست و متفرق ساختار رژیم دست نشانده انعکاس داخلی بافت متشکست و متفرق ائتلاف بین المللی ای است که در " جلسه بن " به نام " ائتلاف بین المللی مبارزه علیه تروریسم " تحت رهبری امپریالیست های امریکایی شکل گرفت.

هسته اصلی این ائتلاف بین المللی را دولت هایی تشکیل می دهند که در افغانستان نیروی نظامی دارند. این دولت ها در قدم اول شامل دولت های امپریالیستی امریکا و انگلیس، سپس سایر دولت های امپریالیستی و سرمایه داری عضو ناتو و بعد از آن دولت های امپریالیستی و ارتجاعی بیرون از ناتو هستند.

اما " ائتلاف بین المللی مبارزه علیه تروریسم " بطور کلی به ائتلاف میان دولت های فوق الذکر محدود و منحصر نمی گردد، بلکه تقریباً تمامی دولت های امپریالیستی و ارتجاعی منطقه و جهان را در بر می گیرد. درین میان، قدرت هایی چون روسیه، پاکستان، ایران، هند، چین و سعودی شایان ذکر اند. هر یک از این قدرت های امپریالیستی یا ارتجاعی، که به فراخور حال شان در " ائتلاف بین المللی ضد تروریسم " در افغانستان از لحاظ سیاسی، مالی، استخباراتی و یا لوجیستیکی نظامی شامل اند و در رابطه با مسایل افغانستان عمدتاً تحت رهبری امپریالیست های امریکایی حرکت می کنند، اما در اصل دنبال منافع خود در افغانستان هستند، مزدوران سیاسی و حتی شبکه های استخباراتی شان را در درون رژیم دست نشانده دارند و رژیم را بر محور حمایت از آنها، پشتیبانی سیاسی و مالی می نمایند. بنابراین در درون این تباری و هماهنگی عمومی در قالب " ائتلاف بین المللی ضد تروریسم "، تضاد ها و ناهماهنگی های وسیعی نیز وجود دارد که بعضاً شدید، وسیع و عمیق است و در هر موردی خود را نشان می دهد.

تضاد منافع در درون هسته اصلی ائتلاف بین المللی نیز وجود دارد. بخصوص میان قدرت های امپریالیستی بزرگ اروپا و امپریالیست های امریکایی. حتی

استقرار دراز مدت پایگاه های نظامی استراتژیک امریکا در افغانستان، باعث گردید که برنامه تدویر " لویه جرگه قانونی " مورد انصراف قرار بگیرد. سپس کرسی سعی کرد که راه تصویب قرار داد متذکره از طریق پارلمان رژیم را در پیش بگیرد. ولی از آنجائیکه در پارلمان رژیم نیز امکانات قوی مخالفت بروز کرد، کرسی سعی نمود رای مثبت هر وکیل پارلمان برای سند مورد نظرش را در بدل یک میلیون دالر خریداری نماید. اما این تمهیدات پیشگیرانه قبل از عملی شدن، افشا گردید و رژیم آبرویافته از قبل بیشتر از پیش بی آبرو گردید. شاه شجاع کرسی، وقتی این راه به اصطلاح قانونی را نیز پر از چالش و نا مساعد یافت، یکبار دیگر راه تدویر لویه جرگه را در پیش گرفت، اما نه " لویه جرگه قانونی " بلکه " لویه جرگه عنعنوی ". چون " لویه جرگه عنعنوی " پایه و اساسی در قانون اساسی رژیم ندارد و طرح تدویر آن به مفهوم نادیده گرفتن قانون اساسی متذکره است، این طرح نیز وسیعاً از درون رژیم مورد مخالفت قرار گرفت. آخرین طرحی که دارو دسته مستقر در ارگ ریاست جمهوری رژیم دست نشانده رویدست گرفته است، برگذاری یک " لویه جرگه عنعنوی مشورتی " است تا از آن طریق یک مجوز اجمالی مشورتی " عنعنوی " برای استقرار پایگاه های نظامی استراتژیک امریکا در افغانستان گرفته شود. اما هنوز به درستی روشن نیست که این طرح موفقانه مورد اجرا قرار خواهد گرفت و یا همانند سایر طرح ها، اجرا نشده با شکست مواجه خواهد شد. یک موضوع نسبتاً روشن است. تنظیم مناسبات استراتژیک میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده توسط یک اعلامیه مشترک، یعنی طرحی که به تازگی توسط سفیر جدید امریکا در افغانستان عنوان شده است، با طرح تشکیل " لویه جرگه عنعنوی مشورتی " توسط رژیم خوانانی دارد.

چرا موضوع استقرار پایگاه های نظامی استراتژیک امریکا، در درون رژیم دست نشانده با این همه چالش و جنجال و مخالفت مواجه است؟ به دلیل اینکه رژیم دست نشانده مجموعه ای از دارو دسته های جاسوس مآب دست نشانده و مزدور دولت های امپریالیستی و

آنها، و به پیروی از آنها وابستگان و مزدوران شان در افغانستان، با دوام موجودیت پایگاه های استراتژیک نظامی امریکا در افغانستان بعد از سال 2014 توافق خواهند کرد، ولی تلاش خواهند کرد که محدودیت های قانونی، زمانی، مکانی و کمی برای قوت های اشغالگر مستقر در این پایگاه ها به وجود بیاورند. از آنجائیکه امپریالیست های امریکایی بعد از سال 2014 خواهان دوام حضور نظامی محدود، کم جنجال، کم هزینه و کم تلفات در افغانستان هستند، خواهی نخواهی ناچار خواهند بود، امتیازاتی به قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی دیگر " موثر در افغانستان " و وابستگان و مزدوران داخلی آنها بدهند و حضور نظامی شان بعد از سال 2014 در افغانستان را نیز بر مبنای یک توافق عمومی میان قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی گوناگون خارجی و تمامی جناح های شامل در رژیم دست نشانده استوار سازند. حتی ممکن است دوام حضور نظامی امریکا در افغانستان بعد از سال 2014 به لحاظ ظاهر قانونی شکل پایگاه های نظامی استراتژیک مستقل امریکایی را نداشته باشد و طبق فرمولبندی ارائه شده توسط زلمی خلیل زاد ظاهراً تحت نام " پایگاه های مشترک نظامی " دولت امریکا و رژیم دست نشانده مطرح گردد.

یقیناً شکل و شمایل دوام حضور نظامی امپریالیست های امریکایی در افغانستان بعد از سال 2014 و چگونگی چهارچوب به اصطلاح رسمی و قانونی آن، دارای جنبه های گوناگون تاکتیکی خواهد بود، ولی باعث دیگرگونی اساسی و استراتژیک در حالت اشغال کشور و نقض حاکمیت ملی مردمان کشور نخواهد شد. آنچه در اساس وضعیت عینی هر جامعه ای را تعیین می نماید، وضعیت واقعی نیروهای موجود در صحنه جامعه

و مناسبات واقعی میان آنها است و نه قانون گذاری ها و قرار داد ها. اگر قانون گذاری ها و قرار داد ها با وضعیت واقعی نیروهای موجود در صحنه جامعه و مناسبات واقعی میان آنها منطبق باشد، زمینه برای تطبیق خواهد داشت، در غیر آن، متناسب با میزان عدم انطباق با وضعیت واقعی، زمینه برای

امپریالیست های امریکایی و انگلیسی که اتحاد شان مرکز ثقل هسته اصلی ائتلاف را تشکیل می دهد، نمی توانند تضاد منافع و ناهماهنگی های سیاسی و بالاتر از آن کشمکش های شان در رابطه با مسایل افغانستان را از انظار پوشیده نگه دارند.

در مورد استقرار پایگاه های نظامی استراتژیک دراز مدت امریکا در افغانستان، قدرت های بزرگ امپریالیستی و ارتجاعی در منطقه، مثل روسیه و چین و حتی تا حدی هند، و همچنان قدرت های کوچکتر منطقه، مثل پاکستان و ایران بسیار حساس اند. آنها حضور دراز مدت نیروهای نظامی امپریالیست های امریکایی در افغانستان را به نفع خود نمی دانند و با این امر مخالف اند و این مخالفت توسط وابستگان آنها در درون و بیرون رژیم بصورت های مختلف انعکاس می یابد. حتی قدرت های اروپایی ملاحظاتی در مورد استقرار پایگاه های نظامی استراتژیک دراز مدت امریکا در افغانستان دارند و این ملاحظات توسط وابستگان آنها در درون رژیم مطرح می گردد. ازینجاست که مجادلات شدیدی میان منسوبین بر حال و برکنار شده رژیم دست نشانده بر سر موضوع مورد بحث در گرفته و هر روز بیشتر از پیش شدید تر و پیچیده تر می شود.

کاملاً روشن است که رژیم دست نشانده بدون حضور قوای اشغالگر امپریالیستی در افغانستان نمی تواند دوام بیاورد و در مدت کوتاهی فرو می پاشد. کمک های صرف سیاسی، اقتصادی و تسلیحاتی قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی نمی تواند از این فروپاشی محتوم رژیم جلو گیری نماید. مسئله صرفاً این نیست که رژیم دست نشانده در نبود قوای اشغالگر امپریالیستی قادر به ایستادگی در مقابل مخالفین خود نمی باشد. این رژیم پوشالی بدون موجودیت قوای اشغالگر امپریالیستی در کشور، قادر به حفظ وحدت شکننده میان جناح های مختلف تشکیل دهنده خود نیز نیست.

به نظر نمی رسد که هیچ یک از قدرت های امپریالیستی و ارتجاعی خارجی دور و نزدیک در شرایط فعلی سقوط و فروپاشی کامل رژیم دست نشانده را به نفع خود ببینند. به همین جهت دیر یا زود همه

توافقنامه و یا پیمان، فقط و فقط حالت اشغال افغانستان را خصلت دراز مدت می بخشد. بنابراین، ما نمی توانیم و نباید تغییرات و تحولات تاکتیکی معین بعد از سال 2014 را نادیده بگیریم، اما استراتژی مبارزاتی ما کماکان استراتژی مبارزه و مقاومت علیه رژیم دست نشانده و حامیان امپریالیستش، به مثابه دشمنان عمده کشور و مردمان کشور، بر محور تدارک و پیشبرد جنگ توده یی انقلابی علیه آنها هست و نه چیز دیگری. دید و دور نمای استراتژیک مان را باید قاطعانه حفظ نماییم و توام با آن اقدامات تاکتیکی لازمه و مناسب را نیز باید در نظر بگیریم

تطبيق نخواهد داشت و در عمل واقعیت های عینی سر سخت قانونمندی های خود را تحمیل خواهد کرد. خصلت های ذاتی یک ابر قدرت امپریالیستی اشغالگر و یک رژیم دست نشانده و پوشالی را هرگز نمی توان از طریق اعلامیه ها، قرار داد ها و پیمان ها بصورت اساسی تغییر داد. هیچ اعلامیه، توافقنامه یا پیمانی نه می تواند غارتگری، اشغالگری و سائر خصلت های ذاتی ابر قدرت امپریالیستی امریکا را بصورت اساسی رفع کند و نه هم وطنفروشی، خیانت ملی و سائر خصایل ذاتی رژیم ارتجاعی دست نشانده را. ظاهر قانونی مناسبات استراتژیک میان این دو و موجودیت پایگاه های نظامی دراز مدت امریکا در افغانستان، چه در قالب یک اعلامیه مطرح گردد و چه در قالب یک

پروسه " انتقال مسئولیت های امنیتی " به نیروهای رژیم دست نشانده یک پروسه ناقص و نیمه کاره

پنجشیر)، یک ولایت بصورت غیر مکمل (کابل) و 4 شهر (شهر مهترلام مرکز ولایت لغمان، شهر لشکرگاه مرکز ولایت هلمند، شهر هرات مرکز ولایت هرات و شهر مزار مرکز ولایت بلخ) شامل اولین برنامه به اصطلاح انتقال مسئولیت های امنیتی به نیروهای رژیم دست نشانده گردیده است.

این برنامه در زمانی به اجراء گذاشته میشود که خروج قسمی نیروهای اشغالگر امریکائی و متحدانش از افغانستان نیز شروع شده است.

بارک اوباما، رئیس جمهور ایالات متحده امریکا، طی سخنرانی 22 جون 2011 خویش از پنتاگون، اعلام نموده بود که اواسط جولای 2011 روند به اصطلاح خروج نیروهایش را از افغانستان رسماً اعلام خواهد کرد. وی وعده داد که تا اواخر سال 2011، 10 هزار از سربازان امریکایی مستقر در افغانستان را از این کشور خارج می سازد. حدود 20 روز پس از سخنرانی بارک اوباما، پنتاگون به رسانه های خبری جهان اطلاع داد که تعداد کلی نیروهای شان در افغانستان به 140 هزار نیروی نظامی ناتو و امریکا و 170 هزار نیروی نظامی اردوی رژیم پوشالی میرسد. چنانچه مجموع نیروهای پولیس، ملیشه های اربکی و استخبارات رژیم پوشالی (تقریباً 130000 نفر) را هم در این مجموعه شامل سازیم، مجموع نیروهای جنگی

از چندی به اینطرف پروسه به اصطلاح انتقال مسئولیت های امنیتی از نیروهای اشغالگر امپریالیستی به نیروهای مسلح رژیم دست نشانده در چند شهر و ولایت کشور با سر و صدا و تبلیغات فریبنده آغاز شده است. این برنامه به تاریخ 26 سرطان 1390 از ولایت بامیان آغاز گردید و پس از آن مسئولیت های امنیتی شهرهای مهترلام و ولایت لغمان در شرق، لشکرگاه ولایت هلمند در جنوب، شهر هرات در غرب و شهر مزار مرکز ولایت بلخ در شمال افغانستان به اردو، پولیس و استخبارات رژیم انتقال یافت و در ششمین نوبت ولایت پنجشیر در شمال کابل شامل این پروسه گردید. قرار است طی روزهای آینده مسئولیت های امنیتی ولایت کابل (به استثنای ولسوالی سروبی) نیز به نیروهای امنیتی رژیم انتقال یابد. گرچه گفته میشود که برنامه انتقال مسئولیت های امنیتی کابل به نیروهای رژیم دست نشانده به تاخیر افتاده و قرار است مراسم رسمی آن پس از پایان ماه رمضان برگزار شود، اما گمانه زنی هایی وجود دارد که چون اجرای مراسم رسمی برای انتقال مسئولیت های امنیتی کابل به نیروهای رژیم، به دلیل تراکم دفاتر خارجی و وزارتخانه ها در شهر کابل، امکان پذیر نیست، در نظر است که مسئولیت های امنیتی کابل بدون برگزاری مراسم رسمی به نیروهای رژیم سپرده شود. به این ترتیب 2 ولایت بصورت مکمل (بامیان و

طوری که روشن است منظور اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان شان از " مسئولیت های امنیتی " پذیرش مسئولیت برای تامین صلح و ثبات در کشور نیست، بلکه " مسئولیت های جنگی " است، یعنی آن مسئولیتی که نیروهای متجاوز و اشغالگر امپریالیست از ده سال به اینطرف بر عهده داشته اند. تجاوز نظامی امپریالیستها تحت رهبری امپریالیستهای امریکایی به افغانستان در اوایل اکتوبر 2001 و اشغال این کشور، با انجام گسیختگی و قیحانه و عریانش، یکی از بارزترین مظاهر تجاوز و اشغال به شیوه استعمار کهن به شمار میرود. آنها برای اغوا و فریب توده ها سعی نمودند اداره دست نشانده ای را به مثابه نقاب مندرس توطئه به صحنه بیاورند و با تمسک به قطعنامه های شورای نامنهاد امنیت به اصطلاح سازمان ملل متحد، برایشان توجیه حقوقی و ایدئولوژیکی بسازند و به این طریق ده سال تمام جامعه بلاکشیده افغانستان و توده های تحت ستم این کشور را در گرداب جنگ غارتگرانه، تجاوزگرانه و اشغالگرانه غوطه ور سازند. اینک " قهرمانان " رسوای آن در آستانه اولین مرحله از " خروج " تدریجی، مشروط و قسمی نیروهای شان از افغانستان قرار گرفته اند و به اصطلاح مسئولیت تامین امنیت بعضی از ولایات و شهرها را به نیروهای رژیم مزدور انتقال می دهند تا منبهد، اداره دست نشانده شان خود عهده دار مسئولیت های جنگی و لشکری روز مره در کشور گردد و بمباران های هوایی، قتل و کشتار انسانیهای بیگناه، راکت زنی ها و عملیات های سیستماتیک سرکوب، ارباب، وحشت و اختناق را خود پیش ببرد.

با گذشت تقریباً ده سال از زمان آغاز جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیستی به رهبری امپریالیست های امریکایی، اینک یه تازگی موضوع انتقال مسئولیت های امنیتی (جنگی) مناطق مختلف کشور از نیروهای اشغالگر به نیروهای رژیم مزدور مطرح می گردد. معنی واقعی این حرکت هیچ چیز دیگری بوده نمی تواند جز اعتراف صریح به اینکه در طی این سال ها رژیم دست نشانده و نیروهای پوشالی نظامی و امنیتی اش هیچکاره بوده اند و صاحب اختیار و گرداننده اصلی کشور و قدرت سیاسی واقعی در آن، نیروهای اشغالگر امریکایی و انگلیسی و غیره بوده اند.

هسته مرکزی ساختار هر دولتی، به مثابه یک ارگان تامین کننده سلطه و اقتدار طبقاتی، نیروهای نظامی و امنیتی یعنی اردو، پولیس و استخبارات آن دولت است.

اشغالگران و دست نشانندگان شان تقریباً چهار و نیم لک نفر (دقیقاً 440000 نفر) می شوند.

بعد از اجرای اولین نوبت از انتقال مسئولیت های امنیتی به نیروهای داخلی و خروج 10 هزار سرباز امریکایی از افغانستان تا ختم سال جاری میلادی، تعداد باقیمانده 130 هزار نیروی نظامی ناتو و امریکا در افغانستان، تا تطبیق دومین نوبت از خروج نیروهای خارجی از افغانستان در سال 2012، به ترتیب ذیل در پایگاه های شان مستقر خواهند بود و وظایف جنگی شان را طبق معمول پیش خواهند برد:

- 36500 نفر در پایگاه های ولایت هلمند
- 35000 نفر در پایگاه های ولایت قندهار
- 32000 نفر در پایگاه های ولایات شرقی کشور
- 6500 نفر در پایگاه شیندند ولایت هرات
- 11000 نفر در پایگاه های ولایات شمالی کشور
- 9000 نفر در پایگاه مرکزی بگرام

مرحله دوم " خروج " نیروهای نظامی امریکا مشتمل بر 23 هزار سرباز جنگی امریکایی از افغانستان است که باید الی اخیر سال 2012 افغانستان را ترک کنند.

این مجموع 33 هزار نفری نیروهای نظامی اشغالگر، آن بخش از سربازان امریکایی را در بر میگیرد که بر حسب استراتژی جنگی بارک اوباما در سال 2009 و 2010 از عراق به افغانستان اعزام شده بودند.

طبق برنامه اعلام شده توسط اشغالگران و رژیم دست نشانده، پروسه انتقال مسئولیت های امنیتی به نیروهای رژیم تا آخر سال 2014 تکمیل خواهد شد. اما اشغالگران امریکایی پیوسته تاکید می کنند که بعد از آن تاریخ نیز دست نشانندگان شان را تنها نخواهند گذاشت و بر مبنای یک قرار داد استراتژیک و به گونه دیگر در افغانستان حضور خواهند داشت، کمک های مالی و تسلیحاتی شان به رژیم را ادامه خواهند داد و در صورت لزوم مستقیماً نیروی نظامی و جنگی دست نشانندگان شان را پشتیبانی خواهند کرد. هم اکنون مذاکرات پیچیده و بیشتر نهانی برای نهایی ساختن سند مناسبات استراتژیک میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده، که موضوع محوری آن موجودیت پایگاه های نظامی دراز مدت امریکا در افغانستان است، میان آنها در جریان است و دیر یا زود (از حالا تا آخر سال 2014) در چهارچوب یک پیمان یا توافقنامه و یا حد اقل اعلامیه به اصطلاح دو جانبه تثبیت خواهد شد.

که امپریالیست ها تحت رهبری امپریالیست های امریکایی بر مبنای یک استراتژی دراز مدت جهانی و منطقه یی به این کار دست زده اند و مردمان ما باید برای برپایی و پیشبرد یک مقاومت و مبارزه طولانی علیه آنها و دست نشانندگان شان آماده گردد. در واقع همین موضوع مشخص، در متن و بطن ضرورت اساسی همیشگی وحدت کمونیست ها (م ل م ها) در یک حزب واحد، یک انگیزه ویژه برای آغاز و پیشبرد پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) در افغانستان به وجود آورد و ما قادر شدیم در طی تقریباً دو نیم سال پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) کشور را نسبتاً موفقانه پیش ببریم و با تدویر کنگره وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان، حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان را تشکیل دهیم. ما از همان آغاز پروسه وحدت جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان و سپس تشکیل حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، یعنی از همان ابتدای تجاوز امپریالیستی به افغانستان، به اشغال در آمدن کشور و سرهمبندی شدن رژیم دست نشانده در آن، شعار ضرورت برپایی مقاومت ملی مردمی و انقلابی دراز مدت همه جانبه، بر محور مقاومت مسلحانه، علیه اشغالگران امپریالیست و دست نشانندگان خاین شان را بر افراشتیم. از آن موقع تا حال با قبول قربانی ها و تحمل سختی های مبارزه، به مقاومت ها و مبارزات مان ادامه داده ایم و راه آینده را نیز طولانی، سخت، پر فراز و نشیب، مملو از پیچ و خم ها و متضمن تحمل قربانی ها و مشکلات روز افزون در مقاومت و مبارزه می دانیم.

موقعی که سردمدار قصر سفید تعویض شد و بارک اوبامای دو رگه رویکار آمد، امپریالیست های امریکایی از زبان او از یک " استراتژی جدید " در قبال افغانستان صحبت کردند و نام آن را " استراتژی خروج از افغانستان " گذاشتند. ما همان موقع گفتیم که " استراتژی خروج " بارک اوباما، نه استراتژی خروج، بلکه استراتژی افزایش قوای اشغالگر در افغانستان و تحکیم اشغال کشور است. درین استراتژی ایجاد تغییرات معینی در همان استراتژی قبلی تعیین شده توسط بوش پدر و بوش پسر منظور شده است. این تغییرات علیرغم اهمیت قابل توجه و یا ناچیز تاکتیکی خود، نمی تواند به ختم اشغال افغانستان بینجامد، بلکه ممکن است شکل آن را تا این حد یا آن حد تغییر دهد و تغییرات کمی قابل توجه و تغییرات کیفی اندک در آن به وجود آورد.

اداره فاقد توان جنگی و امنیتی یک دولت واقعی نیست بلکه یک اداره پوشالی است. هیچ شکی نمی تواند وجود داشته باشد که اگر ده سال تمام یک اداره دست نشانده مسئولیت های جنگی و امنیتی یک کشور را بر عهده نداشته باشد، بلکه این مسئولیت ها توسط نیروهای خارجی پیش برده شود، آن کشور در واقع از خود دولتی نمی تواند داشته باشد و دولت واقعی یا تعمیل کننده سلطه و اقتدار طبقاتی در آن همان نیروهای اشغالگر خارجی خواهد بود.

اما باید توجه داشت که پروسه آغاز شده " انتقال مسئولیت های امنیتی " به رژیم دست نشانده نیز یک پروسه انتقال عام و تام این مسئولیت ها به رژیم نیست. چند روز قبل سخنگوی وزارت دفاع رژیم در یک مصاحبه تلویزیونی اعتراف کرد که در آن مناطقی که مسئولیت های امنیتی به نیروهای رژیم انتقال یافته است نیز نیروهای ویژه امریکایی با نیروهای مربوط به رژیم همکار و پشتیبان باقی خواهند ماند و در عملیات های نظامی ویژه سهم خواهند گرفت. به عبارت دیگر نیروهای رژیم دست نشانده مسئولیت های جنگی و امنیتی روز مره معمولی درین مناطق را پیش خواهند برد، اما عملیات های حساس جنگی و نظامی در این مناطق کماکان توسط نیروهای ویژه امریکایی و یا تحت رهبری آنان پیش خواهد رفت و نیروهای نظامی و امنیتی رژیم یا اصلاً نقشی در پیشبرد عملیات های مذکور نخواهند داشت و یا دارای نقش تابع بوده و تحت رهبری نیروهای ویژه امریکایی حرکت و فعالیت خواهند کرد. در واقع همین سیستم عملیاتی است که بعد از سال 2014 در سراسر افغانستان تطبیق خواهد شد، البته در صورتی که پروسه " انتقال مسئولیت های امنیتی " به نیروهای رژیم دست نشانده تا آخر آن سال در سراسر کشور تطبیق شده و خاتمه یافته باشد.

به این ترتیب پس از سال 2014 نیز، نیروهای اشغالگر امریکایی، با حضور در پایگاه های نظامی استراتژیک دراز مدت شان در افغانستان، نقش جنگی و امنیتی مستقیم شان در افغانستان را در یک شکل و صورت دیگر حفظ خواهند کرد و به همان پیمانانه اقتدار و سلطه طبقاتی در جامعه را نمایندگی خواهند کرد و به همان پیمانانه رژیم دست نشانده، رژیم پوشالی و فاسدی خواهد بود که نقش دولت افغانستان را بصورت دروغین بازی خواهد کرد.

ما از همان آغاز تهاجم و لشکر کشی امپریالیستی به افغانستان و اشغال کشور، قاطعانه و روشن بیان کردیم

پایگاه های دراز مدت قوت های امریکایی در افغانستان، که نقش حامی و پشتیبان مستقیم رژیم دست نشانده را بر عهده داشته و در هر مورد حساس و ویژه در میدان نبرد حاضر خواهند بود، نیز چیزی نخواهد بود که نقش تابع و ثانوی پیدا نماید و عمدگی خود را از دست بدهد. رژیم دست نشانده و ضد ملی و حامیان اشغالگر امپریالیست شان، کماکان بلوک دشمن عمده مردمان کشور و پیشبردار مقاومت ملی مردمی و انقلابی، بر محور مقاومت مسلحانه، علیه آنها کماکان وظیفه و مسئولیت ملی مردمی و انقلابی ما خواهد بود.

افغانستانی سازی جنگ

و اجبارات اقتصادی امپریالیستهای امریکایی

دالر دیگر بالا می رود و به حد تقریباً 17000 میلیارد دالر (دقیقاً 16800 میلیارد دالر) در 10 سال آینده می رسد و از طرف دیگر باید 2000 میلیارد دالر از مجموع مصارف دولت امریکا در طی همین سال ها (طور اوسط 200 میلیارد دالر در هر سال) تقلیل یابد. چنانچه کل این تمهیدات قانونی طبق محاسبات از قبل تعیین شده پیش برود، دولت امریکا در ابتدای دهه سوم قرن جاری کمی کمتر از 17000 میلیارد دالر قرضدار خواهد بود. چنانچه روشن است شرط عدم تجاوز از این سقف تعیین شده برای قرضداری، تقلیل سالانه 200 میلیارد دالری از مجموع مصارف مالی فعلی دولت امریکا، که قسمت بیشتر آن به مصارف نظامی تعلق می گیرد، خواهد بود؛ در غیر آن، در صورت دوام مصارف فعلی - بدون محاسبه سطح تورم و نزول قیمت جهانی دالر- مجموع قرضداری دولت امریکا در آن وقت، تقریباً به 19000 میلیارد دالر خواهد رسید.

بخش مهمی از تقلیل سالانه مصارف نظامی دولت امریکا به جنگ افغانستان تعلق دارد. در حال حاضر (از سال 2009 تا حال) مصارف سالانه قوای اشغالگر در حال جنگ امریکایی در افغانستان 100 میلیارد دالر است، یعنی 1 میلیون دالر برای هر سرباز و افسر امریکایی در افغانستان. وقتی پروسه انتقال " مسئولیت های امنیتی " (مسئولیت های جنگی روزمره) به " نیروهای امنیتی " (نیروهای جنگی) رژیم دست نشانده در اواخر سال 2014 تکمیل گردد، مجموع مصارف نظامی امپریالیست های امریکایی در

ممکن است ما بعد از سال 2014 شاهد حضور روزمره راهبندان های قوای خارجی در بزرگراه ها و جاده های شهر های مختلف کشور و خانه تلاشی ها و بمباران های قتل عام کننده یومیه و حملات دد منشانه دایمی بالای مناطق روستایی و شهری کشور توسط آنان نباشیم و این " مسئولیت های امنیتی " توسط نیروهای نظامی رژیم دست نشانده پیش برده شود. اگر چنین شود مقاومت و مبارزه روزمره مردمان ما نیز بیشتر در برابر همین نیروها جهت خواهد یافت. اما مقاومت و مبارزه ملی علیه قوای اشغالگر موجود در

دولت امپریالیستی امریکا بعد از فروپاشی پیمان وارسا و تجزیه شوروی سوسیال امپریالیستی، به عنوان یگانه ابر قدرت امپریالیستی موجود در جهان قد علم کرد و سردمداران آن با سرمستی از این " باده پیروزی " شعار " نظم نوین صد ساله جهانی " تحت رهبری شان را اعلام کردند. دولتمداران امریکایی در طی دو دهه گذشته در مسیر تطبیق این شعار، چندین جنگ تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیستی را در اطراف و اکناف جهان براه انداخته و هزاران میلیارد دالر را بخاطر پیشبرد ویرانگری ها و قتل ها و کشتارهای چنین جنگ هایی به مصرف رسانده اند. امپریالیست های امریکایی تنها در جنگ های افغانستان و عراق تا حال 2000 میلیارد دالر به مصرف رسانده اند. تحمل این همه مصارف جنگی در پهلوی سایر مصارف مالی هنگفت، باعث گردیده است که دولت امریکا به مقروض ترین دولت در جهان کنونی و حتی به مقروض ترین دولت در طول تاریخ موجودیت دولت ها در جوامع گوناگون مبدل گردد.

هم اکنون سقف قرضداری دولت امریکا به 14300 میلیارد دالر (3 , 14 تریلیون دالر) رسیده است. این مبلغ، 300 میلیارد دالر بیشتر از سقف مجازی است که قانون قبلی برای دولت امریکا تعیین نموده بود. طبق آن قانون، که چند سال قبل توسط کنگره امریکا به تصویب رسیده و توسط رئیس جمهور وقت امریکا (جورج بوش) توشیح شده بود، حد اکثر سقف قرضداری دولت امریکا 14000 میلیارد دالر تعیین شده بود. به همین جهت اخیراً کنگره امریکا قانونی را به تصویب رساند که مطابق به آن، از یکطرف سقف قانونی و مجاز قرضداری دولت امریکا 2500 میلیارد

بر عهده دارد، صریحا ادعا کرده است که دولت امریکا، علاوه از 27 میلیارد دالر مصرف شده برای تامین مصارف نظامی تا کنونی رژیم دست نشانده، مبلغ 20 میلیارد دالر دیگر بخاطر پیشبرد انتقال مسئولیت های جنگی روزمره به نیروهای امنیتی رژیم وعده داده است.

به این ترتیب مجموع مصارف مالی عادی نظامی دولت امریکا در افغانستان بعد از سال 2014، حتی در صورتی که مجموع مصارف نظامی رژیم دست نشانده را تامین نماید، مبلغ 30 میلیارد دالر خواهد بود. چنانچه 10 میلیارد دالر دیگر برای بودجه سالانه انکشافی نظامی دولت امریکا در افغانستان در نظر گرفته شود، مجموع مصارف نظامی سالانه دولت امریکا در افغانستان، بعد از سال 2014، مبلغ 40 میلیارد دالر خواهد بود که نسبت به مصارف نظامی سالانه فعلی یک تقلیل 60 میلیارد دلری را نشان می دهد. این مبلغ، 50% تقلیل 120 میلیارد دلری از بودجه نظامی سالانه دولت امریکا و 30% تقلیل 200 میلیارد دلری از کل بودجه سالانه دولت مذکور را تشکیل می دهد.

بنابراین در حالیکه دولت امپریالیستی امریکا مبلغ 14300 میلیارد دالر مقروض است، به 2500 میلیارد دالر قرض دیگر در 10 سال آینده نیازمند است و باید 2000 میلیارد دالر از مجموع مصارف خود در طی آن سال ها بکاهد و این شامل کاهش 60 میلیارد دالر در مصارف نظامی سالانه در افغانستان نیز هست، توقف پروسه انتقال مسئولیت های جنگی به نیروهای رژیم دست نشانده را متحمل شده نمی تواند. یکی از دلایل اصلی این امر که اشرف غنی احمد زی پروسه متذکره را غیر قابل برگشت اعلام می کند، همین موضوع است. دولت امپریالیستی امریکا دیگر مصارف 100 میلیارد دلری جنگی سالانه در افغانستان را متحمل شده نمی تواند و با تصویب قانون کاهش 200 میلیارد دلری مصارف سالانه اش، تصمیم گرفته است که این مصارف را شدیداً کاهش دهد. پذیرش چنین وضعیتی توسط امپریالیست های امریکایی در واقع برای آنها یک شکست محسوب می گردد، ولی نه یک شکست کلی بلکه یک شکست قسمی. امپریالیست های

افغانستان، 10 ها میلیارد دالر تقلیل خواهد یافت و این بخش مهمی از تقلیل سالانه مصارف نظامی و کل تقلیل 200 میلیاردی مصارف سالانه دولت امریکا خواهد بود. طبق قرار تعیین شده میان دولت امریکا و رژیم دست نشانده، که در شکل یک اعلامیه یا توافقنامه و یا هم پیمان " دو جانبه " رسمیت خواهد یافت، پس از تکمیل پروسه انتقال مسئولیت های جنگی به نیروهای نظامی رژیم دست نشانده، یک نیروی 40000 نفری امریکایی در افغانستان باقی خواهد ماند که در چند پایگاه نظامی استراتژیک در نقاط مختلف کشور (میدان هوایی قندهار، پایگاه هلمند، میدان هوایی شیندند، میدان هوایی بگرام، پایگاه خوست، میدان هوایی جلال آباد و میدان هوایی دهدادی) مستقر خواهد بود. از آنجائیکه این نیرو صرفاً مسئولیت های جنگی ویژه و فوق العاده خواهد داشت و نه مسئولیت های جنگی روزمره، می توان گفت که مجموع مصارف این نیرو به نصف مصارف فعلی تقلیل خواهد یافت، یعنی 500 هزار (نیم میلیون) دالر برای هر سرباز و افسر امریکایی یا 20 میلیارد دالر برای مجموعه 40000 نفری آنها.

از جانب دیگر، طبق بر آورد های مقامات عالیرتبه وزارت دفاع رژیم دست نشانده، نیروی 400000 نفری جنگی رژیم دست نشانده - شامل نیروهای اردو، پولیس و استخبارات رژیم) که قرار است همه جزو تام های آن تا آخر سال 2014 تکمیل گردد و پس از تربیت و تجهیز توسط امپریالیست های اشغالگر، آماده به عهده گرفتن مسئولیت های جنگی روزمره در افغانستان شود، مصارف سالانه ای در حدود 10 میلیارد دالر (25000 هزار دالر برای هر سرباز و افسر) خواهد داشت. به عبارت دیگر مصارف مالی 40 نفر سرباز و افسر در حال جنگ رژیم دست نشانده با مصارف مالی یک نفر سرباز یا افسر در حال جنگ امریکایی برابر خواهد بود. ناگفته پیدا است که این 10 میلیارد دالر مصارف سالانه نیروهای جنگی رژیم دست نشانده باید توسط امپریالیست های اشغالگر و عمدتاً امپریالیست های امریکایی تهیه و پرداخت گردد. اشرف غنی احمدزی که مسئولیت پیشبرد پروسه انتقال مسئولیت های جنگی به نیروهای رژیم دست نشانده را

نظامی دولت امریکا به امنیت ملی امریکا لطمه وارد خواهد کرد. اما این کاهش مصارف نظامی بنا به اجبارات اقتصادی ای که دولت امریکا با آن دست و گریبان است، خود را تحمیل می نماید. هم اکنون در حالیکه اعتبار اقتصادی دولت امریکا برای استقراض یک درجه سقوط کرده است، سردمداران دولت ارتجاعی چین از ضرورت ایجاد یا تعیین یک پول بین المللی جدید بجای دالر سخن می گویند. بخش مهمی از قروض سرسام آور دولت امریکا به دولت چین تعلق دارد (1200 میلیارد دالر).

وظیفه و مسئولیت مبارزاتی محوری بلا فصل کنونی ما علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده شان، مبارزه علیه نقشه ایجاد پایگاه های دراز مدت برای نیروهای اشغالگر امریکایی در افغانستان است. ایفای این وظیفه و مسئولیت مبارزاتی محوری در هر سطحی که قادر به پیشبرد آن باشیم، نه تنها اصولی است، بلکه برای ما، مردم ما و کشور ما سود مند و مفید نیز خواهد بود. حد اقل مفیدیت آن، حصول آمادگی های معین برای داخل شدن به مرحله بعدی مبارزه خواهد بود. وظیفه و مسئولیت مبارزاتی محوری آینده حزب ما و کل جنبش انقلابی مردمان ما در قبال رژیم دست نشانده امپریالیست های امریکایی در افغانستان و پایگاه های نظامی اشغالگرانه آن ها در کشور، این خواهد بود که شکست قسمی کنونی آنها را هر چه بیشتر عمیق تر و گسترده تر سازیم و به یک شکست کلی مبدل نماییم. اگر چنین شود می توان امید وار بود که پروسه شکست کلی امپریالیست های امریکایی، همانند پروسه شکست کلی سوسیال امپریالیست های شوروی در اواخر قرن بیست و پروسه شکست کلی استعمارگران انگلیسی در اوایل قرن بیست، از شکست آنها در افغانستان شروع گردد. در غیر آن امپریالیست های امریکایی خواهند توانست شکست قسمی کنونی شان را ترمیم نموده و از افتادن به مهلکه شکست کلی جلوگیری نمایند.

امریکایی با پذیرش این شکست قسمی می خواهند از شکست کلی سلطه و اقتدار جهانی امپریالیستی شان جلوگیری نمایند و کماکان سلطه جهانی شان به مثابه یگانه ابر قدرت امپریالیستی موجود در جهان را حفظ نمایند.

یکی از عوامل مهم فروپاشی امپراتوری های کهن و همچنان امپراتوری های استعماری و امپریالیستی سرمایه دارانه مدرن دوران کنونی، مبتلا شدن به نظامیگری بالاتر از توان اقتصادی آنها بوده است. سر نوشت نهایی امپراتوری روم و سوسیال امپریالیسم شوروی دو نمونه کهن و مدرن کنونی این قاعده عمومی را نشان می دهد. در حال حاضر با وجودی که اقتصاد امریکا دچار بحران است، اما هنوز به وضعیت مشابه به وضعیت اقتصاد شوروی سوسیال امپریالیستی در اواخر دهه هشتاد و اوایل دهه نود قرن گذشته نرسیده است. به همین جهت در حال حاضر امپریالیست های امریکایی از لحاظ مالی به وضعیتی دچار نیستند که یک هزیمت عمومی نظامی در سطح جهان بر آنها تحمیل گردد. آنها قادر اند فعلا پیمان نظامی ناتو و قدرت نظامی برتر خود در جهان را حفظ نمایند و کماکان از آن ها به مثابه اهرم فشار نظامی برای حفظ موقعیت ابر قدرتی شان در جهان استفاده نمایند. حفظ حالت اشغال افغانستان بعد از سال 2014، در یک حالت کم رنگ تر و خفیف تر، از طریق ایجاد پایگاه های نظامی دراز مدت در آن، در خدمت چنین سیاستی قرار خواهد داشت.

در عین حال باید توجه داشت که یک شکست قسمی نیز نوعی از شکست است و خواهی نخواهی موقعیت نظامی برتر دولت امپریالیستی امریکا در جهان را، که برای حفظ موقعیت ابر قدرتی امپریالیسم امریکا در جهان دارای اهمیت محوری است و خود امپریالیست های امریکایی آن را با عبارت " امنیت ملی امریکا " بیان می نمایند، در حد معینی لطمه خواهد زد. بعضی از سیاستمداران امپریالیست امریکایی صریحا این شکست قسمی را پذیرفته اند و می گویند که کاهش مصارف

بحران انتخاباتی رژیم، واقعی یا ساختگی؟

مرتجع، متنفذین قومی، بوروکرات های پرورده شده توسط امپریالیست ها و حتی تعدادی از قاچاقبران مواد مخدر بودند و با معیار های ضد ملی از طریق مداخلات اشغالگران و معیار های ضد دموکراتیک فیودالی و لویه جرگه یی انتخاب یا انتصاب شده بودند.

لویه جرگه اضطراری قبل از همه در قبال حضور قوای اشغالگر امپریالیستی در کشور، سکوت تائیدگرانه در پیش گرفت و به این طریق نشان داد که صرفاً مجمعی از خانین ملی و وطنفروشان قسم خورده است. این لویه جرگه دو کار انجام داد: یکی اینکه نظام سیاسی در افغانستان را اسلامی اعلام نمود و دیگر اینکه حامد کرزی را برای یک دوره دیگر به عنوان رئیس دولت تعیین نمود. هر دو اقدام متذکره و در قدم اول اسلامی اعلام کردن نظام سیاسی افغانستان، بطور آشکار ضد دموکراتیک بود. این اقدامات ضد دموکراتیک یک بار دیگر نشان داد که رژیم دست نشانده ذاتا و ماهیتا نمی تواند دارای خصلت دموکراتیک باشد. اساساً دموکراسی بدون جدایی دین و مسجد از نظام سیاسی و آموزشی کشور نمی تواند معنی و مفهومی داشته باشد. نظام مبتنی بر پیوند دین و مسجد با نظام سیاسی و آموزشی کشور یک نظام تنوکراتیک است که منبع اصلی قدرت سیاسی در آن اساسات و اصول دینی است، نه قدرت انتخاباتی مردم و نمایندگان انتخاب شده توسط آنان.

به همین جهت است که دم زدن از جمهوریت اسلامی (دموکراسی اسلامی) در ذات و ماهیت خود التقاطیگری ای است که بنیاد های تنوکراتیک را رنگ و لعاب دموکراتیک می زند. در این "رنگ فروشی"، اقدامات و روند های دموکراتیک، اساس و استقامت بینشی خود را از دست می دهد و به یک سلسله اقدامات صرف نمایشی و تاکتیکی مبدل می گردد. در "دموکراسی اسلامی"، دموکراسی مفهوم بینشی ندارد، بلکه مفهوم صرف روشی دارد. تضاد بین بینش اساسی تنوکراتیک "جمهوری اسلامی" و روش صرف و نمایشی "دموکراتیک" آن، یک تضاد ذاتی و ساختاری این نظام و یک مشکل غیر قابل رفع در آن است، که فقط از طریق سرنگونی آن می تواند بصورت نهایی حل گردد.

سپس نوبت لویه جرگه قانون اساسی فرا رسید. این لویه جرگه نیز به همان اندازه لویه جرگه قبلی و با دارا بودن همان مشخصات، ماهیت و شکل ضد ملی و ضد دموکراتیک داشت. پروسه انتصابات انتخابات گونه

تقریباً همزمان با آغاز خروج تدریجی و قسمی قوت های امپریالیستی اشغالگر امریکایی و غیر امریکایی از افغانستان، رژیم دست نشانده به تشنجات شدیدی دچار گردید که همچنان ادامه دارد. این وضعیت که بطور متمرکزی در رابطه با تقلبات انتخاباتی گذشته پارلمان رژیم خود را نشان داد و به اقدامات به اصطلاح قانونی متعدد قوای اجرائیه، قضائیه و مقننه رژیم علیه همدیگر منجر گردیده است، بحران مشروعیت ذاتی حاکمیت پوشالی را بیشتر از پیش واضح ساخته و ماهیت حقیقی دست نشاندگی، ضد دموکراتیک و ضد مردمی آن را روشن تر از قبل نشان می دهد.

واقعیت این است که رژیم دست نشانده در ذات و ماهیت خود ضد دموکراتیک و ضد مردمی است. رژیمی که توسط قوت های متجاوز و اشغالگر امپریالیستی و با زور راکت و طیاره و توپ و تفنگ و قتل و کشتار توسط آنها در کشور رویکار آورده شده است، حتی بر اساس معیار های بورژوا دموکراتیک، ذاتاً نمی تواند - و نتوانسته است - یک رژیم ملی و دموکراتیک انتخاب شده توسط مردم باشد، چه رسد به معیار های دموکراتیک انقلابی. این رژیم از همان ابتدا که در "تجمع خانین ملی در بن" در زیر بال و پر امپریالیست ها و در غیاب نمایندگان حقیقی مردمان ما شکل داده شد، بصورت ضد ملی و ضد دموکراتیک به وجود آمد، با اتکاء به قوت های متجاوز و اشغالگر امپریالیستی و با نظر انداز کردن کامل خواست و اراده حقیقی مردمان ما، "قدرت" را از رژیم ربانی تحویل گرفت و دوره اضطراری خود را نیز به همان صورت ضد ملی و ضد دموکراتیک سپری نمود.

سپس دوره موقت رژیم توسط لویه جرگه اضطراری پی افکنده شد، اقدامی که نه تنها در نفس خود بلکه از لحاظ شکلی نیز یک پروسه ضد ملی و ضد دموکراتیک بود. پروسه تعیین نمایندگان لویه جرگه اضطراری از ابتدا تا انتها مستقیماً در زیر چتر حمایت قوای اشغالگر پیش رفت و مصارف آن نیز توسط اشغالگران تامین گردید. حتی محل تشکیل لویه جرگه اضطراری توسط اشغالگران آماده گردید. "خیمه لویه جرگه" آن داغ ننگ وطنفروشی و خیانت ملی بر پیشانی رژیم دست نشانده است که حین برگزاری و تدویر هر جرگه مهم خانین ملی به نمایش در می آید. مضمولین لویه جرگه اضطراری مشتمل بر جنایتکاران جهادی، روحانیون

یکی از پایه های اساسی دموکراسی در چنین کشوری، در پهلوی پایه اساسی دیگر یعنی جدایی دین و مسجد از دولت و نظام آموزشی، داوطلبانه بودن وحدت ملیت های متعدد موجود، در چهارچوب یک کشور و یک دولت است. وحدت داوطلبانه میان ملیت های مختلف کشور، اصولاً بدون پذیرش حق تعیین سرنوشت تا جدایی برای هر یکی از آنها، بی معنی و بی مفهوم است. قانون اساسی رژیم دست نشانده در واقع با تثبیت اصل غیر قابل تجزیه بودن افغانستان، به عنوان یک اصل غیر قابل تغییر، اصل حاکمیت شوونیزم طبقات حاکمه ملیت پشتون در افغانستان را به عنوان یک اصل دایمی در کشور مطرح می نماید. به این ترتیب، حصول حق تعیین سرنوشت تا جدایی، به مثابه حق دموکراتیک هر یک از ملیت های کشور یعنی حصول پایه سیاسی اساسی وحدت داوطلبانه ملیت های کشور، نمی تواند بدون سرنگونی این رژیم پوشالی متحقق گردد. درین معنی، تامین وحدت داوطلبانه میان ملیت های مختلف کشور، بدون سرنگونی رژیم دست نشانده ممکن و میسر نخواهد بود.

از زمان رسمیت یافتن قانون اساسی ضد ملی، ضد دموکراتیک و ضد مردمی رژیم دست نشانده تا حال، دو انتخابات ریاست جمهوری و دو انتخابات پارلمانی سراسری و ولایتی رژیم دست نشانده برگزار گردیده است. این انتخابات ها همه در زیر چتر حمایتی قوت های اشغالگر و با بودجه تامین شده توسط اشغالگران به نمایش در آمده و بطور آشکاری خصلت ضد ملی خانانه داشته است. کاندیداهای اصلی این انتخابات ها و اکثریت قریب به اتفاق افراد پیروزمند در آنها، مرتجعین وطنفروش و عاملین اصلی جنایات سه دهه اخیر در افغانستان بوده اند. همه آنها مملو از تقلبات گوناگون و رشوه دهی ها و رشوه گیری های رسوا و مفتضح بوده و با معامله گری های خانانه به پایان رسیده است. حد اکثر میزان شرکت مردم در این انتخابات ها بیشتر از ده فیصد (10%) مجموع افراد دارای حق رای نبوده و مداوماً با عدم شرکت و بایکات 90% و بیشتر از 90% مردم رو برو بوده است.

تقلبات وسیع و گسترده در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری رژیم را همه به یاد دارند. در این انتخابات آراء تقلبی حامد کرزی، آنقدر زیاد بود که حتی کمسیون انتخاب شده توسط خودش نتوانست 120000 آن را مخفی نماید. حریف اصلی کرزی درین انتخابات یعنی داکتر عبدالله نیز چند صد هزار رای تقلبی داشت. این انتخابات آنچنان مفتضح و رسوا

برای تعیین نمایندگان این لویه جرگه و سپس تدویر آن، تماماً بر محور اتکاء روی قوت های اشغالگر و تامین مالی اشغالگران پیش رفت. این لویه جرگه نیز در قبال حضور اشغالگرانه نیروهای نظامی امپریالیست سکوت تانید گرانه در پیش گرفت. فراتر از آن، جدی ترین معترضی که در این لویه جرگه " قد علم " کرد و بعداً در اثر دسیسه های آشکار و عیان محافل امپریالیستی و ارتجاعی مرتبط به اشغالگران و رژیم دست نشانده، ملقب به " دختر قهرمان افغان " گردید، خواستش در اصل این بود که اشغالگران امپریالیست، جنایتکاران شامل در رژیم دست نشانده را از رژیم اخراج نمایند و در محاکم بین المللی شان به محاکمه بکشاند و در واقع " نیروهای باورمند به نورم های دموکراتیک " را به قدرت برسانند، و نه مخالفت علیه اشغالگران و شکلهی یک رژیم دست نشانده توسط آنها و مقاومت علیه آنها بخاطر اخراج شان از کشور و سرنگونی رژیم پوشالی ساخته و پرداخته شان.

لویه جرگه قانون اساسی، همانطوری که از نامش پیداست، قانون اساسی رژیم پوشالی را رسمیت بخشید. در این قانون دو اصل غیر قابل تغییر وجود دارد که در واقع دو پایه اساسی این رژیم را تشکیل می دهد: یکی اسلامی بودن نظام سیاسی و دیگری غیر قابل تجزیه بودن افغانستان. هر دو اصل متذکره از پایه و اساس ضد دموکراتیک است.

همانطوری که قبلاً گفتیم دموکراسی به مثابه یک بینش، اساساً از لحاظ سیاسی نمی تواند بدون جدایی دین از دولت و جدایی مسجد از نظام آموزشی معنی و مفهومی داشته باشد. در نظام تنوکراتیک اسلامی، چه در شکل امارتی و چه در شکل به اصطلاح جمهوری، قدرت و حاکمیت در اصل به خدا و دین و یا به عبارت دیگر به اساسات دینی تعلق دارد و نه به مردم و نمایندگان مردم. تثبیت اصل اسلامی بودن نظام سیاسی به مثابه یک اصل غیر قابل تغییر در قانون اساسی رژیم دست نشانده به این مفهوم است که این رژیم نه تنها امروز به شدت ضد دموکراتیک است، بلکه برقراری یک نظام دموکراتیک، حتی با معیار های نیم بند بورژوا دموکراتیک، در آینده نیز بدون سرنگونی آن ممکن و میسر نمی باشد.

پذیرش اصل غیر قابل تجزیه بودن افغانستان به عنوان یک اصل سیاسی غیر قابل تغییر در قانون اساسی رژیم دست نشانده، یعنی یکی دیگر از پایه های اساسی سیاسی رژیم، نیز به شدت ضد دموکراتیک و ضد مردمی است. افغانستان یک کشور کثیر المللیتی است و

انتخابات 9 نفر از وکلای بر حال پارلمان رژیم از چند ولایت را به مثابه گوسفندان قربانی این جنجال انتخاباتی مشخص کرد تا غایله خاتمه یابد. اما از قرار معلوم این غایله پایان یافتنی نیست. فیصله کمیسیون انتخابات نه مورد قبول وکلای بر حال در پارلمان رژیم است و نه هم مورد قبول کاندیداهای معترض و هر دو طرف تهدید کرده اند که اعتراضات شان را ادامه خواهند داد.

این اوجگیری حالت بحران در رژیم درست همزمان با خروج تدریجی و قسمی قوت های اشغالگر از کشور، شروع " پروسه انتقال مسئولیت های امنیتی " به نیروهای پوشالی رژیم دست نشانده و بگو مگو در مورد پایگاه های نظامی دراز مدت امریکایی در افغانستان، رونما گردیده است. در واقع همین موضوع نشان می دهد که بحران جاری عمدتاً یک بحران واقعی است یا یک بحران ساختگی؟

بحران جاری انتخاباتی رژیم و دوام آن، ادامه بحران های دوره های انتخاباتی قبلی رژیم و باز تاب کننده تضاد لاینحل ذاتی " جمهوری اسلامی " (تضاد میان تئوکراسی و دموکراسی) به نحو شدید تر است و نه چیز جدیدی. در واقع تمامی ارگان های پوشالی رژیم دست نشانده و تمامی سردمداران بزرگ و کوچک آن با مشاهده سفر بری واژگونه قوت های اشغالگر (آغاز خروج تدریجی و قسمی این قوت ها از کشور)، به روحیه باختگی و دستپاچگی افتاده اند و همچون گرفتار شدگان به کابوس های هولناک حرکات دیوانه وار از خود نشان می دهند و سر و صدا های بی معنی و نامفهوم راه می اندازند. بنابراین اوجگیری جاری حالت بحرانی رژیم، عمدتاً بیان حالت واقعی رژیم به مثابه رژیم دست نشانده و پوشالی ای است که وجود و بقای آن به حضور اشغالگرانه اربابان امپریالیستش مشروط است. اگر اشغالگران نباشند رژیم دست نشانده هم نخواهد بود.

اما در عین حال، این اوجگیری بحران می توانست تا این حد حاد نباشد، چنانچه همزمان با بگو مگو ها در مورد پایگاه های نظامی دراز مدت امریکا در افغانستان پیش نمی آمد. کرزی و حلقه اطراف وی در ارگ ریاست جمهوری رژیم، تا حد معینی بصورت عمدی نیز باعث اوجگیری جاری بحران رژیم تا این حد شده اند تا نشان دهند که رژیم پوشالی در نبود قوای امپریالیستی اشغالگر خارجی قادر به دوام و بقا نیست و از این طریق زمینه بروز مخالفت های احتمالی با حفظ پایگاه های نظامی دراز مدت امریکا در افغانستان

گردید که سر انجام کمیسیون انتخابات برای تعیین سرنوشت نهایی آن تصمیم گرفت و 7 نفر عضو شامل در آن حامد کرزی را با مجموعه آراء کمتر از پنجاه فیصد به عنوان رئیس جمهور رژیم انتصاب کردند.

طبعاً دور دوم انتخابات پارلمانی رژیم نیز از هر حیث نمی توانست - و نتوانست - بهتر از انتخابات های قبلی آن باشد. تقلبات درین انتخابات آنقدر گسترده و آشکار بود که حتی قبل از اعلام رسمی نتایج نهایی آن، تشنجات انتخاباتی شدید میان کاندیداهای شرکت کننده در آن به وجود آمد و دوام یافت. اما بر خلاف دفعات قبل، حتی بعد از اعلام رسمی نتایج نهایی انتخابات، اعتراضات و تظاهرات کاندیداهای ناکام یا کاندیداهای ناکام ساخته شده دوام یافت. پس از آن کار به دادستانی و تشکیل محکمه اختصاصی توسط کرزی از یکطرف و اعتراضات پارلمان بر حال رژیم از طرف دیگر کشید. محکمه اختصاصی انتخاباتی، 62 نفر از وکلای بر حال پارلمان رژیم را تقلبکار و غاصب معرفی کرد. بالمقابل، پارلمان رژیم رئیس و اعضای ستره محکمه (دیوان عالی قضاء) و همچنان رئیس و معاون لوی خاړنوالی (دادستانی کل) رژیم را به استیضاح کشید و باقی ماندن شان در موقعیت های کنونی را غیر قانونی خواند. حتی کسانی از میان وکلای پارلمان رژیم، حامد کرزی را تهدید به محاکمه و برطرفی و رو برو شدن با تظاهرات وسیع توده یی، مثل مظاهرات کشور های شرق میانه، کرده اند. تمامی این کشمکش ها در حالی اتفاق افتاده است که از ماه ها به اینطرف 7 وزارت خانه رژیم وزیر رسمی ندارد و توسط افراد سرپرست اداره می شود، وضعی که بار بار توسط پارلمان رژیم مورد اعتراض قرار گرفته است.

جالب اینجا است که قضاوت در مورد این رسوایی انتخاباتی، یکبار به محکمه اختصاصی محول می گردد و بار دیگر به محکمه عادی (محکمه مرافعه ولایت کابل). جالب تر اینکه، محکمه مرافعه کابل نیز از روی ناچاری از یکطرف با صدور حکم غیابی، حکم محکمه اختصاصی انتخاباتی را تانید کرد و از جانب دیگر فیصله نهایی را به رئیس جمهور رژیم پوشالی واگذار کرد. و جالب تر از همه آنها اینکه حامد کرزی نیز صلاحیت فیصله نهایی را به کمیسیون انتخابات اعطا نمود. مدت زمان اندکی قبل از اعلام نتایج نهایی فیصله کمیسیون انتخابات، رئیس ائتلاف حمایت از قانون (ظاهر قدیر) در پارلمان رژیم، از سوی لوی خاړنوالی (دادستان کل) متهم به قاچاق مواد مخدر گردیده و تحت جلب قرار گرفت. سر انجام کمیسیون

وکلای پارلمان، کمیسیون انتخابات و ... همه و همه و همگی همدیگر شان را متقلب، فاسد، غاصب، خاین و حتی خاین ملی گفته اند و می گویند. وضعیت چنان است که دیگر انتقادات لفظی در مبارزه علیه این رژیم و اربابان امپریالیست سازنده و پرورش دهنده اش به تنهایی موثریت و سازندگی خود را تا حد زیادی از دست داده است و کمتر کسی حاضر است به خوبی و خوشی به چنین انتقاداتی گوش فرا دهد. فقط انتقاد مسلحانه است که هم می تواند درین مبارزه موثریت خود را داشته باشد و هم می تواند در پهلوی خود سلاح انتقاد را وزنه و حیثیت ببخشد.

به پیش در راه برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی

از آن اوپاما خبر این " پیروزی امریکا " را با تفرعن و تفاخر اعلام نمود.

امپریالیست های امریکایی و متحدین انگلیسی و غیر انگلیسی شان قتل اسامه را پیروزی بزرگی برای شان می دانند. آنها بیشتر از پیش قدر قدرتی شان را به رخ جهانیان می کشند و چنین می نمایند که هیچ نیرویی در جهان یارای استادگی و مقاومت در برابر آنها را ندارد. شکی نیست که اگر از لحاظ تاکتیکی و در کوتاه مدت به این قضیه نگاه کنیم، حقیقتی در این ادعا وجود دارد. آنها یکی از " دشمنان خطرناک " کنونی شان را از پا در آورده اند و نمی توانند در مورد این پیروزی رجز خوانی نکنند. اما وقتی بطور عمیق تری به موضوع نگاه کنیم، در متن و بطن این پیروزی تاکتیکی، ضعف و ضربه پذیری استراتژیک آنها به وضوح خود را نشان می دهد.

قبل از همه باید گفت که اسامه دست پرورده خود آنها بود و توسط خود آنها تربیت یافته، سازماندهی شده، مجهز و مسلح گردیده و تقویت یافته بود. ولی نعمتان او باید به آسانی می توانستند اینچنین دست پرورده باغی را از پا در آورند، آنچنانکه سوسیال امپریالیست های شوروی حفیظ الله امین را به آسانی از پا در آوردند. صرف صد ها میلیارد دالر و تحمل هزاران نفر تلفات در طی تقریباً ده سال برای از پا در آوردن یک

در درون رژیم و پایه های اجتماعی رژیم از بین برود، یا لا اقل آنقدر تخفیف یابد که نتواند مانعی بر سر راه نقشه متذکره ایجاد نماید. بی جهت نیست که مذاکره چی عالی برای اجرای این کار، کسی در نظر گرفته شده است که از جانب پارلمان رژیم نتوانست رای اعتماد بگیرد. از این نظر بروز وضعیت فعلی تا حد معینی و بصورت ضمنی ساختگی نیز هست.

اوجگیری جاری حالت بحرانی رژیم در عین حال اوجگیری بحران مشروعیت رژیم نیز محسوب می گردد. در واقع دیگر برای هیچ موقعیت و هیچ قوه ای از قوای سه گانه رژیم آبرو و حیثیت و مشروعیتی باقی نمانده است. رئیس جمهور، وزراء، قضات عالییه،

بهانه اصلی لشکر کشی تجاوزکارانه امپریالیست های امریکایی و متحدین شان بر افغانستان در هفتم اکتوبر سال 2001 و اشغال این کشور، قتل و یا دستگیری اسامه بن لادن بود که سازمانده و رهبر اصلی عملیات یازدهم سپتامبر 2001 بر مرکز تجارت جهانی و ساختمان پنتاگون در امریکا خوانده شده بود. در طی تقریباً ده سال گذشته که جنگ تجاوزکارانه و حضور اشغالگرانه نیروهای امریکایی و متحدین شان در افغانستان تحت این بهانه و بهانه های دیگر ادامه یافته است، ده ها هزار نفر از مردمان این مرز و بوم به خاک و خون کشیده شده و هزاران کلبه محقر روستاییان فقیر آن با خاک یکسان شده است.

اما سر انجام معلوم گردید که اسامه نه در افغانستان بلکه در پاکستان و آنهم در نزدیکی اسلام آباد و در مجاورت بزرگترین مرکز آموزشی اردوی پاکستان، که یک اردوی وابسته به امپریالیست های امریکایی و متحدین شان است، مستقر بوده است. ظاهراً یک گروه کوچک چهارده نفری از نیروهای ویژه امریکایی توسط سه چرخ بال، و یقیناً با همکاری نزدیک نیروهای پاکستانی، محل استقرار اسامه را در اولین دقایق صبحگاهان اول می مورد حمله قرار داده و او را همراه با یکی از پسران و تعدادی از همراهانش پس از یک درگیری مختصر از پا در آوردند و مدت کوتاهی پس

بطور مشخص مبارزه علیه تلاش امپریالیست های امریکایی برای استقرار دایمی نیروهای اشغالگر شان در افغانستان را بیشتر از پیش گسترش دهیم. حالا می تواند - و باید - زمینه های حمایت از این مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران بطور کل بیشتر از پیش در سطح کشوری و بین المللی، منجمله در افکار عامه کشور های امپریالیستی، گسترش یابد.

مسلم کشته شدن اسامه می تواند در این حد یا آن حد باعث تضعیف القاعده در سطح جهانی و طالبان در افغانستان گردد و این یعنی تضعیف مقاومت ارتجاعی علیه امپریالیست های امریکایی و متحدین شان. ما باید بکوشیم که چنین امری را به مثابه زمینه ای برای گسترش و اعتلای اشکال گوناگون مبارزات مقاومت جویانه ملی، بر محور تدارک برای برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان مورد استفاده قرار دهیم. فقط در چنین صورتی خواهیم توانست با تاثیر گزارى های منفی بروز تسلیم طلبی های ناشی از کشته شدن اسامه در میان طالبان، که نمی تواند در این حد یا در آن حد تبارزاتی نداشته باشد، در سطح کشوری، موفقانه مقابله کنیم و مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را عمیق تر، شگوفاتر و وسیع تر سازیم.

دست آموز یاعی شده، هرچه باشد نشانه قدرتمندی و قدر قدرتی استراتژیک نمی تواند باشد.

در طی تقریباً ده سال گذشته صد ها نفر از رهبران و فعالین القاعده در پاکستان یا به قتل رسیده اند و یا دستگیر گردیده اند. قتل اسامه آخرین حلقه تا کنونی این سلسله طولانی است که همچنان ادامه خواهد یافت. اما در طول همین مدت، به استثنای مرحله اول چند ماهه تجاوز و اشغالگری امپریالیستی بر افغانستان، از هفت اکتوبر 2001 تا ختم عملیات توره بوره، کمتر کسانی از رهبران معروف القاعده در افغانستان کشته شده و یا دستگیر گردیده اند. بنابراین به جرئت می توان گفت که افسران و سربازان اشغالگر در افغانستان در اصل و عملاً مصروف ضربه زدن مستقیم بر القاعده نبوده اند. قتل رهبر القاعده در پاکستان بیشتر از پیش و بطور واضح و روشن نشان می دهد که حضور دراز مدت ده ساله لشکریان متجاوز و اشغالگر امپریالیستی در افغانستان ربط چندانی به حادثه یازدهم سپتامبر 2001 و جنگیدن علیه سازمان رهبری کننده آن و رهبر چنین سازمانی نداشته است، غیر از آنکه به مثابه بهانه و روکشی برای تجاوز و اشغالگری امپریالیستی مورد استفاده قرار گرفته است. اکنون پس از کشته شدن اسامه در پاکستان، ما می توانیم - و باید - مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران و

مرگ بر اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده شان!

به پیش در راه برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی!

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان

چهاردهم ثور 1390 (چهارم می 2011)

طالبان خواهند جنگید

یا به پروسه آشتی و سازش با اشغالگران و رژیم خواهند پیوست؟

گفته بود که طالبان فقط می توانند به عنوان بخشی از هیئت نمایندگی افغانستان (رژیم دست نشانده) در کنفرانس بن دوم شرکت نمایند و در صورتی که آنها بصورت مستقل در کنفرانس شرکت نمایند، افغانستان (رژیم دست نشانده) در آن شرکت نخواهد کرد. سخنان سفیر جدید امریکا در افغانستان مبنی بر عدم

اخیراً سفیر جدید امریکا در افغانستان اعلام کرد که طالبان در کنفرانس بن دوم شرکت نخواهند داشت. وی گفت که آنها وقتی حق ورود به پروسه سیاسی را خواهند داشت که از جنگ دست بردارند، قانون اساسی رژیم دست نشانده را بپذیرند و روابط شان با القاعده را قطع نمایند. حامد کرزی سردمدار رژیم پوشالی قبلا

اما شکست وسیع بین المللی بلوک سوسیال امپریالیستی، فروپاشی پیمان وارسا و سرنگونی پیهم رژیم های وابسته به سوسیال امپریالیست ها در کشور های اروپای شرقی، رژیم نجیب و نیروی سیاسی محوری آن یعنی حزب دموکراتیک خلق و سپس حزب وطن را که صورت استحاله شده حزب دموکراتیک خلق بود، از درون بسوی فروپاشی و از هم گسیختگی سوق می داد. با وجود این، چنانچه به دنبال فروپاشی پیمان وارسا و سرنگونی رژیم های وابسته به شوروی سوسیال امپریالیستی، رژیم گرباچوف ساقط نمی شد و " شوروی " خود فرو نمی پاشید و تجزیه نمی گردید، این امکان وجود داشت که رژیم نجیب بر حال باقی بماند و " مشی مصالحه ملی " اش سرانجام نتیجه بدهد. اما وضعیت بدینگونه پیش نرفت. با ساقط شدن رژیم گرباچوف و فروپاشی " شوروی "، ناقوس مرگ سریع رژیم نجیب قویا به صدا در آمد و به سرعت متحقق گردید.

دولت اسلامی از همان ابتدای رویکار آمدنش در اوایل ثور 1371، به دو بخش متخاصم و متصادم 8 ثوری وابسته به امپریالیست های روسی و متحدین منطقه یی شان از یکطرف و 5 ثوری وابسته به امپریالیست های غربی و متحدین منطقه یی شان از طرف دیگر، تقسیم گردید. با گذشت بیشتر از دو سال از زمان فاجعه ثور 1371، در حالیکه جنگ چند ساله میان این دو بخش از دولت اسلامی کم کم به نفع جناح مرتجعین وابسته به امپریالیست های روسی و متحدین منطقه یی شان تمام می شد و بخش طرف مقابل آن (شورای هماهنگی تحت رهبری حزب اسلامی گلبدین) در حال شکست بود، تحریک اسلامی طالبان، در اواسط سال 1373 ظهور کرد. این تحریک به سرعت در نقاط مختلف کشور پیشرفت نمود و توانست دوسال بعد از تبارز جدی اولیه اش در شهرک سرحدی سپین بولدک، شهر کابل را از تصرف رژیم اسلامی تحت رهبری ربانی و مسعود بیرون آورد و تاسیس امارت اسلامی را در افغانستان اعلام نماید.

تحریک اسلامی طالبان، از لحاظ داخلی با انگیزه تزکیه " جنبش اسلامی " از " فسق و فجور " تنظیم های جهادی و تامین وحدت این جنبش از طریق نابود سازی

شرکت طالبان در کنفرانس بن دوم به این معنی است که طالبان نه بصورت مستقل در کنفرانس بن دوم شرکت خواهند کرد و نه هم به مثابه بخشی از هیئت نمایندگی رژیم. به این ترتیب روشن است که نه تلاش های رژیم دست نشانده برای " آشتی و سازش " با طالبان به نتیجه ای رسیده است و نه هم تلاش های امپریالیست های امریکایی.

مشکل در کجا است؟ چرا بیانیه ها و تلاش های عملی علنی و مخفی چندین ساله رژیم دست نشانده و اربابان اشغالگر امپریالیست شان برای " آشتی و سازش با طالبان "، که جناح های طرفدار و مخالف با آن در درون رژیم دست نشانده وقتا فوقتا قریب الوقوع می نمایند، تا حال نتیجه ای در بر نداشته است؟ برای دریافت جواب درست این سوال باید موضوع را از زمان شکلگیری طالبان، و حتی قبل از آن، تا حال پیگیری نمود.

مذاکرات ژنیو برای زمینه سازی خروج " آبرومندان " قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی از افغانستان، مذاکراتی بود که میان دولت پاکستان و رژیم دست نشانده نجیب صورت گرفت و جناح های مختلف " مجاهدین " در آن شرکت داده نشدند. این بی وزنگی سیاسی " مجاهدین " از لحاظ خارجی، با دو عامل داخلی نیرومند نظامی - سیاسی یعنی شکست تلاش های نظامی چند ساله آنها برای سرنگونی سریع رژیم بعد از خروج قوای " شوروی " از افغانستان و توام و موازی با آن، کشانده شدن اکثریت وسیع فرماندهان " جهادی " به سوی " مشی مصالحه ملی " رژیم نجیب، توام گردید.

چنانچه در اواسط سال 1371 وضعیت افغانستان صرفا از منظر موقعیت های سوق الجیشی رژیم نجیب از یکطرف و مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی و ضد رژیم دست نشانده سوسیال امپریالیست ها، که دیگر بصورت عام و تام تحت رهبری جهادی های وابسته به امپریالیست های غربی و متحدین مرتجع آنها در منطقه قرار گرفته بود، در داخل افغانستان مد نظر گرفته می شد، رژیم دست نشانده نجیب در پروسه سازش و تبانی مبتنی بر " مشی مصالحه ملی " خود تا حد زیادی در حال کسب برتری به نظر می رسید.

گسترده گردید و برای اولین بار پایگاه های القاعده در شرق و جنوب شرق افغانستان، که در زمان اشغال افغانستان توسط سوسیال امپریالیست ها به کمک امپریالیست های امریکایی و زیر سرپرستی شخص اسامه ایجاد شده بود و سال ها مورد استفاده مجاهدین جلال الدین حقانی و مولوی خالص در خوست و ننگرهار قرار داشت، مورد حمله راکت های دور برد کروزر امریکایی قرار گرفت. هدف این حمله کشتن اسامه اعلام گردید ولی این هدف بر آورده نشد و اسامه جان سالم بدر برد،

پس از آن، امپریالیست های امریکایی مداوما در جستجوی بهانه برای حمله به افغانستان و اشغال این کشور بوده اند. امروز دیگر کاملا روشن است که قبل از وقوع حادثه 11 سپتامبر 2001، امپریالیست های امریکایی در جستجوی راه هایی برای حمله به افغانستان و اشغال این کشور بوده اند. اما آن حادثه، بهانه خوبی بدست شان داد و آنها به سرعت برای حمله به این کشور و اشغال آن دست بکار شدند و امارت اسلامی طالبان را سرنگون کردند. مهاجمین و اشغالگران امپریالیست امریکایی و انگلیسی نه تنها بقایای " ائتلاف شمال " را زیر بال و پر شان گرفتند، بلکه شخصیت ها و گروه های مرتجع پشتون ناراض از امارت اسلامی طالبان را نیز مورد حمایت قرار دادند و توأم با اشغال افغانستان همه آنها را در چهارچوب " رژیم دست نشانده "، یکجا با بروکرات های دست پرورده خود شان، " قدرت " بخشیدند.

کل تاریخ چند هزار ساله این مرز و بوم، شاهد گویای این حقیقت است که مردمان ما مداوما ناچار بوده اند علیه مهاجمین و اشغالگران خارجی و نوکران بومی آنها، با استفاده از هر حربه و سلاح ایدئولوژیک - سیاسی ممکن و میسر و با پذیرش قربانی های سهمگین بجنگند. آخرین پرده تا حال روی صحنه آمده از این سناریوی مکرر تاریخی یعنی تجاوز امپریالیست های امریکایی و متحدین انگلیسی و غیر انگلیسی شان بر افغانستان و اشغال آن نیز نمی توانست - و نتوانست - چیزی غیر از نمونه های تاریخی گذشته خود باشد. مخالفت، مبارزه و مقاومت در اشکال گوناگون مسلحانه و غیر مسلحانه علیه

تنظیم های جهادی متشتت و متخاصم و مقابله با شوونیزم نوحاسته تاجیک در وجود دولت اسلامی تحت رهبری ربانی - مسعود و گرد آوردن تمام مرتجعین پشتون زیر چتر یک رهبری بخاطر احیای قدرت خدشه دار شده شوونیزم طبقات حاکمه ملیت پشتون و از لحاظ خارجی در اثر پشتگرمی های دولت های ارتجاعی پاکستان، عربستان سعودی، کویت و امارات متحده عربی و حمایت های امپریالیست های انگلیسی و امریکایی به وجود آمد و پیش رفت. اما پس از تصرف کابل و اعلام امارت اسلامی توسط طالبان، همسویی و هماهنگی مجموعه داخلی و خارجی مذکور خدشه دار گردید و پروسه فروپاشی آن شروع گردید. جناح های هواداران ظاهر شاه و بقیه منتقدین قومی پشتون، خلقی های تحت رهبری شاهنواز تنی و افغان ملتی ها شروع به فاصله گرفتن از طالبان و امارت اسلامی اش نمودند. ترور پدر حامد کرزی در شهر کویت توسط طالبان این پروسه را بیشتر از پیش گسترده و عمیق ساخت.

از جانب دیگر، گرچه تحریک اسلامی طالبان از همان ابتدای ظهور خود، در پهلوی پشتگرمی های دولتی پاکستان، عربستان سعودی، کویت و امارات متحده عربی و همچنان امریکا و انگلیس، از حمایت های گروه ها و محافل مختلف مذهبی - سیاسی " غیر دولتی " پاکستان و کشور های عربی، به شمول گروه های نظامی - سیاسی مذهبی، برخوردار بود. اما پس از برگشت اسامه به افغانستان و تاسیس امارت اسلامی توسط طالبان در کشور، سازماندهی و تمرکز القاعده و سایر گروه های نظامی - سیاسی خارجی غیر دولتی در افغانستان و حمایت آنها از امارت اسلامی طالبان گسترده و عمیق گردید و هزاران نفر از جنگجویان آنها سنگر های جنگ برای امارت اسلامی را اشغال کردند و به همان پیمانانه از نقش سیاسی در افغانستان برخوردار گردیدند.

بعد از آنکه حملاتی توسط القاعده بالای اهداف امریکایی در شرق میانه و تانزانیا صورت گرفت، درز میان ولینعمت و دست پرورده دیروزی، که قبلا در اثر مخالفت اسامه با حضور قوای امریکایی در عربستان سعودی شروع به نمودار شدن نموده بود، عمیق و

دست نشانده نیافتند و به صفوف آماده طالبان پیوستند و باعث تقویت و گسترش روز افزون مقاومت جنگی طالبان گردیدند. طالبان گرچه از قدرت ساقط شده بودند اما رهبری شان را حفظ کرده بودند و تا حد زیادی نیز نیروها و امکانات نظامی باقی مانده از امارت اسلامی کماکان در اختیار شان بود. آنها توانستند در زمان مساعد مجدداً از لحاظ نظامی و سیاسی سر بلند نمایند و به جلب حمایت هایی از خارج موفق گردند.

در نخستین سال های بعد از سقوط امارت اسلامی طالبان، پروسه ای بنام " پروسه آشتی و سازش با طالبان " از سوی رژیم دست نشانده و اشغالگران امپریالیست اصلاً در میان نبود، بلکه تسلیمی طالبان مطالبه می شد، آنهم در حالیکه رهبران شان در لیست سیاه گنجانده شده بودند و برای دستگیری و یا کشتن چهره های برجسته آنها جایزه های چندین میلیون دلاری اعلام گردیده بود. اما پس از آنکه جنگ طالبان علیه اشغالگران و رژیم رو به گسترش نهاد، " پروسه آشتی و سازش با مخالفان مسلح " را علم کردند و از چند سال به اینطرف پیوسته برای آن تبلیغ می کنند. این پروسه در حقیقت امر یک پروسه دو جانبه سرکوب و تطمیع است و هدف آن همانطوری که سفیر جدید امریکا در افغانستان گفته است، دست کشیدن طالبان از جنگ، پذیرش قانون اساسی رژیم دست نشانده یعنی پذیرش اصولی نظام سیاسی مورد خواست امپریالیست ها در افغانستان و قطع رابطه با القاعده یعنی چشم بستن از دیدگاه ها و اهداف پان اسلامیست ضد غربی و قطع علایق با حامیان پان اسلامیست خارجی شان است.

پذیرش این شرایط از طرف رهبری طالبان به معنی انتحار سیاسی است و باعث تسلیمی سیاسی طالبان خواهد شد، تسلیمی ای که می تواند به سرعت منجر به فروپاشی و اضمحلال فزیکتی تحریک طالبان گردد.

طرح این شروط توسط اشغالگران امریکایی و رژیم پوشالی، صرفاً بصورت لفظی و در ظاهر با تسلیمی بلا قید و شرط طالبان فرق دارد، ولی مضمون و هدفش با آن یکی است. این شروط را بطور مشخص مورد ارزیابی قرار می دهیم:

قوای اشغالگر و رژیم دست نشانده براه افتاد و به تدریج ولی پیوسته و مداوم گسترش یافت.

برخلاف تصور و ذهنیتی که شخصیت ها و نیروهای پرو امپریالیست درون و بیرون رژیم دست نشانده دامن می زنند، سر بلند کردن مخالفت، مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده و عمق و گسترش روز افزون آن، نتیجه " اشتباهات و کمبودات " ثانویه اشغالگران و دست نشاندهگان شان نیست، بلکه نتیجه ناگزیر حالت اشغال کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده در آن است. به عبارت دیگر، " اشتباهات و کمبودات " قدرت های امپریالیستی اشغالگر و رژیم ارتجاعی دست نشانده که باعث سر بلند کردن مخالفت، مبارزه و مقاومت علیه آنها گردیده و کماکان میگردد، جزء خصایل ذاتی آنها است و آنها اصولاً قادر نیستند این " اشتباهات و کمبودات " را از خود بزدايند. نیروهای اشغالگر امپریالیست نمی توانند مثل نیروهای اشغالگر رفتار نکنند، به قتل عام توده های مردم دست نزنند، عزت و حرمت شان را پامال نکنند و احساسات ملی آنها علیه خود را بر نینگیزانند. همچنان یک رژیم ارتجاعی دست نشانده نمی تواند سرکوبگر، دشمن توده ها، تا مغز استخوان فاسد و در یک کلام سمبول زنده وطنفروشی و خیانت ملی نباشد و خصومت عمیق ملی و طبقاتی توده ها علیه خود را بر نینگیزاند.

اما اجباری و ناگزیر نبود که علمبردار این مخالفت، مبارزه و مقاومت، طالبان یعنی آن نیرویی گردد که تولد آغازین و قدرت قبلی اش را مرهون پشتگرمی های متجاوزین و اشغالگران کنونی بود، امارت اسلامی اش در آزمون و امتحان اجتماعی کشور و مردمان کشور ناکام ثابت شده بود و به عقبماندگی و ارتجاعیت حیرت انگیز و تاسف باری مبتلا بوده و کماکان مبتلا هست.

ولی در نتیجه ضعف و ناتوانی مفرط جنبش انقلابی کمونیستی و ملی - دموکراتیک در افغانستان، در شرایط اشغال کشور و حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده، بود که توده های مقاومخواه و رزمجو، بخصوص در میان توده های ناراض پشتون، سنگر نبرد ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم

حفاظت شده و بال و پر یافته است. پذیرش قانون اساسی این رژیم توسط طالبان به مفهوم پذیرش حقانیت سرنگون شدن امارت اسلامی شان و به مفهوم پذیرش حقانیت شکلهی این " جمهوری اسلامی " توسط اشغالگران است و این نیز برای طالبان صرفاً می تواند به مفهوم انتحار سیاسی تلقی گردد.

دید و بینش امارتی طالبان نمی تواند پذیرای نورم های جمهوری اسلامی (" دموکراسی اسلامی ") گردد و نمی تواند قانون اساسی رژیم دست نشانده را که مبتنی بر نورم های " دموکراسی اسلامی " در افغانستان است، مورد قبول قرار دهد. آنچه طالبان از لحاظ ایدیولوژیک - سیاسی می خواهند، باز سازی نظام ایدیولوژیک - سیاسی صدر اسلام یعنی نظام عهد پیامبر اسلام و خلفای راشدین در شکل امارتی سنتی افغانستانی است. اما آن مبنای ایدیولوژیک - سیاسی ای که رژیم دست نشانده و قانون اساسی اش روی آن بنا یافته است، التقاط میان ارزش های اسلامی و لیبرالیزم و نیولیبرالیزم غربی است یعنی مدرنیزه کردن یا پست مدرنیزه کردن اسلام و به عبارت دیگر اسلامی ساختن مدرنیزم یا پست مدرنیزم غربی.

بنابراین، پذیرش قانون اساسی رژیم دست نشانده توسط طالبان از لحاظ ایدیولوژیک - سیاسی به مفهوم نفی خط فکری و سیاسی تحریک شان و به مفهوم پذیرش کامل شکست از لحاظ ایدیولوژیک - سیاسی است. اینچنین موقعیتی نه از لحاظ عینی وجود دارد و نه هم از لحاظ ذهنی.

بر علاوه، فرماندهان طالبان در موقعیت فرماندهان جهادی زمان " مشی مصالحه ملی " رژیم نجیب قرار ندارند که بتوانند هر کدام جداگانه به " مشی مصالحه ملی " رژیم کرزی بپیوندند و در عین حال بتوانند نقش فرماندهی شان در میان طالبان را حفظ نمایند. تشکیلات نظامی - سیاسی امارتی طالبان علیرغم پراگندگی گروه ها و صفوف خود در نهایت در وجود " امیر المومنین " ملا عمر متمرکز می گردد و هر فرد و گروهی که از این " مرکز ثقل " ببرد، نقش خود را در تحریک طالبان از دست می دهد.

از طرف دیگر روشن است که رژیم دست نشانده در افغانستان با تمام بحرانات واقعی و ساختگی ای که

الف: قوای اشغالگر، قدرت و حاکمیت طالبان (امارت اسلامی) را ساقط کردند و طالبان با علم کردن مقاومت اسلامی علیه آنها و تقبل تلفات سنگین مجدداً تا حدی سر و سامان یافتند. رهبری طالبان در شرایط حضور این قوا در افغانستان، نمی تواند دست از جنگ بکشد، مگر اینکه فلسفه وجودی خود را نفی کند و مرگ مفاجات سیاسی و حتی فزیک خود و کل تحریک طالبان را بپذیرد.

از جانب دیگر، تا جاییکه روشن است اشغالگران امپریالیست امریکایی خواهان حضور نظامی و ایجاد پایگاه های نظامی استراتژیک دراز مدت در افغانستان هستند و به هیچوجه قصد ندارند نیروهای شان را ازینجا بطور کامل عقب بکشند. آنها که در جنگ افغانستان چند صد میلیارد دالر به مصرف رسانده اند و چند هزار نفر تلفات داده اند، حاضر نیستند با عقب کشی کامل قوای اشغالگر شان از افغانستان، اینهمه مصارف و تلفات را باد هوا بسازند، رژیم دست نشانده شان را با خطر سقوط حتمی مواجه سازند و کل نقشه های استراتژیک و اهداف سلطه طلبانه شان در منطقه را با شکست مواجه نمایند. عقب کشی کامل قوای اشغالگر امریکایی از افغانستان به مفهوم پذیرش صریح شکست کلی در جنگ افغانستان توسط امپریالیست های امریکایی است، در حالیکه آنها نه از لحاظ شرایط عینی جهانی، منطقه یی و داخلی امریکا به چنین موقعیتی افتاده اند و نه از لحاظ ذهنی حاضر به پذیرش آن هستند.

اوضاع داخلی، منطقه یی و جهانی برای دولت امریکا در ابتدای دهه دوم قرن بیست و یکم مثل اوضاع داخلی، منطقه یی و جهانی برای دولت " شوروی " در ابتدای دهه دهم قرن بیستم نیست. به همین سبب نه " گلزنوست " و " پروستریکا " ی امریکایی در کار است و نه هم اوباما را می توان گرباچوف امریکایی محسوب نمود.

ب: رژیم دست نشانده (جمهوری اسلامی افغانستان) رژیمی است که پس از سرنگون شدن امارت اسلامی طالبان توسط قوت های مهاجم و اشغالگر امریکایی و متحدین انگلیسی شان و پادوان بومی آنها شکل داده شد و در طی تقریباً یک دهه گذشته توسط اشغالگران

وی در همان وقت در جواب به این سوال که در آن صورت امریکا حتما به افغانستان حمله می کند و امارت اسلامی را از بین می برد، گفته بود که:

« اگر رضای خدا همین باشد، می پذیریم. »

البته واقعا مسئله این نبود که اگر امارت اسلامی طالبان، اسامه را به امپریالیست های امریکایی تحویل می داد، آنها به افغانستان حمله نمی کردند و امارت اسلامی طالبان هم سرنگون نمی شد. در واقع امریکایی ها، ملا عمر و سیستم اعتقادی و فکری او را می شناختند و هیچ انتظاری از بابت تسلیم دهی اسامه از طرف طالبان نداشتند. آنها صرفا این موضوع را بهانه گرفتند تا تهاجم شان بر افغانستان را عادلانه جلوه دهند.

در هر حال، ملا عمر در سال 2001 بر سر عدم تسلیم دهی اسامه به دولت امریکا، که اگر اتفاق می افتاد منجر به قطع رابطه میان طالبان و القاعده می گردید، حاضر شد خطر حمله امریکا بر افغانستان و سرنگونی امارت اسلامی را بپذیرد. از آن زمان تا حال پیوند های اعتقادی و سیاسی و در عین حال امکاناتی - لوجیستیکی میان طالبان و القاعده پیوسته رو به افزایش بوده و از هر لحاظ عمق و گسترش یافته است. به ویژه اکنون که اسامه توسط امریکایی ها به قتل رسیده و برای کل جنبش پان اسلامیستی مخالف امریکا، به شمول طالبان، به مقام یک " شهید اکبر " و یک سمبول جهانی " اسلامیزم پیکارجو " صعود کرده است، یک اجبار اعتقادی و سیاسی به مراتب نیرومند تر از « غیرت اسلامی و مهمان نوازی افغانی .. » سال 2001، ملا عمر و سائر رهبران و صفوف " مومن " طالبان را، در رابطه به ادامه پیوند با القاعده، در خود پیچانده است. آنها نمی توانند از دایره نیرومند این اجبار اعتقادی و سیاسی بیرون شوند، مگر اینکه قصد خود کشی اعتقادی و سیاسی داشته باشند.

تسلیم ندادن اسامه به دولت امریکا توسط طالبان در سال 2001 یک جنبه دیگر نیز داشت. این " غیرت اسلامی و مهمان نوازی افغانی " طالبانی به مفهوم پذیرش خطر قطع حمایت های دولتی پاکستان، عربستان سعودی، کویت و امارات متحده عربی از

دامنگیرش هست، نه از لحاظ داخلی در موقعیت مشابه به موقعیت رژیم نجیب در اواخر دهه نهم قرن گذشته قرار دارد و نه هم از لحاظ خارجی یعنی اوضاع و احوال حامیان خارجی اش. بنابراین در معرض سرنگونی فوری قرار ندارد.

اما در عین حال طالبان نیز در حالت فروپاشی قرار ندارند. قدرت سیاسی امارت اسلامی، در سال 2001 به زور راکت های کروز و طیارات بی 52 امریکایی سرنگون گردید و تا دو سه سال دیگر کل تحریک طالبان فروپاشیده و نابود شده تصور می شد. اما اینک طالبانیزم به یک مفکوره دارای نفوذ وسیع در افغانستان و پاکستان تبدیل شده است و به نظر می رسد که جنبش های جنگجوی اسلامی کشور های آسیای میانه نیز در حال طالبانی شدن هستند. حضور ده ساله قوت های امپریالیستی امریکایی و غیر امریکایی در افغانستان بعد از سرنگونی امارت اسلامی طالبان و اشغال کشور، نه تنها قادر به نابودی طالبان در افغانستان نگردیده است بلکه باعث گسترش روز افزون طالبانیزم از لحاظ ایدیولوژیک - سیاسی و نظامی در سطح کل منطقه نیز گردیده است. کشته شدن اسامه یک خطر جدی بروز تسلیم طلبی در صفوف طالبان به وجود آورد. اما اکنون به نظر می رسد که آنها این خطر را عمدتا دفع کرده اند.

در چنین موقعیتی، پذیرش قانون اساسی ای که مکررا توسط خود رژیم دست نشانده نقض می شود، از طرف طالبان کار ابلهانه ای خواهد بود، همانطوری که طرح آن به عنوان یک شرط از طرف اشغالگران امریکایی و رژیم دست نشانده نیز یاوه گویی ای بیش نمی باشد.

ج: بعد از حادثه یازده سپتامبر 2001، امپریالیست های امریکایی در حالیکه به سرعت برای حمله به افغانستان آمادگی می گرفتند، از امارت اسلامی طالبان خواستند که اسامه را به آنها تسلیم نماید. امارت اسلامی طالبان و در راس آن ملا عمر این خواست را رد کردند و شخص ملا عمر اعلام کرد که:

« غیرت اسلامی و مهمان نوازی افغانی به ما اجازه نمی دهد که یک مسلمان مهمان خود را به دشمنان غیر مسلمانش تسلیم نماییم. »

جنگجویان اسلامی چچینی روسیه و اویغوری چین را نیز باید بر این مجموعه علاوه کرد.

در حال حاضر شمولیت مجاهدین اسلامی عرب تبار القاعده بی در مقاومت جنگی اسلامی افغانستان از لحاظ کمیتی بسیار محدود و معدود است. البته دلیل آن ضعف و ناتوانی عمومی القاعده نسبت به سال 2001 نیست، بلکه این است که فعالیت های جنگی القاعده در کشور های عربی آسیایی و آفریقایی گسترش یافته و بعضاً وسیع و توده بی نیز گردیده است. هم اکنون القاعده در کشور های یمن، سومالیه، عراق، سعودی و الجزایر آشکارا در حال جنگ است و در کشور های سوریه و لیبیا نیز پوششی می جنگد و در سایر کشور های عربی نیز فعالیت هایی دارد. به عبارت دیگر هم اکنون پان اسلامیزم پیکارجو، دارای دو ساحه بزرگ فعالیت است:

1- ساحه افغانستان، پاکستان، هند و کشمیر، تاجیکستان، ترکستان شوروی سابق، چچین و ترکستان چین.

2- کشور های عربی شرق میانه، شمال آفریقا و شاخ آفریقا.

نیروی عمده در ساحه شماره اول، طالبان (افغانستانی و پاکستانی) هستند، در حالیکه نیروی عمده در ساحه شماره دوم القاعده محسوب می گردد و نیروهای دیگری مثل الشباب سومالیه در پیوند با آن قرار دارد. به این ترتیب تقابل تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیست های امریکایی با پان اسلامیزم القاعده بی – طالبانی در افغانستان و عراق نه تنها باعث ضعف و ناتوانی عمومی پان اسلامیزم پیکارجو نگردیده، بلکه باعث تقویت و گسترش آن نیز شده است. هم اکنون، حتی بعد از کشته شدن اسامه، القاعده نسبت به سال 2001 به مراتب قوی تر و نیرومند تر است و طالبان و ملا عمر دلیلی ندارند که رابطه شان را با القاعده قطع نمایند. طالبانیزم یک پای پان اسلامیزم پیکار جو است و بدون پیوند با پای دیگر پان اسلامیزم پیکار جو یعنی القاعده، یک تصور بی معنی و بی مفهوم است. متحقق شدن این تصور هیچ مفهوم دیگری جز نابودی طالبانیزم نمی تواند داشته باشد.

امارت اسلامی نیز بود، خطری که به وقوع پیوست. به عبارت دیگر طالبان و در راس آنها ملا عمر نه تنها بخاطر حفظ و ادامه پیوند با القاعده و اسامه، خطر دشمنی حامیان امپریالیست امریکایی و انگلیسی قبلی شان را بجان خریدند، بلکه حاضر شدند که حمایت های رسمی دولت های اسلامی پاکستان، عربستان سعودی، کویت و امارات متحده عربی را نیز درین راه قربانی نمایند.

البته مسلم است که " غیرت اسلامی و مهمان نوازی " ملا عمر در سال 2001، یک موضوع صرفاً اعتقادی اسلامی و یک خصیصه خشک و خالی افغانی نبود، بلکه از یک عینیت نیرومند در میدان جنگ و عرصه سیاسی نیز برخوردار بود. در آن وقت چندین هزار از مجاهدین مسلمان خارجی در سنگر های جنگ افغانستان به نفع امارت اسلامی می جنگیدند و قاطعانه هم می جنگیدند. به عبارت دیگر این نیروها نه تنها از لحاظ کمیت قابل توجه بودند بلکه از کیفیت جنگی بالایی نیز برخوردار بودند. این مجاهدین مسلمان یا راساً به القاعده تعلق داشتند و یا هم در این سطح یا آن سطح توسط القاعده تنظیم و تجهیز می شدند. به عبارت دیگر جنگ امارت اسلامی در افغانستان صرفاً جنگ طالبانی نبود، بلکه جنگ پان اسلامیستی و القاعده بی نیز بود و از این جنبه نیروی محوری قدرت امارت اسلامی طالبان را صرفاً نظامیان طالب افغانستانی تشکیل نمی داد، بلکه مجاهدین مسلمان القاعده بی و غیر القاعده بی خارجی نیز بخش مهمی از این نیروی محوری بود.

هم اکنون نیز مجاهدین مسلمان خارجی بخش مهمی از نیروهای مقاومت جنگی اسلامیستی را در افغانستان تشکیل می دهند. تعداد زیادی از آنها پاکستانی اند و به تحریک اسلامی طالبان پاکستانی و سائر گروه های اسلامیست مقاومتجوی پاکستانی تعلق دارند. مجاهدین مربوط به گروه های اسلامیست کشور های آسیای میانه (ازبکستان، تاجیکستان، ترکمنستان و قرغزستان) بخش مهم دیگری از این نیروها را تشکیل می دهند که به ویژه کم و بیش در سمت شمال فعال شده اند و تا حد معینی محدودیت ملیتی مقاومت جنگی اسلامی تحت رهبری طالبان را رفع کرده اند.

یک موضوع مهم دیگر، موجودیت جناح های نسبتاً نیرومند جنگ سالاران مخالف طالبان در درون رژیم و یا در صف اپوزیسیون قانونی رژیم است. اینها عبارت اند از: جمعیت اسلامی افغانستان، ائتلاف تغییر و امید، حزب وحدت اسلامی افغانستان، حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان، حرکت اسلامی افغانستان و جنبش ملی اسلامی افغانستان. همه اینها در جبهه جنگ مخالف با طالبان و امارت اسلامی طالبان قرار داشته اند و پس از تهاجم نیروهای امریکایی و انگلیسی به افغانستان در نقش قوای زمینی خدمتگار به مهاجمین، نقش بزرگی در سرنگونی امارت اسلامی طالبان بر عهده داشته اند. همه اینها نیروهای جنگسالار عمدتاً غیر پشتون هستند و از زاویه ضدیت های ارتجاعی ملیتی نیز علیه طالبان عمدتاً پشتون و شوونیزم آنها، خصومت می ورزند. طالبان بخوبی می دانند که این نیروها به شدت می کوشند که حتی سران تسلیم شده آنها را به موقعیت های مهم در درون رژیم راه ندهند و در خوان یغمای گسترده شده بنام " جمهوری اسلامی افغانستان " شریک نسازند. به همین جهت موقعیکه ربانی به عنوان رئیس جرگه مشورتی صلح و سپس رئیس شورای عالی صلح رژیم انتخاب گردید، طالبان صریحاً این انتخاب انتصابی را یک اقدام آشکار ضد صلح و یک اعلام روشن ادامه جنگ تفسیر کرده و سران شورای عالی صلح رژیم و در راس آنها ربانی را به مثابه اهداف نظامی نشانی کردند.

پس می توان سوال مطرح شده در عنوان را اینگونه جواب داد: طالبان اگر بخواهند و بتوانند طالبان باقی بمانند، به جنگ ادامه خواهند داد تا در میدان جنگ و در یک پروسه جنگی چندین ساله یا از بین بروند و یا پیروز شوند؛ در غیر آن به " پروسه آشتی و سازش " مطرح شده از سوی اشغالگران و رژیم پوشالی خواهند پیوست و تسلیم خواهند شد و سپس فرو خواهند پاشید. راه دیگری بصورت سازش و تبانی نیمه نیمه برای آنها وجود ندارد. قراین قویا نشان می دهد که طالبان راه اول را برگزیده اند و به جنگ ادامه خواهند داد.

وضعیت و ترکیب پایه های اجتماعی و نیروهای جنگی مقاومت مهر خورده بنام طالبان همه یکرنگ و یک سطح نیستند. در واقع بخش عمده این پایه ها و نیروها طالبان مکتبی و تتوریک نیستند. اینها کسانی اند که بنا به دلایل مختلف از اشغالگران و رژیم به شدت ناراض هستند و انگیزه اصلی شان در مقاومت علیه آنها نفرت عمیقی است که نسبت به آنها دارند. این قبیل افراد و اشخاص در اصل متکی به روحیه مقاومتی سنتی افغانستانی هستند، روحیه ای که مرکب از چهار عنصر ستیزه گری با متجاوز خارجی، خونخواهی، سنت پرستی و پراگندگی قبیله یی - قومی و ملیتی است.

رهبریت و صفوف طالبان مکتبی و تتوریک، همان طوری که ناگزیر اند، و به تدریج بیشتر و بیشتر ناگزیر می شوند، در بیانیه ها و عملکرد های روزمره شان این روحیه ملی - سنتی را در نظر بگیرند، در برخورد با پروسه سازش و تبانی مطرح شده توسط اشغالگران و رژیم نیز چنین ناگزیری ای دارند. این صفوف توده یی که ده ها برابر طالبان مکتبی و تتوریک گسترده و وسیع است، بخاطر مقاومت و مبارزه علیه اشغالگران و رژیم تحت بیرق طالبان قرار گرفته اند. چنانچه پای سازش و مصالحه میان طالبان و اشغالگران و رژیم در میان باشد، این قبیل افراد از زیر بیرق طالبان بیرون می روند و در صورتی که از روی ناگزیری تن به تسلیم دهند، عمدتاً خود مستقیماً دست به این کار خواهند زد و نه اینکه از طریق رهبری طالبان تسلیم شوند. بنابراین پیشرفت پروسه سازش و تبانی آغاز شده توسط اشغالگران و رژیم از یکجانب به مفهوم بیرون رفتن روز افزون روابط توده یی طالبان از زیر بیرق آنها و از جانب دیگر به مفهوم جذب شدن روز افزون مستقیم آنها توسط رژیم و اشغالگران است. در واقع تلاش اشغالگران و رژیم برای جذب پایه های توده یی طالبان، محور اصلی پروسه آغاز شده توسط آنان را تشکیل می دهد. بنابراین تن دادن طالبان به این پروسه به مفهوم از دست دادن روابط توده یی کنونی و محدود شدن به حلقات معدود و محدود ملاها و طلاب مدارس دینی است. اگر آنها به چنین وضعی بیفتند، نه قادر به پیشبرد جنگ خواهند بود و نه هم قادر به پیشبرد سیاست غیر جنگی.

" موضعگیری " سامایی ها علیه اشغالگران و رژیم پس از ده سال تسلیم طلبی، در دو گروپ منشعب از هم

و بی زبانی " ساما " را در هر دوره به ترتیب ذیل بیان می نماید:

دوره اول از زمان جانباختن قیوم رهبر در سال 1369 تا زمان تجاوز امپریالیستی به رهبری امپریالیست های امریکایی بر افغانستان و اشغال کشور را در بر می گیرد. درین دوره به قول سرمقاله، در اثر جنگ های داخلی و مهاجرت ها:

« نه کسی را فرصت نوشتن بود و نه هم فردی را هوس خواندن و احیانا اگر این دو امکان میسر می بود برای چاپ و پخش نشریه ای چون " ندای آزادی " امکان مادی و زمینه تخنیکی چاپ و نشر در دسترس قرار نداشت. »

دوره دوم از زمان تجاوز امپریالیستی به سردمداری امپریالیست های امریکایی بر افغانستان و اشغال کشور در میزان سال 1380 تا جوزای سال جاری را در بر می گیرد. درین دوره سرمقاله " ندای آزادی " دلیل دیگری را برای بازماندن " ندای آزادی " از انتشار مطرح می نماید و این دلیل را تحت عنوان مستقل ذیل بیان می نماید:

« جدل های فکری زاده اوضاع جهانی که در باز ماندن از نشر " ندای آزادی " موثر افتاد »
و سپس اینگونه توضیح می دهد:
« بحث و جدل دموکراسی گریبان عده ای از ماها را هم به گونه ای گرفت که جدل بر سر آن ... ده سال دوام کرد.

همین جدل فکری باعث گردید که در ده سال اخیر نشریه ندای آزادی منتشر نگردد... در رابطه به ادعای گسترش دموکراسی این فکر دامن زده شد که در این مقطع زمانی سرمایه داری گویا با بنیادگرایی در تضاد آشتی ناپذیر قرار گرفته و برای حل آن سرمایه داری تا سرحد نابودی بنیاد گرایی در افغانستان و جهان جلو می رود.... امید کاذب مبارزه با فنودالیزم و بنیاد گرایی تنها روشنفکران افغانی و ایرانی را به سراب دموکراسی نمی کشید. »

در ماه ثور و جوزای سال جاری خورشیدی، دو سند بنام سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) منتشر گردیده است: سند اول " اعلامیه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ادامه دهندگان) " تحت عنوان " باز هم پویندگان و ادامه دهندگان در امتداد زمان " است که در سایت انترنیتی " افغانستان آزاد " به نشر رسیده است. سند دوم شماره اول دوره پنجم " ندای آزادی " است که بنام " نشریه ملی - دموکراتیک سازمان آزادیبخش مردم افغانستان " منتشر گردیده است. " ندای آزادی " توسط به اصطلاح مرکزیت " ساما " که در ماه دلو سال گذشته یکجا با افراد دیگری " جرگه " ای داشته، منتشر گردیده است، در حالیکه اعلامیه " ادامه دهندگان " در بر گیرنده موضعگیری های کنفرانس ماه جوزای سال جاری است که توسط برگزار کنندگانش بنام " کنفرانس احیاء و تداوم " خوانده شده است.

با انتشار این دو سند بنام " ساما "، به اصطلاح بی زبانی و سکوت بیست و چند ساله " ساما " پایان یافت و پس از یک دهه تسلیم طلبی های سامایی ها در قبال اشغالگران و رژیم دست نشانده، که هنوز هم ادامه دارد، به نحوی و به سبک سامایی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده موضعگیری گردیده است. بنابراین جا دارد که هر دو سند را مختصرا مورد دقت و ارزیابی قرار دهیم.

درینجا نه فرصت و جایی برای بررسی تمامی مندرجات شماره اول دوره پنجم ندای آزادی وجود دارد و نه لزومی برای این کار دیده می شود. لذا صرفا سرمقاله نشریه را مورد دقت قرار می دهیم. در همان اولین سطر سرمقاله صریحا اعتراف می گردد که:

« دو دهه و اندی است که سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در تاریکی و بی زبانی بسر میبرد. »
سرمقاله این مدت بیست و چند ساله را به دو دوره تقسیم می نماید و دلایل این بسر بردن در تاریکی

به بهانه شرکت در سالگره جنبش ملی اسلامی رشید دوستم به مزار بروند و روابط شان را با دوستم و جنبش ملی اسلامی اش محکم سازند. در میان اینها چهره های مهم سامایی از قبیل سخی تسلیم طلب، حاجی یارمحمد کلکانی و نیزک هراتی قرار داشتند. بقایای این سامایی های مرتبط به شورای نظار بعد از آن حادثه نیز در خدمت شورای نظار قرار داشتند. درینجا کافی است به یکی از چهره های معروف همین بقایا اشاره کنیم. او در جریان جنگ های داخلی میان جهادی ها، بین شورای نظار و حزب وحدت اسلامی مزاری میانجی بود و یک فرد با نفوذ در شورای نظار محسوب می گردید.

وقتی در " ساما " در طول تقریباً 12 سال، «نه کسی را فرصت نوشتن بود و نه هم فردی را هوس خواندن و احياناً اگر این دو امکان میسر می بود برای چاپ و پخش نشریه ای چون " ندای آزادی " امکان مادی و زمینه تخنیکی چاپ و نشر در دسترس قرار نداشت»، پس در حقیقت امر سازمان سیاسی ای بنام " ساما " اصلاً موجودیت نداشته است، بلکه آنچه موجودیت داشته است، افراد پراکنده سابقاً منسوب به " ساما " بوده اند که سر شناسان آنها هم اکثراً در کارها و فعالیت های تسلیم طلبانه ذکر شده در فوق تا گلو غرق بوده اند. در واقع در طول این 12 سال، " ندای آزادی " بخاطری از نشر باز ماند که در واقع یک تشکل سیاسی ولو کوچک برای نشر آن در داخل کشور و حتی در غرب وجود نداشته است.

در طول ده سال گذشته نیز سامایی ها صرفاً در بی زبانی بسر نبرده اند. آنچه اعلامیه " ادامه دهندگان " درینمورد می گوید، خود به خوبی گویا است:

« در سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) می رفت تا این خطر آنرا از سر به فساد و نابودی بکشاند. این بار بقایای مرکزیت غیر قانونی که مدتهاست از نظر تشکیلاتی بی صلاحیت شده اند، دامن شان را تا توانستند آلوده ساختند و با سفسطه تنوری " تج امپریالیسم و فنودالیسم و عمده ساختن دموکراسی در شرایط اشغال " و رقابت با گروه های منحرف چپ نمای " ان جی او باز " و " مدالگیر " به گنداب تسلیم طلبی ملی و طبقاتی در غلطیدند؛ و در جرگه ماه دلو

بر خلاف ادعای سرمقاله، از سال 1369 تا سال 1380، صرفاً " ندای آزادی " از نشر باز نماند و سامایی ها صرفاً در تاریکی و بی زبانی بسر نبردند، بلکه وسیعاً به فرار طلبی و تسلیم طلبی رو آوردند. بعد از جانباختن قیوم " رهبر "، معاون اول منشی عمومی کمیته مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری " ساما " که یگانه فرد باقیمانده از کمیته مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری " ساما " در پهلوی قیوم رهبر بود، بلافاصله اعلام کرد که:

« " رهبر " یک پیر و مرشد مذهبی است و مریدان بسیاری دارد و " ساما " نیز به هیچوجه یک سازمان کمونیستی نیست، بلکه یک سازمان ملی است. »

این فرد بجای اینکه برای جمع و جور کردن صفوف سازمان تحت رهبری اش بعد از قیوم رهبر تلاش و مبارزه نماید، راه پنهانده شدن به غرب را در پیش گرفت و به معاون دوم منشی عمومی کمیته مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری " ساما " که چند سال قبل از جانباختن قیوم " رهبر " و به بهانه مشکلات خانوادگی به غرب عقب کشیده بود، پیوست.

در چنین حالتی که کل شیرازه تشکیلاتی " ساما " فرو پاشیده بود، هر کسی که توانست خود را به غرب رساند و سانرین در شهر های دیگر پاکستان غیر از پشاور و همچنان ایران پراکنده شدند و عده ای هم به داخل افغانستان آمدند. مدتی پس از این هزیمت همگانی، توسط آنانی که به داخل افغانستان آمده بودند و یا در ایران و پاکستان بسر می بردند، سندی بنام " جبهه متحد ملی افغانستان " در حمایت از طرح صلح ملل متحد و تشکیل لویه جرگه منتشر گردید که در موقعش بنام یک سند تسلیم طلبانه در یکی از شماره های دوره دوم شعله جاوید مورد نقد قرار گرفت.

اما پس از فاجعه 8 ثور 1371 جمع کثیری از کادر ها و فعالین سابق " ساما " که در بیرون از مرز های افغانستان بسر می بردند به داخل کشور بر گشتند و غالباً در ارتباط با شورای نظار و احمد شاه مسعود قرار گرفتند. از میان این مجموعه، 31 نفر در حادثه سقوط طیاره بر فراز تنگی تاشقرغان در ثور 1372 قتل عام شدند. اینها که از طریق روابط غند سنگین در ارتباط با شورای نظار قرار گرفته بودند، می خواستند

داشته باشد، یک رژیم دست نشانده و پوشالی ساخته شده توسط اشغالگران امپریالیست و متشکل از خانین ملی است و مبارزه و مقاومت ملی علیه آنها، جزء الفبای مبارزه انقلابی است. بر علاوه این دموکراسی هرچه باشد، دموکراسی برای فنودال ها و بورژواکمپرادور ها است. در این دموکراسی حتی منافع بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی اساسا نمی تواند بر آورده شود، چه رسد به منافع اساسی دهقانان و کارگران. هر تشکل و سازمان و حزب مدعی انقلاب ملی - دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی در افغانستان باید برای دموکراسی نوین یعنی دموکراسی توده یی تحت رهبری پرولتاریا مبارزه نماید نه برای دموکراسی به مفهوم عام کلمه. دموکراسی مفهوم طبقاتی دارد و دموکراسی ماوراء طبقاتی اصلا نمی تواند وجود داشته باشد.

دلیل سر مقاله برای طولانی شدن ده ساله " جدل های فکری بر سر دموکراسی " در " ساما "، در شرایط اشغال افغانستان و حاکمیت پوشالی رژیم دست نشانده در کشور و ضرورت اضطراری پیشبرد مبارزه و مقاومت علیه اشغالگران و رژیم، یک یاوه گویی بی سر و ته و یک سفسطه گویی آشکار تسلیم طلبانه است. به جملات ذیل از این سرمقاله توجه کنیم:

« البته که در ذهن بسیاری از خوانندگان این سوال مطرح می گردد که چرا ده سال جدل و انتظار؟ در پاسخ به عرض می رسانیم که یک فرد سامایی پیرو خط مجید و رهبر به مبارزه اصولی درون سازمانی معتقد است و تا آن زمان به مبارزه درونی ادامه می دهد که یا خود قانع گردد و یا کسی و کسانی را که به انحراف رفته اند قانع سازد. برای کوبیدن این راه هرگز به انشعاب و چند دستگی تن نمی دهد. به همین لحاظ هر گونه انشعاب را زیر هر عذر و بهانه که باشد محکوم می کند و آن را انحراف از اصول و پرنسپ یک سازمان پیشرو و زاده بی حوصلگی و تکبر خرده بورژوازی می داند... در یک سازمان پیشرو برای زدودن زنگار کجروی ها همواره باب بحث و جدل باز است. اگر کسی ظفره می رود بایستی گریباتش را گرفت و او را به انحرافش که سخت زیان آور است آگاه ساخت. بناء سامایی های " پیرو اصول مبارزاتی "

1389 خود، که خلاف تمام موازین تشکیلاتی پذیرفته " ساما " و در غیاب نمایندگان فکری سازمان، به رسم جرگه های حاکمیت مستعمراتی و احزاب ارتجاعی، با حضور عده ای از عناصر فاقد صلاحیت دایر شده بود، صف خود را از صف ساما و شهادیش و از تاریخ و ایدئولوژی سازمان جدا کردند. »

ازینقرار " ساما " صرفا در حال فساد و نابودی از سر قرار نداشته است، بلکه این سر که اعلامیه " ادامه دهندگان " از آن بنام " بقایای مرکزیت غیر قانونی " یاد می نماید، « تا توانستند دامن شان را آلوده ساختند، در رقابت های " ان جی او بازی " و " مدالگیری " غرق شدند و به گنداب تسلیم طلبی ملی و طبقاتی در غلطیدند. » تا آن حدی که تسلیم طلبی شان را رسما تنوریزه کردند. درینمورد فقط کافی است به ایجاد دو حزب قانونی راجستر شده در وزارت عدلیه رژیم توسط آنها برای شرکت در بازی های سیاسی طراحی شده توسط اشغالگران و شرکت در انتخابات های پارلمانی رژیم اشاره نماییم. دفاتر این احزاب موقعی که دم و دودی داشتند، مراکز تجمع سازمانی و توده یی این غرق شدگان در " گنداب " محسوب می شدند. فعلا بازار این دفاتر بی رونق شده و بعضا حتی تعطیل شده اند. به همین جهت است که حالا " ادامه دهندگان " از احیاء و تداوم " ساما " حرف می زنند، یعنی " ساما " به چیزی بدل شده است که باید سر از نو زنده شود و تداوم یابد.

در این بهانه تراشی ها آنچه از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی جالب است، برداشت تسلیم طلبانه و بورژوا - دموکراتیک " بقایای مرکزیت ساما " از دموکراسی است. اگر اشغالگران امپریالیست بخواهند و بتوانند برای نابودی بنیادگرایی تا آخر جلو بروند و یک دموکراسی فنودال - بورژواکمپرادوری غیر بنیاد گرا، مثل دموکراسی هند، به وجود بیاورند، نباید علیه اشغالگران مبارزه کرد و به استقبال دموکراسی آنچنانی شان سر از پا شناخت؟ هم اکنون اشغالگران امپریالیست، دموکراسی نوع ویژه شان یعنی دموکراسی اسلامی یا جمهوری اسلامی را در افغانستان به وجود آورده اند. این دموکراسی فنودال - بورژوا کمپرادوری هر چیزی که باشد و هر شکلی که

و مثلاً اشغالگران را فرشتگان نجات مردمان افغانستان از شر شیاطین اخوان معرفی نماید، اولین وظیفه مبارزاتی هر عنصر استوار و صادق انقلابی است که از چنین تشکلی بصورت صریح و روشن انشعاب نماید و برای ایجاد یک تشکل انقلابی دیگر مبارزه و تلاش نماید. متأسفانه در طول ده سال گذشته حتی یک عنصر استوار و صادق انقلابی در میان سامایی‌ها پیدا نشد که اینچنین صدا و ندایی بلند نماید. سر مقاله می‌گوید که: " هرگز به انشعاب و چند دستگی تن ندادن " و " محکوم کردن هر گونه انشعاب زیر هر عذر و بهانه " جزء اصول و پرنسیپ‌های تشکیلاتی یک سازمان پیشرو محسوب می‌گردد. معلوم نیست نویسندگان این سر مقاله اینچنین اصول و پرنسیپ‌ها را از کجا آورده‌اند؟ لابد اینها و سائر هم‌قماشان‌شان هرگز حاضر نخواهند شد زبان نشراتی و حتی برنامه‌ی آروپی سازمان‌شان را صریح و روشن بسازند تا بتوان تجارب کل جنبش بین‌المللی کمونیستی در مورد ضرورت حفظ وحدت و پیشبرد مباحثات و مبارزات درونی و همچنان ضرورت انشعاب در صورت لزوم یا به عبارت دیگر اشکال گوناگون مبارزه دو خط را برای آنها بیان کرد. اما از آنجائیکه آنها خود را به خط مجید و رهبر منسوب می‌دانند می‌توان به آنها گفت که به گفتار و کردار آن دو درینمورد مراجعه نمایند. مگر زنده یاد مجید یکی از چهره‌های اصلی در اولین انشعاب جریان شعله جاوید یعنی انشعاب گروه پس‌منظر نبود؟ مگر مجید و رهبر در سال 1357 بخاطر تانید صریح رویونیوزم سه‌جهانی چینی توسط رهبران " گروه انقلابی خلق‌های افغانستان " و سائر اختلافات، راه‌شان را از راه آن گروه و رهبران‌شان جدا نکردند؟ البته بعداً مجید خود تا حدی انشعاب نادرست گروه پس‌منظر از جریان شعله جاوید را انتقاد کرد، ولی انشعاب نسبتاً درست از " گروه انقلابی ... " را هیچ‌گاهی و از هیچ‌بابتی مورد انتقاد قرار نداد. در اصل شخصاً خود " رهبر " در جناح تحت‌رهبری مجید بود که در خزان سال 1357 در جریان سفر به چین، اختلاف با چینی‌ها و گروه انقلابی در مورد تنوری رویونیوستی سه‌جهان را متبازر ساخت. البته او بعداً از آن موضعگیری

بدین باور اند همانطوری که انحراف راستگرایانه مایه به کجراه کشیدن سازمان از مسیر اصلی‌اش می‌گردد انشعاب هم‌آبی است که نخواست به آسیاب دشمن خلق می‌ریزد زیرا انشعاب مایه تضعیف، دلمردگی و سر در گمی آن اعضای یک نهاد می‌گردد که تا هنوز به کنه انحراف و اختلافات پی نبرده‌اند. وظیفه اعضای پیشرو یک نهاد روشن کردن این اعضا در درون سازمان است نه آنکه در بیرون و در برابر‌شان سنگر گرفت. گویا اینها ده سال تمام بخاطر جلوگیری از انشعاب در " سازمان " شان، علیه اشغالگران و رژیم پوشالی موضعگیری نکرده‌اند. یک سازمان یا حزب سیاسی یک سلاح مبارزاتی است و نه ایستگاهی برای توقف مبارزاتی ده‌ساله. اینها در واقع می‌گویند که برای شان حفظ وحدت " سازمان " بالاتر از مسئولیت‌های مبارزاتی و مقاومتی علیه اشغالگران و رژیم پوشالی بوده است. اما سازمانی که ده سال تمام نتواند علیه اشغالگران مهاجم و خائنین ملی دست نشانده‌شان موضعگیری آشکار و صریح داشته باشد، به چه دردی می‌خورد جز اینکه عملاً در خدمت اشغالگران و رژیم پوشالی قرار داشته باشد. سکوت ده‌ساله - که فوقاً گفتیم صرفاً سکوت نیز نبوده است - در قبال جنایات اشغالگران و پامالی استقلال و حاکمیت ملی کشور و مردمان ما توسط آنها، خود هیچ مفهوم دیگری جز تسلیم‌طلبی ملی و طبقاتی نمی‌تواند داشته باشد. بر خلاف ادعای سرمقاله شماره اول دوره پنجم " ندای آزادی "، یک سازمان سیاسی و آنهم سازمان سیاسی انقلابی ارگانی است برای سازماندهی، پیشبرد و رهبری مبارزات انقلابی علیه امپریالیزم و ارتجاع و در شرایط اشغال کشور و حاکمیت یک رژیم پوشالی در آن، عمدتاً ارگانی است برای سازماندهی، پیشبرد و رهبری مبارزه و مقاومت انقلابی علیه اشغالگران و رژیم و نه ارگانی برای پیشبرد مباحثات و مجادلات نظری طولانی ده‌ساله در مورد دموکراسی و یا هر موضوع مورد بحث دیگر و آنهم به قیمت " بی‌زبانی " و تسلیم‌طلبی در قبال دشمنان عمده کشور و مردمان کشور.

تشکل سیاسی انقلابی سلاح مبارزه انقلابی است و موقعی که به سلاح ارتجاعی و تسلیم‌طلبانه مبدل گردد

حتی دنباله رو آنها نیز محسوب نمی گردد!! کسانی که از بینش علمی و روحیه مبارزاتی پیشروانه پرولتری برخوردار اند، قبل از آنکه توده ها بصورت خود بخودی و یا رهبری شده دست به مبارزه بزنند، می توانند آنقدر درک و فهم سیاسی و روحیه پیشروانه مبارزاتی داشته باشند، که علیه دشمنان توده ها به موضعگیری بپردازند. پروسه وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی) افغانستان که تقریباً بلافاصله پس از تهاجم امپریالیستی به رهبری امپریالیست های امریکایی بر افغانستان آغاز گردید و سر انجام منجر به تدویر کنگره وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی) افغانستان و وحدت چند جناح مارکسیست - لنینیست - مائونیست کشور در حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان گردید، از یک جنبه به مثابه عکس العمل مبارزاتی کمونیستی مائونیستی علیه تهاجم امپریالیستی بر افغانستان و اشغال کشور رویدست گرفته شد. مشمولین این پروسه، در جریان پیشبرد پروسه وحدت و قبل از آنکه به وحدت برسند، به موضعگیری صریح و اشکار علیه اشغالگران و خانین ملی پرداختند و از همان اولین روز های آغازین کارزار امپریالیستی، مبارزات افشاگرانه و تبلیغاتی مقاومتجویانه شان را براه انداختند. سپس حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان از همان اولین روز تشکیل خود در ماه می 2004 (1383) تا حال مبارزات خود علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را پیش برده است.

سامایی ها نه تنها سال های سال از این مبارزات نیاموختند، بلکه درست همان موقعی که " بقایای مرکزیت " ساما در داخل افغانستان و روابط و هواداران پراکنده " ساما " در کشور های غربی غرق در تسلیم طلبی بودند و هنوز هم هستند، و گویا بخاطر جلوگیری از انشعاب رسمی در میان سامایی ها، بی زبانی و سکوت در قبال اشغالگران و خانین ملی را پیشه کرده بودند و " ادامه دهندگانی " نیز وجود نداشتند، کسانی از میان شان بجای آموختن از مبارزان و مقاومتجویان پیشرو ضد اشغال و خیانت ملی یعنی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان و سائر

اش نظرا و عملا پشیمان گردید و دوباره به سوی آنها مراجعه نمود و بدین ترتیب یکی از عوامل انشعاب در " ساما " را در سال 1363 بدست خود ایجاد نمود.

اکنون که سامایی ها پس از 22 سال سکوت بطور کلی و 10 سال سکوت در قبال اشغالگران و رژیم پوشالی، گویا به موضعگیری علیه آنها پرداخته اند، آیا توانسته اند از بروز انشعاب در " سازمان " شان جلوگیری نمایند و وحدت آنها حفظ کنند؟ نه. اینها که در مدت طولانی سکوت و عدم موضعگیری شان حد اقل رسماً منشعب نشده بودند، اکنون که گویا به موضعگیری پرداخته اند، در دو دسته منشعب و جدا از هم زبان باز کرده اند. این واقعا مایه تاسف است. وحدت در عدم موضعگیری علیه اشغالگران و رژیم پوشالی و نفاق در موضعگیری علیه آنها واقعا مایه تاسف است؟! ببینیم که در نتیجه این حفظ وحدت تاسفبار، سامایی ها به چگونه موضعگیری ای علیه اشغالگران و رژیم پوشالی دست یافته اند؟ سر مقاله درینمورد می گوید:

« پس از ده سال جدل ها و بحث های زیاد درونی و همچنان روی دادن حوادثی که در به بند کشیده شدن کشور گواهی می داد بر این مطلب اذعان گردید که افغانستان شوربخت در بند اشغال، حاکمیتش نقض و تمامیت ارضی اش در مورد خطر قرار دارد ... وقتی کشوری در اشغال بسر می برد مجموع خلق آن کشور با اشغالگران در تضاد قرار دارند. اگر چنین نمی بود مردم شاهد تظاهرات، راه پیمایی ها در کابل، لوگر، غزنی، وردک، مزار شریف، ننگرهار و تالفان نمی گردیدند و شعار مرگ بر اشغالگران را سر نمی دادند. با نیل به این توافق نسبی در واقع به پای جدل عمده درون سازمانی در درون " ساما " علی العجالة خط پایان کشیده شد. »

چقدر بحث ها و جدل های درونی ادامه یابد و تا چند سال اشغالگران و خانین ملی، استقلال و حاکمیت ملی کشور را نقض نمایند و مردمان آن را قتل عام کنند، تا یک سازمانی که نام سازمان پیشرو را بر خود می گذارد پی ببرد که کشور در حالت اشغال قرار دارد و حاکمیت ملی مردمان آن پامال گردیده است؟ سر مقاله مورد بحث جواب می دهد که: 10 سال. اینچنین سازمانی نه تنها پیشرو پیشآهنگ توده ها نیست، بلکه

صف ساما و شهیدایش و از تاریخ و ایدئولوژی سازمان جدا کردند.

ولی به مصداق اینکه " روندگان طریقت ره می بلا سپرند "، کادر ها و فعالان " ساما " که تا حال به خاطر نجات عده ای نیالوده از این روطه { ورطه }، مدارا جویانه عمل کرده بودند دیگر کار را یکسره دیدند و نهایتاً برای جلوگیری از انحلال سازمان به تدویر " کنفرانس کادر ها و فعالین سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) " در هژدهم ثور 1390 ش اقدام نموده و ضمن تحلیل، تجزیه و نفی کامل انحرافات، مکرراً بر تداوم راه شهدا تا رسیدن به آرمان والای شان تعهد بستند و با انسجام بهتر خود و صفوف پاکباز سازمان چون سدی آهنین در مقابل پلورالیسم تشکیلاتی و انحلال قرار گرفتند. " کنفرانس کادر ها و فعالین ساما " که کنفرانس " احیاء و تداوم ساما " نام گرفت برای تفکیک سازمان از تسلیم طلبانی که احیاء جهت معاملات شان بخواهند نام سازمان را یدک بکشند، مشخصه " ادامه دهندگان " را بر خود می افزاید.

کنفرانس احیاء و تداوم هژدهم ثور 1390 ش نیز چون کنفرانس سرتاسری سوم قوس 1362 ش نقطه عطف دیگری است در سازمان که به انحرافات تسلیم طلبانه، ایدئولوژی زداییانه، انحلال طلبانه و سنتریستی مهر بطلان زده و در پرتو ایدئولوژی دوران ساز عصر، بر تحقق وظایف برنامه نی خود یعنی تحقق آرمان شهدای بزرگ سازمان، " مجید "، " رهبر " و دیگران تاکید کرد. " کنفرانس احیاء و تداوم " از کلیه رفقای سامایی که تا حال زیر گرد و خاک انحرافات فوق روحیه شان را نباخته اند، رفیقانه می خواهد که سنگر مبارزات شانرا خالی نگذارند و دست در دست هم، چون تنی واحد و " ادامه دهندگانی " استوار علیه تجاوز، امپریالیسم، ارتجاع، اپورتونیسیم و تسلیم طلبی ملی و طبقاتی به مبارزه شان در سامای واحد زیر هدایت رهبری رزمنده منتخب کنفرانس " احیاء و تداوم " ادامه دهند.

فوقاً دیدیم که شماره اول دوره پنجم " ندای آزادی " برای اولین بار در جوزای سال جاری یعنی دقیقاً سه ماه کم 10 سال بعد از آغاز تهاجم امپریالیستی تحت

مانوئیست ها، با استفاده از نام های ساختگی شخصی فاقد تعلق و هویت سازمانی (نادر، احمد برومند، آئیژ)، دست به توطئه و تخریب علیه آنها زدند و حتی به افشاگری های توطئه گرانه علیه آنها پرداختند. همین ها که تا دیروز تسلیم طلبی ها و سکوت تسلیم طلبانه " بقایای مرکزیت غیر قانونی " ساما را تسلیم طلبانه نادیده می گرفتند و از طرح های تسلیم طلبانه مورد خواست خود شان و آنها در کتاب " افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی ... " بی پرده حمایت می کردند، امروز بخاطری که از زیر بار مسئولیت های تسلیم طلبی های خود و همقطاران سامایی شان شانه خالی کنند، علم انشعاب از " بقایای مرکزیت غیر قانونی " ساما را بر افراشته اند و در زیر آن بنام " ادامه دهندگان " سینه می زنند.

اینان دلایل انشعاب شان از " بقایای مرکزیت غیر قانونی " ساما را اینگونه توضیح می دهند:

« ... محاصره و مقاومت بیش از حد و درد و مشقت ها، رنج آوارگی و فقر، داغ شکنجه و حرمان و خستگی و بیماری های فراوان ناشی از آن برخی را از پا در می آورد و توان ادامه راه را از آنها می گیرد. از همین راهیان خسته و رنجکشیده و باقی مانده های هجرت دیده، فقر کشیده و عقده نی است که دشمن می تواند نماد سجود و تسلیم بسازد و امتداد همین خطر مزمن و ویرانگر است که گاهی تا ستاد فرماندهی اردوگاه مقاومت رخنه می کند. در سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) می رفت تا این خطر آنرا از سر به فساد و نابودی بکشاند. این بار بقایای مرکزیت غیر قانونی که مدتهاست از نظر تشکیلاتی بی صلاحیت شده اند، دامنشان را تا توانستند آلوده ساختند و با سفسطه تنوری " تج امپریالیسم و فنودالیسم و عمده ساختن دموکراسی در شرایط اشغال " و رقابت با گروه های منحرف چپ نمای " ان جی او باز " و " مدالگیر " به گنداب تسلیم طلبی { ملی } و طبقاتی در غلتیدند؛ و در جرگه ماه دلو 1389 ش خود، که خلاف تمام موازین تشکیلاتی پذیرفته " ساما " و در غیاب نمایندگان فکری سازمان، به رسم جرگه های حاکمیت مستعمراتی و احزاب ارتجاعی، با حضور عده ای از عناصر فاقد صلاحیت دایر شده بود، صف خود را از

به صورت معکوس به موضوع انشعاب ربط می دهند. سرمقاله " ندای آزادی " این سکوت را به جلوگیری از انشعاب ربط می دهد، در حالیکه اعلامیه " ادامه دهندگان " آن را به تقویت و گسترش انشعاب شان از " مرکزیت غیر قانونی " مربوط می سازند. اما در فرجام نه گروپ اولی توانسته از بروز انشعاب جلوگیری نماید و نه گروپ دومی توانسته به تقویت و گسترش جناح انشعابی اش دست یابد. به همین جهت است که گروپ اول " ادامه دهندگان " منشعب را خرده بورژواهای بی حوصله و متکبر می خواند و گروپ دوم بعد از انشعاب صفوف آلوده نشده در " گنداب " تسلیم طلبی را به سوی خود می خواند.

و اما چه شد که " ادامه دهندگان " پس از ده سال " مدارا جویی " تسلیم طلبانه کار را یکسره دیدند و صف شان را از صف " بقایای مرکزیت غیر قانونی " جدا کردند؟ اعلامیه " ادامه دهندگان " درینمورد می گوید: « بقایای مرکزیت غیر قانونی که مدتهاست از نظر تشکیلاتی بی صلاحیت شده اند، ... در جرگه ماه دلو 1389 ش خود، که خلاف تمام موازین تشکیلاتی پذیرفته شده " ساما " و در غیاب نمایندگان فکری سازمان، به رسم جرگه های حاکمیت مستعمراتی و احزاب ارتجاعی، با حضور عده ای از عناصر فاقد صلاحیت دایر شده بود، صف خود را از صف ساما و شهادایش و از تاریخ و ایدئولوژی سازمان جدا کردند.» موازین پذیرفته تشکیلاتی " ساما " همان موازینی اند که در " آئین نامه ساما " درج و توضیح شده اند. در این آئین نامه، ذکر از " نمایندگان فکری ساما " به عمل نیامده است. آنچه در " آئین نامه ساما " درج و توضیح شده است، نمایندگان اعضا و واحد های تشکیلاتی " ساما " هستند که باید برای شرکت در کنگره " ساما " انتخاب شوند. وقتی عملا هیچ تشکیلاتی و هیچ واحد تشکیلاتی ای وجود نداشته باشد، چگونه می توان " جرگه " ای از نمایندگان اعضا را فراخواند. وقتی چیزی بنام " نمایندگان فکری ساما " در آئین نامه آن سازمان وجود نداشته باشد، چگونه کسانی بنام " نمایندگان فکری ساما " کنفرانس سازمانی تشکیل می دهند و کسانی را در آن دعوت می نمایند؟

رهبری امپریالیست های امریکایی بر افغانستان و اشغال کشور گویا علیه اشغالگران موضعگیری کرده است و " ادامه دهندگان " فقط یک ماه زود تر از آن. هر دو گروپ حاضر نبوده اند در طی این مدت کمی کمتر از 10 سال گذشته به نام " ساما " درینمورد به موضعگیری بپردازند. دلایل سرمقاله شماره اول دوره پنجم " ندای آزادی " در مورد این سکوت را در سطور قبلی مختصرا مرور کردیم و اینک دلایل " ادامه دهندگان " را مورد توجه قرار می دهیم:

اعلامیه " ادامه دهندگان " درینمورد می گوید: « ... کادر ها و فعالان " ساما " که تا حال به خاطر نجات عده ای نیالوده از این ورطه، مدارا جویانه عمل کرده بودند دیگر کار را یکسره دیدند و نهایتا برای جلوگیری از انحلال سازمان به تدویر " کنفرانس کادر ها و فعالین سازمان ازادبخش مردم افغانستان (ساما) در هژدهم ثور 1390 ش اقدام نموده و... »

سرمقاله شماره اول دوره پنجم ندای آزادی ادعا دارد که " مرکزیت ... " بخاطر جلوگیری از انشعاب در ساما، تقریبا 10 سال تمام از موضعگیری صریح و روشن علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده ابا ورزیده است، اما " ادامه دهندگان " ادعا دارند که بخاطر نجات عده ای آلوده نشده در گنداب، در طول تقریبا ده سال تمام اینچنین موضعگیری ای به عمل نیآورده و مدارا جویانه عمل کرده اند. دلیل قانع کننده ای است؟! گویا بخاطر نجات عده ای آلوده نشده در گنداب تسلیم طلبی، مسنولیت های مبارزاتی در قبال کل کشور و مردمان کشور به فراموشی سپرده شده است. این مداراجویی بخاطر نجات یک عده چیزی جز جفای عظیم در حق کشور و توده های چند ده میلیونی کشور چیز دیگری بوده نمی تواند. چنانچه " ادامه دهندگان " واقعا و از ته دل علیه اشغالگران و رژیم پوشالی موضعگیری کرده باشند، باید از این جفای بزرگ شان در حق توده های کشور صریحا و جرئتمندانه انتقاد نمایند. در غیر آن باز هم برای پوشاندن جفای ده ساله شان خواهند کوشید و بجای آموختن از پیشروان مائونیست علیه آنها زهر پراکنی خواهند کرد.

اگر بخوبی دقت کنیم متوجه می شویم که هر دو گروپ فوق الذکر سکوت و بی زبانی تقریبا 10 ساله شان را

پیکار برای نجات افغانستان " قرار داشت. اما بجای اینکه سازمان تحت رهبری اش را علیه انحرافات که بحق یا ناحق به آن نسبت می داد، هدایت و رهبری نماید، بدون اینکه هیچ خطر امنیتی ای متوجه اش باشد، مخفیانه از رفقاییش برای رفتن به غرب زمینه سازی کرد و برای اینکه کسی جلو دارش نباشد، دست به انشعاب زد، در حالیکه می توانست مبارزات قلمی اش را در درون سازمان تحت رهبری اش و از موقعیت ممتاز تشکیلاتی در آن بهتر و با وزنه تر پیش ببرد. او که همیشه رفتن به غرب را یک کار خانانه و وطنفروشانه می خواند، با کمال تعجب با صرف مبالغه گفت پول، خود به این کار مبادرت کرد.

نمونه سوم " ولید " است. او در کمیته مرکزی منتخب کنفرانس تاسری " ساما " معاون اول منشی عمومی کمیته مرکزی آن سازمان بود و بعد از جاباختن قیوم رهبر عملا در موقعیت منشی عمومی کمیته مرکزی آن سازمان قرار گرفت. اما بجای اینکه با استقامت و شجاعت، سازمان تحت رهبری اش را هدایت نماید، از روی جنازه قیوم رهبر گذشت و با عقب کشی به غرب " ساما " را به حال خود رها کرد. او حتی برای چندین سال تاب و توان پیشبرد یک کار انشعابی از " ساما " را نیز نداشت. ولی در سال های اخیر دست به اقداماتی در غرب زد که غیر از اعلام انحلال رسمی " ساما " مفهوم دیگری نمی توانست داشته باشد. به همین جهت افراد نزدیک به قیوم رهبر آرشیف گذشته " ساما " را از او گرفتند. اگر او یکی از مدعیان نمایندگی از " خط فکری " ساما باشد، می توان " آفرین " اش گفت.

اما کسی که ادعایش در مورد نمایندگی از خط فکری " ساما " روشن و واضح است، همان فردی است که در راس هیئت 11 نفری " ساما " در زمان قیوم رهبر نزد رویونیست های چینی رفت تا تطبیق فرمول " انعطاف ایدیولوژیک " او در قبال آنها را زمینه سازی نماید. باید گفت که این فرمول نه تنها در تناقض با فرمول کنفرانس سرتاسری " ساما " مبنی بر " قاطعیت ایدیولوژیک " در برخورد با رویونیست های چینی قرار داشت، بلکه در ضدیت با خط فکری برنامه " ساما " مبنی بر " خابین نوین " خواندن رویونیست های چینی و خط فکری زنده یاد مجید

می توان پرسید که در طول تقریبا 22 سال گذشته و مشخصا در طول ده سال گذشته، این " نمایندگان فکری ساما " در کجا تشریف داشتند و چرا سازمان شان را از تاریکی و بی زبانی بیرون نیاورده بودند؟ این نمایندگان فکری چگونه نمایندگانی هستند که تقریبا ده سال تمام در شرایط اشغال کشور و حاکمیت رژیم دست نشانده در آن خوابیده بودند و در بهترین حالت صرفا نظاره گر اوضاع کشور بودند و حالا تازه از خواب بیدار شده اند و بخاطر عدم شمولیت شان در جرگه سرهمبندی شده توسط " مرکزیت غیر قانونی "، به فکر احیاء و تداوم " ساما " افتاده اند؟ این " نمایندگان فکری ساما " کسانی هستند که قبل از جاباختن قیوم رهبر و بعد از آن " ساما " را بحال خود رها کردند، از تقبل مسئولیت حفظ و تداوم فعالیت آن شانه خالی کردند و صرفا به بیرون کشیدن خود شان از وضعیت " نا امن " کوشیدند.

در تاریخ جنبش چپ افغانستان سه شخصیت در میان شخصیت های ممتاز این جنبش پس از قرار گرفتن در موقعیت رهبری سازمان های مربوطه شان، از تقبل این مسئولیت شانه خالی کرده اند. آنها یا در سازمان های تحت رهبری شان انشعاب انداخته اند و یکجا با جمع یا افراد معدودی خود را از رهبری کل سازمان تحت رهبری شان کنار کشیده اند و یا بد تر از آن سازمان تحت رهبری شان را بحال خود رها کرده اند و حتی بار بار عملا برای انحلال آن اقدام کرده اند.

اولین نمونه " سمندر " است. او در اواخر سال 1358 پس از دستگیری زنده یاد مجید، به عنوان شخصیت درجه دوم بعد از مجید در " ساما " عملا در موقعیت رهبری این سازمان قرار گرفت. اما بجای اینکه کل سازمانش را تحت رهبری بگیرد، با جمع نسبتا معدودی از مجموع روابط " ساما " از این سازمان بیرون رفت و دست به تشکیل " سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی " (ساوو) زد، آنها در موقعی که همزمش زنده یاد مجید در زندان بود و به زودی توسط اشغالگران سوسیال امپریالیست و مزدوران پرچی اش اعدام گردید.

نمونه دوم " فولاد " است. او در اوایل دهه هفتاد قرن جاری خورشیدی عملا در موقعیت رهبری " سازمان

گرفت. این جناح در طول زمان انتشار دوره اول " ندای آزادی " (ارگان نشراتی مرکزی بسم الله دار " ساما ") عملاً رهبری ساما را بر عهده داشت. جناح سمندر قبل از تدویر کنگره " ساما " از این سازمان بیرون رفت و دست به تشکیل " سازمان انقلابی وطنپرستان واقعی " زد. اما افراد مربوط جناح تازه اندیشان تا زمان تدویر " کنفرانس سرتاسری ساما " یعنی تقریباً تا چهار و نیم سال بعد از انتشار سند اعلام موجودیت " ساما " (اعلامیه ساما)، در مرکزیت و صفوف این سازمان حضور داشتند. در این کنفرانس افرادی که همچنان روی خط فکری " تازه اندیشانه " شان استوار بودند از " ساما " کنار رفتند، ولی کسانی که خط " تازه اندیشانه " شان را رها کرده و گویا طرفدار خط برنامه شده بودند، همچنان در " ساما " باقی ماندند. در کنفرانس سرتاسری ساما رویهمرفته موضعگیری هایی علیه " خط تازه اندیشانه " صورت گرفت، اما " اعلام مواضع ساما " رسماً رد نگردید. به همین جهت صفحه اول شماره های مختلف دوره دوم " ندای آزادی " همچنان با " بسم الله " مزین بود. بر علاوه، تا آنجائیکه ما اطلاع داریم، تا هنوز هم " ساما " رسماً سندی بیرون نداده است که حاکی از رد رسمی " اعلام مواضع ساما " توسط کدام مرجع با صلاحیت تشکیلاتی اش باشد.

بدین ترتیب کسانی که ادعای نمایندگی از " خط فکری ساما " را دارند، قبل از همه باید روشن سازند که منظور شان از " خط فکری ساما " چیست؟ اینها قبل از همه باید یک جمع‌بندی " فکری " از چگونگی تشکیل " ساما "؛ گذشته " ساما "، از زمان تشکیل تا زمان رهبری قیوم رهبر با تمام فراز و نشیب ها و دستاورد ها و تسلیم طلبی هایش، از زمان شروع رهبری قیوم رهبر تا زمان جانب‌اختنش با تمام خرابی ها و " سیاست های چرخشی و نرمشی و کرنشی و موشمردگی هایش " و از 22 سال سکوت و " موشمردگی " تسلیم طلبانه در قبال رژیم های ارتجاعی جهادی و طالبی و رژیم دست نشانده کنونی و اشغالگران ایجاد کننده، پرورش دهنده و حمایت کننده اش؛ ارائه کنند تا بتوانند لقب پرطمطراق " نمایندگان فکری ساما " را بصورت واقعی کمایی کنند. اینها با

مبنی بر محدود نگه داشتن روابط با چینی ها در حد " روابط دیپلماتیک " نیز قرار داشت. بدین ترتیب معلوم نیست که این شخص خود را نماینده کدام خط فکری " ساما " می داند، خط فکری " انعطاف ایدیولوژیک " در قبال رویونیست های چینی یا خط " خائنین نوین " خواندن آنها و برقراری روابط دیپلماتیک با آنها؟ موارد دیگری از تفاوت میان خط فکری زنده یاد مجید و خط فکری قیوم رهبر را نیز می توان بر شمرد که بحث در مورد آنها درین سطور نمی گنجد.

اما بطور کل در ابتدای تشکیل " ساما " سه خط فکری - سیاسی در " ساما " وجود داشت: خط مارکسیستی - لنینیستی " سمندر "، خط ملی - دموکراتیک انقلابی " مجید " و خط " تازه اندیشانه " یا خط " اعلام مواضع ساما " یعنی خط ملی - اسلامی.

خط مارکسیستی - لنینیستی " سمندر " ادامه خط سنتریستی درون سازمان جوانان مترقی بود که " اندیشه مانوتسه دون " را قبول نداشت، در حد برنامه نویسی برای " ساما " زبان متداول یعنی زبان آزویی را پذیرفته بود و علیه جبهه متحد ملی جمهوری اسلامی خواه نیز نایستاد.

خط ملی - دموکراتیک انقلابی مجید در تفریر درونی " مارکسیست - لنینیست - مانوتسه دون اندیشه " بود، اما در تحریر، حتی تحریر درونی، حاضر نبود چنین هویتی را بپذیرد. این خط خود بدعتگذار جبهه متحد ملی جمهوری اسلامی خواه بود و جناح حامل آن بعد از جانب‌اختن زنده یاد مجید، در کنگره اول " ساما "، با تحریر و تصویب یک " اعلام مواضع " جمهوری اسلامی خواه به مثابه درفش بیرونی یا برنامه بیرونی " ساما " موافقت کرد و بدین ترتیب یکجا با جناح تازه اندیشان، برنامه ملی - دموکراتیک انقلابی تصویب شده در کنگره را به یک برنامه و سند درون سازمانی مبدل نمود.

" تازه اندیشان " قبل از کنگره " ساما " برای این سازمان یک برنامه پیشنهادی اسلامی نوشتند و در جریان کنگره تصویب یک " درفش بیرونی " یا برنامه بیرونی اسلامی بنام " اعلام مواضع ساما " را پیشنهاد کردند که مورد تصویب همگانی کنگره قرار

نرفت، بلکه جلو تسلیم طلبی ملی و طبقاتی جدید قیوم رهبر و افراد هم‌نوازش در قبال رویزیونیست های بر سر قدرت در چین را نیز گرفته نتوانست .

البته پیشبرد این مبارزه در درون کمیته مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری " ساما " در یک مورد به موفقیت نسبی رسید و آن صدور دستور خروج از روابط دولتی به افراد قبلا سامایی موجود در غند سنگین و سپس راه اندازی عملیات " یا مرگ یا آزادی " بود. مسئول عمومی نظامی ساما که در عین حال مسئول " کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی " در ساما نیز بود، در غیاب قیوم رهبر که هر چند وقت یکبار به سفر های خارجی برای ارتباط گیری با امپریالیست های غربی و مزدوران شان و همچنان رویزیونیست های چینی به خارجه سفر می کرد، بالای بقیه افراد کمیته مرکزی فشار آورد که باید به افراد غند سنگین دستور داده شود که فوراً روابط شان را با دولت مزدور قطع نمایند. تا این زمان این غند هم در رابطه با دولت مزدور قرار داشت و هم در رابطه با " ساما " و فرماندهان این غند به امضای خود شان برای قیوم " رهبر " بیعت نامه فرستاده بودند. دستور خروج در جلسه کمیته مرکزی صادر گردید و افرادی برای اجرای دستور اعزام شدند. اما در جریان " عملیات یا مرگ یا آزادی " افراد بسیار کمی از غند خارج شدند و اکثریت بیشتر از 95 فیصد آنان دستور را نادیده گرفتند. مجموع کسانی که سلاح های شان را نزد دولت مزدور در کوه‌دامن نمره کرده بودند، 760 نفر بودند، در حالیکه مجموع افراد خارج شده از غند صرفاً بیست و چند نفر می شدند. دستاورد نسبی این اقدام در اصل انتشار اعلامیه قطع ارتباط " ساما " با افراد باقیمانده در غند بعد از دریافت دستور کمیته مرکزی بود.

بعد از آنکه قیوم رهبر از سفر برگشت، علیه دستور کمیته مرکزی، عملیات " یا مرگ یا آزادی " و اعلام قطع ارتباط با غند، به مخالفت برخاست. گرچه او نتوانست فیصله و اعلامیه صادر شده را باطل سازد، اما خود سرانه و مخفیانه روابطش را با غند همچنان حفظ کرد و افشا شدن همین موضوع یکی از دلایل انشعاب سال 1363 در " ساما " گردید. پس از جانب‌باختن قیوم رهبر روابط حفظ شده اش با غند، که

ادعای صرف می توانند القاب پر طمقراق بر خود بگذارند، ولی نباید توقع داشته باشند که دیگران نیز ایشان را شایسته آن القاب بدانند.

بر علاوه سامایی که از 22 سال به اینطرف عملاً وجود نداشته است و بنا به اعتراف سرمقاله شماره اول دوره پنجم " ندای آزادی " در تاریکی و بی‌زبانی بسر برده است، با ادعای صرف نمی‌تواند " احیاء " شود. " احیاء " این سازمان به دور یک برنامه مدون و منطبق با شرایط فعلی ممکن و میسر است و چنین برنامه ای فعلاً وجود ندارد. برنامه قبلی " ساما " در کنگره سال 1359 یعنی 31 سال پیش و در زمان حضور قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی و حاکمیت پوشالی دست‌نشانندگان آنها تصویب شده است. زبان اعلامیه " ادامه دهندگان " نشان می‌دهد که مدعیان نمایندگی فکری از ساما، همچنان سعی دارند در تقریر کمونیست و مانوتسه دون اندیشه باقی‌مانند، ولی در تحریر همچنان زبان آزویی شان را حفظ نمایند و به اصطلاح ملی - دموکراتیک انقلابی باقی‌مانند و به این ترتیب خطی را که پراتیک 32 ساله، بطلان آن را عملاً و بار بار نشان داده است، همچنان تعقیب نمایند. اما حتی در چنین صورتی آنها ناچار اند برنامه جدیدی تدوین و تصویب نمایند. ادعای داشتن نمایندگی فکری از یک خط، بدون تدوین و تصویب یک برنامه منطبق با شرایط فعلی فقط می‌تواند یک یاوه‌گویی باشد.

در اخیر این سطور لازم است مطالب مختصری در مورد مبارزه " ساما " علیه تسلیم طلبی ملی و طبقاتی بگوئیم.

آغاز گر مبارزه علیه تسلیم طلبی ملی در درون " ساما "، بخش غرجستان ساما " بود. مبارزات درونی همین بخش قیوم رهبر و کمیته مرکزی تحت رهبری اش را مجبور کرد که در کنفرانس سرتاسری " ساما " به موضوع تسلیم طلبی ملی در " ساما " اهمیت درجه اول بدهند. کنفرانس علیه تسلیم طلبی ملی موضعگیری ها و فیصله‌هایی را به تصویب رساند. همچنان " کمسیون تحقیق و بررسی تسلیم طلبی " در چوکات کمیته مرکزی منتخب کنفرانس تصویب گردید. اما متأسفانه ادامه این مبارزه از درون کمیته مرکزی منتخب کنفرانس سرتاسری نه تنها با موفقیت پیش

منظور ما از این کار به هیچوجه مقابله جویی با انتشار دهندگان " ندای آزادی " دوره پنجم و همچنان " ادامه دهندگان " نیست، بلکه کمک به آنهاست تا اگر نمی توانند کمونیست های اصولی، شجاع و صریح باشند، حد اقل سامایی های مجیدی گردند. با وجود تمامی مطالبی که در فوق گفتیم، ما موضعگیری ناقص و نیم بند جدید اینها علیه اشغالگران و رژیم پوشالی را یک گام نسبتا مثبت می دانیم و آنرا از یک جنبه، ثمره مبارزاتی می دانیم که در همان اولین روز های آغاز کارزار تجاوزکارانه امپریالیستی تحت رهبری امپریالیست های امریکایی بر افغانستان، براه انداختیم و تا حال ادامه داده ایم و با عزم متین در آینده نیز ادامه خواهیم داد.

ما هر دو بخش منشعب از هم را تشویق می کنیم که دعوا های غیر سازنده بر سر موقعیت های تشکیلاتی را کنار بگذارند و با هم از در وحدت پیش بیایند. طبعاً این کار ممکن نیست مگر اینکه انتشار دهندگان " ندای آزادی " از " امکانات " دولتی و انجویی خود بگذرند و قاطعانه به دورش افکنند. همچنان برای سرشناسان " ادامه دهندگان " لازم است که " از دور دستی بر آتش " نداشته باشند و " خلیل وار در قعر آتش نمرودی " قرار بگیرند.

مبارزه برای ایجاد یک تشکیلات بین المللی کمونیستی (م ل م) جدید را باید قاطعانه پیش برد

لنینیزم - مائوئیزم و جمع بندی از تجارب مبارزاتی مثبت و منفی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سایر احزاب و سازمان های مائوئیست در طی سه دهه گذشته باشد. مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم و فقط مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم، و نه چیزی کم تر یا زیاد تر از آن - در شرایط حاضر سلاح ایدیولوژیک جنبش بین المللی کمونیستی است. به عبارت دیگر جنبش بین المللی کمونیستی راستین فقط می تواند یک

دیگر به شورای نظار پیوسته بود، زمینه ای شد برای پیوستن افراد بیشتر سامایی به شورای نظار که قتل عام 32 نفر از سرشناسان ساما در حادثه سقوط طیاره بر فراز تنگی تاشقرغان را در پی داشت.

انشعاب سال 1363 در " ساما " دو علت داشت: یکی موضوع تسلیم طلبی ملی در قبال سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدورانش و دیگری تسلیم طلبی ایدیولوژیک

- سیاسی در قبال رویونیست های بر سر اقتدار در چین. بخش غرچستان ساما که با موضعگیری علیه این دو تسلیم طلبی به موضعگیری پرداخت و حسابش را از حساب بخش های تحت رهبری قیوم رهبر و افراد همنوایش با موضعگیری صریح و روشن کمونیستی جدا کرد، به زودی به این نتیجه رسید که اصولاً نام و چهار چوب سامایی نمی تواند گنجایشی برای پیشبرد مبارزات صریح و روشن کمونیستی داشته باشد. به این ترتیب " هسته انقلابی کمونیست های افغانستان " به وجود آمد.

اکنون که به نظر می رسد کسانی چون مسئول حلقات سیاسی سامایی در درون غند دولتی سنگین و مسئول گروپ اعزامی به چین رویونیست، تلاش دارند خود شان را به عنوان پیشروان مبارزه علیه تسلیم طلبی در ساما جا بزنند، ما ناچاریم دوسیه سابقه دار تسلیم طلبی در ساما را یکبار دیگر مجدداً ورق بزنیم.

1 - حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان خواهان تنظیم مجدد تشکیلات بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست کشور های مختلف جهان است. این تشکیلات بین المللی می تواند - و باید - هم احزاب و سازمان های عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و هم احزاب و سازمان های بیرون از " جا " را در بر بگیرد. این تشکیلات بین المللی از لحاظ ایدیولوژیک - سیاسی، باید مبتنی بر مارکسیزم -

کشور های مختلف جهان در نظر گرفته شود و همه مشمولین آن در رهبری جنبش سهم و نقش مستقیم داشته باشند.

در تجربه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، موجودیت یک کمیته رهبری دایمی برای پیشبرد کار های " جا " آن نقطه قوتی بود که از لحاظ تشکیلاتی موجودیت و فعالیت های مبارزاتی جنبش را تداوم می بخشید و رهبری می نمود. این نقطه قوت نه تنها سزاوار حفاظت بلکه مستلزم تحکیم و گسترش بیشتر می باشد. اما بر خلاف موضعگیری بیانیه " جا " علیه تمرکز گرایی کمینترن، از همان اولین گام تشکیل کمیته " جا "، مشمولین آن رسماً به اعضای درجه اول و درجه دوم، یعنی اعضای که از حق حضور دایمی در کمیته رهبری جنبش برخوردار بودند و اعضای که از این حق محروم بودند، تقسیم شدند و این کمیته هیچگاه به یک کمیته فراگیر در بر گیرنده نمایندگان تمامی اعضای خود مبدل نگردید. بد تر از آن، کمیته رهبری جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در واقع کمیته ای بود که در بیشترین سال های دوره فعالیت مبارزاتی " جا " بصورت غیر مشروط تحت هژمونی یک حزب مشخص قرار داشت، حتی در ایامی که فیصله های جمعی " جا " خلاف مواضع آن حزب قرار می گرفت. در چنین وضعیتی کمیته تحت هژمونی آن حزب در واقع نه بطرف تطبیق فیصله های جمعی جنبش بلکه بطرف تبلیغ و ترویج غیر مستقیم و مستقیم نظریات آن حزب و اخیراً " سنتز های نوین " حزب متذکره در سطح کل جنبش کشانده می شد. بطور مشخص همین تناقض لاینحل بود که در نهایت باعث فروپاشی کمیته جنبش گردید.

با تاسف باید گفت که " اصول و احکام تشکیلاتی در جا " با یک موضعگیری غیر اصولی و نادرست مبنی بر جدا سازی اصول و احکام تشکیلاتی از خط ایدیولوژیک - سیاسی، بی توجهی و بی اهمیت انگاری نسبت به اصول و احکام تشکیلاتی را در " جا " دامن زد. در واقع همین بی توجهی و کم اهمیت انگاری اصول و احکام تشکیلاتی بود که میدان مناسب برای تثبیت و دوام هژمونی غیر مشروط حزب متذکره در کمیته رهبری " جا " فراهم نمود.

جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی شامل احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائونیست کشور های مختلف جهان باشد. مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم میتواند - و باید - تکامل نماید. اما تا حال جنبش بین المللی کمونیستی بطور کل به مرحله این جهش نرسیده است. با خام بازیها و خام اندازیهای عجولانه نمیتوان به این مرحله رسید، بلکه صرفاً میتوان به طرف انحراف رفت و بخود و جنبش بین المللی کمونیستی ضربه وارد کرد.

در تجربه مبارزاتی تقریباً سه دهه گذشته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، تا زمانی که این جنبش بر مبنای مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم پیش رفت، به دستاورد های تئوریک و پراتیکی مهمی دست یافت که قابل افتخار بوده و سزاوار حفاظت و تکامل بیشتر می باشد. اما خام بازی ها و خام اندازی های انحرافی بنام " اندیشه "، " راه " و " سنتز ها " نه تنها احزاب مربوطه را تا این حد یا آن حد از مسیر جنگ خلق، انقلاب و مبارزه انقلابی منحرف ساخته، بلکه باعث راه گمی و سرگردانی فکری و سیاسی و تفرقه تشکیلاتی در کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردید و عاقبت این جنبش را به سوی بلا تکلیفی و انفعال کنونی سوق داد. بدون مرزبندی و موضعگیری مشخص و روشن علیه این انحراف و پیشبرد مبارزه قاطع علیه آن، که بدترین شکل آن چیزی جز یک پست مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم آشکار نیست، نمی توان مبارزه برای تنظیم مجدد تشکیلات بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائونیست کشور های مختلف جهان را بطور اصولی و پیروزمندانه به سر انجام رساند.

2 - تشکیلات بین المللی احزاب و سازمان های مارکسیست - لنینیست - مائونیست کشور های مختلف جهان باید مبتنی بر همسنگری رفیقانه تمامی مشمولین خود اعم از خورد و بزرگ، ضعیف و قوی و سابقه دار و کم سابقه باشد و پدر و پدران یا برادر و برادران بزرگتر در آن وجود نداشته باشند. این مامول فقط زمانی بر آورده شده می تواند که جنبش بین المللی نه مثابه یک حزب جهانی بلکه به مثابه تجمع بین المللی احزاب و سازمان های مستقل و متساوی الحقوق

4 - حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، اخیراً در یک سیمینار وسیع حزبی، یک جمع‌بندی اولیه از تجارب مبارزاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به عمل آورده است که در آینده نزدیک به مثابه سهم ناچیز خود از یک جمع‌بندی وسیع بین‌المللی ارائه خواهد کرد. در نهایت، پیریزی جدید تشکیلات بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست - مائونیست کشور های مختلف جهان مستلزم دست یافتن به یک توافق بین‌المللی روی نکات اساسی یک جمع‌بندی عمومی از تجارب مبارزاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و نیروهای مائونیست بیرون از " جا " است. پیشبرد یک پروسه جر و بحث عمومی میان احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست - مائونیست برای دستیابی به چنین توافقی ضروری است. این پروسه می‌تواند - و باید - در جریان شکلهی و پیشبرد همنوایی‌ها، هماهنگی‌ها و اتحاد های مبارزاتی دوجانبه، منطقه‌یی و فرامنطقه‌یی اصولی، طی یک مدت مناسب و ممکن، میان احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست - مائونیست در خدمت به شکلهی تشکیلات جدید بین‌المللی آنها، پیش برده شود.

زنده باد انترناسیونالیزم پرولتری!

3 - اصولی‌ترین و مناسب‌ترین تشکیلات بین‌المللی کمونیستی، همانا انترناسیونال نوین کمونیستی است و ما باید برای تشکیل آن مبارزه نماییم. در عین حال این امر را باید پذیرفت که در شرایط کنونی و بصورت فوری امکان ایجاد یک انترناسیونال قویا شکل یافته برای ما مقدور نیست، بلکه صرفاً می‌توانیم از طریق پایه‌ریزی یک تشکیلات بین‌المللی دارای سطح پایین تر و پرورش و تکامل پیوسته بعدی آن بطرف تشکیل انترناسیونال نوین حرکت کنیم.

در تجربه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، علیرغم اینکه استقامت استراتژیک مبارزه برای تشکیل انترناسیونال نوین کمونیستی از لحاظ تیوریک پذیرفته شده بود، اما از لحاظ عملی به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفت و در سال‌های اخیر با برجسته شدن بیشتر و بیشتر پست مارکسیزم - لنینیزم - مائونیزم در کمیته " جا " کلاً به فراموشی سپرده شد.

تشکیلات بین‌المللی کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی) نوینی که در شرایط فعلی باید برای تشکیل آن مبارزه نماییم، می‌تواند - و باید - با تجربه اندوزی از تشکیل و مبارزات جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، از لحاظ ایدیولوژیک - سیاسی پیشرفته تر از آن و از لحاظ گستردگی تشکیلاتی فراگیر تر از آن باشد.

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان

جنوری 2011 (جدی 1389)

نگاه اولیه ای در مورد وضعیت فروپاشیده کنونی " جا " و علل ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی آن

مقدمه

فتح " نیز از چند سال به اینطرف دیگر منتشر نگردیده است. در واقع کمیته جنبش عملاً فروپاشیده است، به نحوی که از مدت‌ها به اینطرف جلسه و نشستی نداشته و هر یک از مشمولین آن صرفاً برای احزاب مربوطه شان کار و فعالیت می‌نمایند. به همین جهت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عملاً فروپاشیده و

در حال حاضر، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در وضعیت فروپاشیده و جدا خطرناک قرار دارد اینک مدت‌ها است که کمیته جنبش هیچ اعلامیه و سند بیرونی منتشر نساخته است. چند شماره از نشریه درونی جنبش، که قرار بود سالانه دوبار منتشر گردد، از انتشار باز مانده و ژورنال بین‌المللی " جهانی برای

پیش از وقت مبنی بر متکامل ساختن ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری به مرحله بالاتر از مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم را به میان کشید. این روند، علاوه از آنکه خود را تحت نام " راه پاراچاندا " بیان نموده است، قبلا توسط حزب کمونیست پیرو، بنام " اندیشه گونزالو " تعقیب گردیده بود و اینک تحت نام " سنتزهای اوکیان " توسط حزب کمونیست انقلابی امریکا نیز مطرح گردیده است. این روند در فرجام خود سرنوشتی جز سقوط در مغاک پسا مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم آشکار اوکیانی نداشت و سر انجام در خط بیانیه و اساسنامه جدید آر سی پی خود را نشان داد. در مورد علل ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی وضعیت فروپاشیده کنونی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می توان وسیعا بحث نمود. اما ما در نوشته حاضر، به امید اینکه راه برای مباحثات تفصیلی در آینده باز گردد، صرفا می توانیم به بیان رنوس مطالب این مبحث بپردازیم.

مبارزه برای بازسازی آن و یا ایجاد یک تشکیلات بین المللی مانوئیستی دیگر در دستور روز قرار گرفته است.

مسئله نقش عمیقاً منفی ضد اصولی و تفرقه افکنانه خط انحرافی مسلط کنونی بر حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) و نتایج عملی آن یعنی منحرف شدن انقلاب نیپال از جاده انقلاب دموکراتیک نوین و جنگ خلق به بیراهه دموکراسی و مسالمت جویی بورژوایی، در ایجاد این وضعیت خطرناک، به عنوان یکی از عوامل اصلی، مسلم و روشن است. اما این نقش غیر اصولی و تفرقه افکنانه را نباید به عنوان یک امر صرفا در خود مشاهده کرد. خط انحرافی مسلط کنونی بر حزب کمونیست نیپال (مانوئیست) که لب و لباب خود را در " راه پاراچاندا "

بیان می نماید، بخشی از یک روند غیر اصولی در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود که با تکیه بر خدمات معین پراتیکی و یا تئوریکی به انقلاب کشور های خودی و انقلاب جهانی، ادعاهای خام عجولانه و

تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال 1984 تحرك تازه ای به جنبش کمونیستی بین المللی بخشید

چینی و همچنان رویونیسم خوجه یی و سرنگونی انقلاب در چین و همچنان البانیه، بود. این ابتکار عظیم تحرك تازه ای به جنبش بین المللی کمونیستی بخشید و برای تجمع بین المللی آن بخش از نیروهای مارکسیست - لنینیست - مانوتسه دون اندیشه که به دنبال انحرافات رویونیستی " حزب کمونیست چین " و " حزب کار البانیه " نیفتاده بودند، یک پلاتفرم ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی بین المللی فراهم نمود. بنابراین تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عمدتا یک گام جدا پیشروانه و مثبت جنبش بین المللی کمونیستی بود و باعث گردید که علیرغم خیانت رویونیست های چینی و البانیایی به کمونیسم، درفش کمونیسم و مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مانوتسه دون در سطح بین المللی کماکان در اهتزاز باقی بماند.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در کنفرانس بین المللی سال 1984 در شرایطی تشکیل گردید که در اثر مسلط شدن باند رویونیست تحت رهبری تین هسیانوپینگ بر حزب کمونیست چین و دولت چین، سوسیالیسم در آن کشور سرنگون شده بود و حزب کار البانیه به رهبری انور خوجه نیز به ارتداد و رویونیسم غلطیده بود و سوسیالیسم در البانیه را از درون فاسد و تباه کرده بود.

تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بر مبنای ایدئولوژیک " مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مانوتسه دون " و با مشخص نمودن " اندیشه مانوتسه دون " به عنوان سومین مرحله در تکامل علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری، به معنی ایجاد یک حرکت بین المللی کمونیستی راستین، در مواجهه با بروز رویونیسم

روشن و واضح دست یابد. تقسیم شدن شرکت کنندگان این کنفرانس به دو بخش، یکی طرفدار عمده بودن تضاد میان امپریالیست ها در جهان و دیگری طرفدار عمده بودن تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم در جهان، باعث گردید که درین زمینه توافق روشنی به میان نیاید. این اختلاف و عدم توافق که یکی از نکات مهم کشمکش را در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود، در سال های بعدی نیز نتوانست به درستی و روشنی حل و فصل گردد. گرچه جلسه گسترده سال 2000 ظاهرا به توافق عمومی در مورد تضاد عمده و روند عمده جهانی دست یافت، اما تقریبا بلافاصله بعد از این جلسه، حزب کمونیست انقلابی امریکا از تائید موضع موافق نماینده اش در جلسه سر باز زد و در نتیجه نهایتا این معضله کماکان بحال خود و لاینحل باقی ماند.

اما بیانیه " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " اساسا بر مبنای " مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون " تدوین و تصویب گردید و صرفا در جایی از متن آن عبارت " نیروهای مائونیست " بصورت گذرا بکار برده شده است. مبحث مربوط به جاگزینی " مائونیسم " به عوض " اندیشه مائوتسه دون " به عنوان يك مبحث جدی قابل دقت و بررسی در کنفرانس بین المللی سال 1984 که " جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " را تشکیل نمود، مطرح نبوده است. در آن کنفرانس، غیر از حزب کمونیست پیرو، تمامی احزاب و سازمان های دیگر هنوز " مائوتسه دون اندیشه " بودند و خود را " مائونیست " نمی دانستند. مائونیسم در جلسه گسترده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال 1993 مورد تصویب قرار گرفت.

کنفرانس بین المللی سال 1984 نتوانست در مورد تضاد عمده و روند عمده جهانی به یک فرمولبندی

پذیرش مائونیسم

یک گام پیشروانه مهم جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

تکیه بر این امر که عصر همان " عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری " است و چیزی بنام " عصر زوال امپریالیسم " اصلا وجود ندارد، صراحتا بیان کرده بود که جاگزین ساختن " مائونیسم " به عوض " اندیشه مائوتسه دون " نادرست است. اما با تصویب سند " در باره مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم " توسط پولینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی امریکا در سال 1988، موقف این حزب درین مورد تغییر یافت و " مائونیسم " بجای " اندیشه مائوتسه دون " پذیرفته شد، بدون اینکه لازمه اش پذیرش تنوری " عصر زوال امپریالیسم " دانسته شود. در سند مذکور اصولا ارتباط حتمی میان تکامل علمی - ایدئولوژیکی و يك عصر و یا تغییر يك عصر به عصر دیگر مردود دانسته شده و بیان گردیده بود که تکامل مارکسیزم - لنینیسم به مرحله سوم یعنی مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم اساسا نیازمند تبدیل عصر کنونی به يك عصر دیگر نیست. سپس سازمان کمونیست های انقلابی افغانستان و اتحادیه کمونیست

حزب کمونیست پیرو، قبل از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال 1984، " مائونیسم " را پذیرفته بود و در ادبیات حزبی اش بجای عبارت متداول در آن وقت یعنی " مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون " از عبارت " مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم " استفاده می نمود. اما تا زمان برگزاری کنگره اش در سال 1986 به توضیح و تشریح این جاگزینی ایدئولوژیکی در یک سند مشخص نپرداخته بود. این توضیح و تشریح در یکی از اسناد مصوبه کنگره حزب مذکور در سال 1986 به عمل آمد. حزب کمونیست انقلابی امریکا در سال 1988 اعلام کرد که " مائونیسم " بهتر از " اندیشه مائوتسه دون " خدمات مائوتسه دون به علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری را بیان می نماید و سومین مرحله تکاملی آن را درست تر و واضح تر نشان می دهد. قبل برین، پیش از برگزاری کنفرانس بین المللی سال 1984، حزب مذکور در یکی از اسناد منتشره اش، که توسط اتحادیه کمونیست های ایران به فارسی ترجمه شده بود، " مائونیسم " را به تنوری لین پیانونیستی " عصر زوال امپریالیسم " ربط داده بود. حزب مذکور درین سند با

سوم نیست، بلکه " مانوئیزم " نسبت به " اندیشه مانوتسه دون " دارای کیفیت بهتر و عالی تر می باشد. درین نشست، صرفاً حزب کمونیست نیپال (مشعل) از پذیرش " مانوئیزم " سر باز زد. این حزب در سال های بعد بطور آشکار علیه جنگ خلق در نیپال قرار گرفت و سر انجام از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اخراج گردید. پذیرش مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم بجای عبارت متداول قبلی یعنی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مانوتسه دون توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یک گام پیشروانه مهم ایدئولوژیکی در سطح بین المللی بود و مهم ترین دستاورد تئوریکی این جنبش محسوب می گردد.

نقش حزب کمونیست پیرو و جنگ خلق پیرو در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

مبارز در جهان را امید واری و ثبات قدم بیشتر می بخشید و بدین سان خدمت مهمی به جنبش انقلابی جهانی انجام می داد.

در حالتی که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در معرض تحول از يك جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مانوتسه دون اندیشه به يك جنبش مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیزی قرار گرفته بود، حزب کمونیست پیرو با تکیه بر پیشروی های جنگ خلق در آن کشور و پیش گامی در پذیرش " مانوئیزم " در سطح کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، يك گام ایدئولوژیکی دیگر برداشت و " مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم " را به " مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم (عمدتا مانوئیزم) تبدیل نمود. در ادامه این حرکت، " اندیشه گونزالو " مطرح گردید و " مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم (عمدتا مانوئیزم)، اندیشه گونزالو " به میان آمد و سر انجام فرمولبندی " مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم، اندیشه گونزالو (عمدتا اندیشه گونزالو) توسط حزب مذکور پذیرفته شد.

موضع حزب کمونیست پیرو در مورد موضوع عمده در مبارزه سیاسی اینگونه بود: موضوع عمده در مبارزه سیاسی کسب قدرت سیاسی است. لذا استراتژی جنگ خلق یعنی استراتژی مبارزاتی برای کسب قدرت سیاسی در خط حزب کمونیست موضوع عمده شمرده می شود. از آنجائیکه استراتژی مبارزاتی جنگ خلق

های ایران و به دنبال آنها سائر منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز یکی پس از دیگری " مانوئیزم " را بجای " اندیشه مانوتسه دون " پذیرفتند.

سند " زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم " که در نشست گسترده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال 1993 به تصویب رسید، پذیرش " مانوئیزم " بجای " اندیشه مانوتسه دون " را در سطح کل جنبش رسمیت داد. در این سند بیان گردید که پذیرش " مانوئیزم " بجای " اندیشه مانوتسه دون " صرفاً بخاطر بیان بهتر خدمات مانوتسه دون مبنی بر متکامل ساختن علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری به مرحله

سه حزب اصلی در تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال 1984 عبارت بودند از: حزب کمونیست انقلابی امریکا، حزب کمونیست ترکیه (م ل) و حزب کمونیست هند (کمیته مرکزی باز سازی). بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در واقع حاصل توافقات این سه حزب بود و کمیته جنبش نیز توسط نمایندگان همین احزاب تشکیل گردید. حزب کمونیست پیرو در ابتدا حاضر نشد بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را امضاء نماید. ولی بعداً توافق کرد که آن را امضا نماید. در هر حال حزب کمونیست پیرو نه تنها در ابتدای تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بلکه در طول حیات آن، در تشکیل کمیته جنبش و پشتیبان فعالیت های آن سهم نگرفت و از این نظر نقش مرکزی در فعالیت های تئوریکی و پراتیکی جنبش بر عهده نداشت.

اما علیرغم عدم حضور مستقیم حزب کمونیست پیرو در کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، نقش پیشروانه این حزب در پذیرش مانوئیزم توسط کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، مسلم و روشن است. از جانب دیگر جریان پیشروانه جنگ خلق در پیرو آن چیزی بود که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را در سطح بین المللی حیثیت و وزنه پراتیکی می بخشید و این جنبش را به مثابه یک جنبش جدی در سطح بین المللی مطرح می نمود. جریان پیشروی های مداوم این جنگ و نیرومند شدن روز افزون کمی و کیفی قدرت مردمی نوین برخاسته از میدان این جنگ، توده های

شده و بلا وقفه ادامه یافته است. اینچنین درکی از اوضاع جهانی مورد قبول هیچ یک از منسوبین دیگر جنبش قرار نگرفت. حتی موقیقه در نشست گسترده سال 2000 روند انقلاب به مثابه روند عمده جهانی پذیرفته شد، فرمولبندی " تعرض استراتژیک انقلاب جهانی " مورد قبول قرار نگرفت. در واقع پذیرش روند انقلاب به مثابه روند عمده در جهان الزاما به مفهوم پذیرش تعرض استراتژیک انقلاب جهانی نیست و انقلاب جهانی می تواند در مرحله دفاع استراتژیک یا تعادل استراتژیک قرار داشته باشد. واضح و روشن است که در حال حاضر انقلاب جهانی در حالت دفاع استراتژیک قرار دارد.

3 - تداوم جنگ خلق تا کمونیزم. اصل پذیرفته شده مانوئیستی در سطح یک کشور سوسیالیستی " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا " در شکل انقلابات فرهنگی است و الزامی و قطعی نیست که شکل جنگی داشته باشد. انقلاب فرهنگی در چین به نحو بارزی در شکل خیزش های توده یی وسیع غیر جنگی و غیر نظامی تبارز یافت. ادامه انقلاب در سطح جهانی برای یک حزب پیروزمند و یک کشور سوسیالیستی نیز نمی تواند بطور دایمی و بصورت الزامی و قطعی شکل جنگی داشته باشد، بلکه هم اشکال سیاسی غیر جنگی خواهد داشت و هم اشکال جنگی.

4 - نظامی کردن حزب و حزب کمونیست را ماشین جنگی پرولتاریا دانستن. اصل پذیرفته شده مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی در مورد حزب کمونیست، چنین نیست. حزب کمونیست، حزب سیاسی پرولتاریا و پیشآهنگ پرولتاریا در یک کشور معین است. در واقع حزب کمونیست ماشین جنگی انقلابی (ارتش خلق) را رهبری می نماید، اما خودش یک ماشین (یک تشکیلات ارگانیک) همه جانبه ایدیولوژیک - سیاسی است و نه صرفا یک ماشین جنگی. اصول و احکام تشکیلاتی یک حزب کمونیست نمی تواند - و نباید - همسان و حتی مشابه با اصول و احکام تشکیلاتی یک ماشین جنگی (ارتش) باشد.

5 - رهبری متحد مرکز حزب، ارتش و جبهه متحد. اصل پذیرفته بین المللی مارکسیستی - لنینیستی - مانوئیستی در مورد مناسبات حزب کمونیست با ارتش

یک استراتژی مانوئیستی است، لذا مانوئیزم در خط ایدیولوژیک - سیاسی حزب عمدگی پیدا می نماید. اما این استدلال حزب کمونیست پیرو مورد تائید سائر منسوبین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قرار نگرفت و تا جائیکه ما می دانیم تا حال نیز مورد تائید قرار نگرفته است.

همچنان " اندیشه گونزالو " به مثابه یک اندیشه دارای برد جهانی، در سطح عام جنبش، پذیرفته نشد، بلکه صرفا چهارچوب تطبیق خلاقانه اصول عام م ل م در شرایط مشخص پیرو به حساب آمد و یک موضوع مربوط به پیرو و حزب کمونیست پیرو تلقی می گردید. تا جائیکه ما می دانیم حزب کمونیست پیرو سند مشخصی در مورد " اندیشه گونزالو " منتشر نکرده است، اما جوانب مختلف این " اندیشه " در اسناد متعدد حزب مذکور بصورت پراکنده بیان گردیده است. بر مبنای همین بیانات پراکنده در مورد " اندیشه گونزالو " می توان گفت که این " اندیشه " از یکجانب تطبیق خلاقانه مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم در شرایط مشخص انقلاب پیرو را در بر دارد و از جانب دیگر حاوی مشخصات ویژه نوین است. این مشخصات ویژه نوین را می توان ذیلا بر شمرد:

1- اولین مشخصه " اندیشه گونزالو " جاگزین کردن عبارت " مانوئیزم " بجای " اندیشه مانوتسه دون " بود. حزب کمونیست پیرو اولین حزبی بود که از اوایل دهه هشتاد قرن گذشته، عبارت " مانوئیزم " را در اسنادش بکار برد. البته پذیرش مانوئیزم توسط منسوبین دیگر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال های بعد و سپس در سال 1993 توسط کل جنبش، توام با پذیرش " اندیشه گونزالو " به مثابه یک اندیشه دارای برد جهانی نبود.

البته چنانچه قبلا گفتیم حزب کمونیست پیرو در حد پذیرش " مانوئیزم " اکتفا نکرد و مدتی بعد عبارت " عمدتا مانوئیزم " را بر آن علاوه کرد که مورد پذیرش هیچ یک از منسوبین دیگر جنبش قرار نگرفت.

2 - دومین مشخصه " اندیشه گونزالو " در رابطه با چگونگی درک از اوضاع جهانی تبارز یافت. بر مبنای این درک، اوضاع جهان را تعرض استراتژیک انقلاب جهانی رقم می زند که از زمان انقلاب اکتوبر شروع

اهمیت خود به مثابه یک منطقه عملیاتی و حتی یک منطقه چریکی برای جنگ خلق پیرو، نباید به مثابه محل استقرار دراز مدت رهبری حزب و جنگ خلق در نظر گرفته می شد.

7 - تقسیم کردن جهان به سه جهان یعنی جهان اول، جهان دوم و جهان سوم را یک جزء مهم " مانوئیزم " به حساب آوردن. این " اصل " در اسناد کنگره سراسری حزب کمونیست پیرو در سال 1986 درج و توضیح شده است. البته حزب کمونیست پیرو تئوری سه جهان ریزیونیست های چینی را رد می نماید و آن را صورت وارونه تقسیم به سه جهان مانوتسه دون به حساب می آورد. حزب کمونیست پیرو در طرح این فرمولبندی بیشتر از همه موضوع " مراکز توانمندی انقلابی " در کشور های تحت سلطه و به قول خودش " کشور های جهان سوم " را در نظر دارد.

اما فرمولبندی " کشور های تحت سلطه جهان به مثابه مراکز توانمندی انقلابی " در دهه شصت گذشته و در یکی از اسناد مجموعه نه تفسیر (طرح پیشنهادی برای مشی جنبش بین المللی کمونیستی) توسط حزب کمونیست چین مطرح گردیده است، در حالیکه تئوری ریزیونیستی سه جهان برای اولین بار در سال 1973 توسط تین هسیانوپینگ در جلسه مجمع عمومی سازمان ملل متحد بصورت فرمولبندی شده توضیح و تشریح گردید. مسلماً تقسیم جهان به سه جهان توسط مانوتسه دون چیزی است غیر از تئوری ریزیونیستی سه جهان. اما این تقسیم بندی یک جزء مهم " مانوئیزم " به شمار نمی رود و پذیرش عام " مانوئیزم " توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال 1993 نیز در بر گیرنده این تقسیم بندی نبوده است.

به نظر ما این تقسیم بندی در حد یک تقسیم بندی نیز نادرست بوده است. در واقع اگر در آن موقع از منظر تضاد میان امپریالیست ها به جهان نگاه می کردیم، امپریالیزم امریکا و سوسیال امپریالیزم شوروی یک بخش جهان نبودند، بلکه دو بخش در حال جنگ (جنگ سرد) با هم در جهان را تشکیل می دادند که هر یک از آنها بلوک تحت رهبری و همچنان دولت های دنباله رو شان در یک تعداد از کشور های تحت

و جبهه متحد این است که ارتش و جبهه متحد توسط حزب کمونیست رهبری می گردد. به این معنی، فرمولبندی " رهبری متحد مرکز حزب، ارتش و جبهه متحد " بصورت عام درست است. اما فرمولبندی حزب کمونیست پیرو به نحوی همکاسه کردن رهبری حزب با رهبری ارتش و جبهه متحد است، در حالیکه هر یک از این رهبری ها دارای مضمون و شکل کیفی متفاوت و متناسب به خود است. رهبری حزب یک رهبری ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی است، در حالیکه رهبری ارتش توسط حزب یک رهبری سیاسی - نظامی (سیاسی - تشکیلاتی به مفهوم نظامی) و رهبری جبهه متحد توسط حزب یک رهبری سیاسی است. می توان گفت که همین تمرکز گرایی شدید در مورد رهبری جبهه متحد توسط حزب کمونیست، یک علت تئوریک مهم ناکامی حزب کمونیست پیرو در شکل دهی جبهه متحد در آن کشور به شمار می رفته و کماکان به شمار می رود.

6 - توجه به کلبه های اطراف شهر های بزرگ در پیرو و سایر کشور های جهان. پیرو کشوری است که یک سوم و حالا احتمالاً بیشتر از یک سوم نفوس آن در لیما و کلبه های اطراف لیما بسر می برند. فعلاً شاید نفوس پیرو به 30 میلیون نفر رسیده باشد که بیشتر از 10 میلیون نفر آنها در لیما و حومه لیما زندگی می کنند. کلبه نشینان فقیر اکثریت قاطع کل این نفوس را تشکیل می دهند. شهر لیما هم پایتخت پیرو است و هم بندر تجارتهای بزرگ آن کشور. گونزالو موقع دستگیری در یکی از خانه های محلات کلبه های اطراف لیما بسر می برد و این نشان می دهد که حزب کمونیست پیرو در جریان جنگ خلق تا چه حدی اهمیت کار و پیکار مبارزاتی در میان کلبه نشین های اطراف لیما را در نظر داشته است و احتمالاً کماکان در نظر دارد.

سر بر آوردن کلبه های اطراف شهر های بزرگ و گسترش روز افزون آن در کشور های مختلف، به ویژه کشور های تحت سلطه جهان، یک تغییر و تحول غیر قابل انکار در سطح بین المللی است و نمی توان تاثیر آنرا بر استراتژی مبارزاتی کمونیست ها نادیده گرفت. اما دستگیری گونزالو در یکی از محلات کلبه های اطراف شهر لیما نشان داد که این محلات، علیرغم

شجاعانه او از درون یک قفس در داخل زندان، یک اقدام واقعا تاریخی بود. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یک کارزار بین المللی وسیع دفاع از جان گونزالو براه انداخت که طی چند سال بعد از دستگیری وی پیش برده شد. این کارزار به عنوان یکی از برجسته ترین کارزار های گسترده جهانی در دفاع از يك رهبر کمونیست، ثبت تاریخ گردیده و واقعا یکی از افتخارات مبارزاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی محسوب می گردد. متأسفانه این کارزار پر جوش و خروش، تا آنجائیکه ما می دانیم، عمدتاً نه در مواجهه با اقدامات سرکوبگرانه دشمنان، بلکه در مواجهه با بروز خط اپورتونیستی راست طرفدار صلح و ختم جنگ در درون حزب کمونیست پیرو و بروز مشاجرات تند در سطح جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درینمورد، به تدریج فروکش نمود و بدون اینکه اختتام آن اعلام گردد، پایان یافت.

بروز خط اپورتونیستی راست طرفدار صلح و ختم جنگ از درون زندان های پیرو و در میان رهبران زندانی آن حزب، انکشاف نهایت منفی و زیان آوری بود که برای چند سال کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را در خود پیچاند، به ویژه زمانی که سوالات پیهی در مورد سهمگیری شخص گونزالو درین خط به میان آمد. به جرئت می توان گفت که ضرباتی که بروز این خط و بروز سوالات در مورد سهمگیری گونزالو در این خط، بر حزب کمونیست پیرو، جنگ خلق پیرو و کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وارد آورد، به مراتب عمیق تر و گسترده تر از ضربه ای بود که در اثر دستگیری گونزالو به حزب، جنگ خلق و جنبش وارد آمده بود.

در واقع جریان جرو بحث تند و پرخاشگرانه میان کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و هواداران تند خو و متعصب گونزالو، که باورمند به خط ناپذیری وی بودند، بر سر سهمگیری و عدم سهمگیری گونزالو در خط اپورتونیستی طرفدار صلح و ختم جنگ بود که برای چند سال، از جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 1993 تا جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 2000، بحث محوری درونی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را - که طبق فیصله جلسه گسترده سال 1993 بحث در

سلطه را با خود داشتند. در واقع آنچه از این منظر قابل دید بود، قرار ذیل بود:

الف - امریکا و کشور های شامل در بلوکش.
ب - شوروی سوسیال امپریالیستی و کشور های شامل در بلوکش.

ج - کشور های به اصطلاح بیطرف یعنی کشور هایی که در هیچ یکی از این دو بلوک امپریالیستی شمولیت رسمی نداشتند ولی تعداد زیادی از آنها به یکی از دو ابر قدرت و بلوک امپریالیستی وابستگی داشتند. به نظر ما تقسیم بندی اساسی درست جهان تقسیم بندی به کشور های امپریالیستی و کشور های تحت سلطه امپریالیزم است. البته کشور هایی نیز وجود دارند که می توان گفت موقعیت بینابینی دارند، اما این کشور ها نمی توانند نقش اساسی در فعل و انفعالات جهان بازی کنند.

8 - رهبری موفقانه جنگ خلق و رساندن آن تا مرحله تعادل استراتژیک. موقعیکه گونزالو دستگیر گردید، حزب کمونیست پیرو ادعا داشت که جنگ خلق در آن کشور از مرحله دفاع استراتژیک موفقانه عبور کرده و به مرحله تعادل استراتژیک پا گذاشته است. حزب کمونیست پیرو ادعا داشت که حصول این موفقیت پایه پراتیکی درستی اندیشه گونزالو را نشان می دهد. در آخرین اسناد حزب کمونیست پیرو قبل از دستگیری گونزالو موضوع عبور جنگ خلق از مرحله تعادل استراتژیک به تعرض استراتژیک و تصرف سرتاسری قدرت سیاسی مطرح بحث قرار گرفته است.

ادعای حزب کمونیست پیرو در مورد تعادل استراتژیک در جنگ خلق بی پایه بود. دستگیری گونزالو عملاً نشان داد که این ادعا نادرست بود. موقعیکه گونزالو دستگیر گردید، مخفیانه در خانه ای واقع در حومه شهر لیما زندگی می کرد و این نشان می داد که ارتش انقلابی و همچنان قدرت انقلابی مردمی که در مناطقی از پیرو تازه در حال شکلگیری بود، هنوز در حالت ابتدایی خود قرار داشتند و هنوز از لحاظ کمی و کیفی به مرحله تعادل با قوای نظامی و قدرت سیاسی دشمن نرسیده بودند.

با دستگیری گونزالو در سال 1992 ضربه سهمگینی بر حزب کمونیست پیرو، جنگ خلق پیرو و کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی وارد آمد. اما سخنرانی

در واقع پس از دستگیری گونزالو جنگ خلق در پیرو فروکش کرد و توام با آن نقش تاثیر گذار حزب کمونیست پیرو بر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز تخفیف یافت. اما تا زمان برگذاری جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 2000 هنوز حزب کمونیست پیرو از تاثیر گذاری های وسیع بر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برخوردار بود، به نحوی که قطعنامه آن جلسه تا حد زیادی در انطباق با مواضع نمایندگان آن حزب تدوین گردید. اما پس از آن جلسه گسترده، آن تاثیر گذاری های وسیع به تدریج محدود تر و محدود تر گردید، بخصوص پس از آنکه هواداران آن حزب در اروپا در مبارزه علیه آر سی پی و اوکیان بجای پیشبرد مبارزات خطی اصولی، به اتهام زنی رو آوردند. گرچه هنوز هم حزب کمونیست پیرو یک حزب مطرح در میان احزاب مائونیست جهان محسوب می گردد، اما دیگر از نقش تاثیر گذار وسیع برخوردار نیست. البته یک دلیل این وضعیت، تضعیف بسیار شدید این حزب و فروکش کردن جنگ خلق در پیرو است. اما یک دلیل دیگر نیز دارد. فعالیت بین المللی حزب کمونیست پیرو همیشه ضعیف و بیحال بوده است. این حزب حتی همان زمانی که جنگ خلق در پیرو در حال پیشروی و گسترش بود، نخواست و یا شاید نتوانست متناسب با وضعیت داخلی خود در سطح بین المللی فعال شود. مثلا این حزب هیچگاه نتوانست یا نخواست در کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حضور مستقیم داشته باشد.

نقش تاریخی نشست گسترده کمیته جنبش در سال 1993

نشست اصلا به نتیجه نرسید و حتی از طریق رای گیری نیز نتوانست فیصله گردد. بحث در مورد این موضوع حالت جالبی بخود گرفت. کل مشمولین نشست به دو بخش تقسیم شدند:

1 - يك بخش تضاد میان خلق ها و ملل تحت ستم جهان از یکطرف و قدرت های امپریالیستی از طرف دیگر را تضاد عمده جهانی میدانستند.

2 - بخش دیگر، تضاد متذکره را به عنوان تضاد عمده جهانی قبول نداشتند، بدون اینکه تضاد دیگری را به عنوان تضاد عمده جهانی بپذیرند.

نتیجه رای گیری تا جاییکه مربوط به آراء اصلی می شد، میان هر دو بخش مساوی بود. بنابراین نظر هیچ بخشی نتوانست رسماً به تصویب برسد و به عنوان موضعگیری کل جنبش رسمیت پیدا نماید. اما در قسمت آراء مشورتی، بخش اول يك رای مشورتی بیشتر داشت. این برتری بخش مذکور در آراء مشورتی باعث

مورد اوضاع جهانی بود - به سوی بحث روی خط اپورتونیستی راست طرفدار صلح و مذاکره منحرف نمود.

به ادامه همین جریان، بخش مهمی از جرو بحث های جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 2000، روی مسایل مربوط به حزب کمونیست پیرو متمرکز گردید. سر انجام کمیته جنبش بخاطر اینکه بحث در مورد سهمگیری گونزالو در خط اپورتونیستی راست طرفدار صلح و ختم جنگ را به ناحق از یک بحث درونی به یک بحث بیرونی مبدل کرده بود، از خود انتقاد نمود. بهر حال، جلسه علیه خط اپورتونیستی راست موضعگیری نموده و آن را رد نمود و همچنان سهمگیری گونزالو در خط اپورتونیستی راست طرفدار صلح و ختم جنگ را مردود دانست و آن را در اصل تبلیغات دشمن اعلام کرد. به این ترتیب بحثی که در طول چند سال به بحث درونی و بیرونی عمده جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مبدل شده بود، در درون جنبش پایان یافت. اما این فقط ظاهر قضیه بود. در سال های بعد دوسیه های کهنه این موضوع یکبار دیگر توسط کمیته جنبش، حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) ورق زده شد و مجدداً به یک موضوع مورد مشاجره در میان جنبش مبدل گردید.

در نشست گسترده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال 1993، تمامی شرکت کنندگان دیگر نشست، فرمولبندی " عمدتا مانوئیزم " را نپذیرفتند و " اندیشه گونزالو " را يك موضوع صرفاً مربوط به حزب کمونیست پیرو اعلام کردند، بدون اینکه به بحث و موضعگیری ای درینمورد بپردازند. در هر حال هر دو موضوع متذکره از اجزای اصلی اجندای جلسه نبود و تمرکز روی آنها صورت نگرفت.

درین نشست گسترده کمیته جنبش، دو سند به تصویب رسید: یکی سند " زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم " و دیگری سند " در باره اوضاع جهانی ". سند اولی توسط اکثریت قریب به اتفاق شرکت کنندگان نشست به تصویب رسید و صرفاً نماینده حزب کمونیست نیپال (مشعل) در مورد پذیرش " مانوئیزم " رای منفی داد. اما بحث روی تضاد عمده جهانی در

جهانی باید بحث محوری درونی جنبش در اوقات آتی باشد. جلسه اجرای دو وظیفه مهم را بر عهده کمیته گذاشت: یکی اینکه مباحثات درونی آتی در مورد اوضاع جهانی را تنظیم کند و بحث هر يك از منسوبین جنبش را به سائر منسوبین آن برساند و دیگر اینکه تعدیلات لازمه در مورد سند " اساسنامه ریم " را در متن آن وارد نماید.

تصویب سند " زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم " در جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 1993، بحق یک اقدام تاریخی و یک ابتکار خلاق برای کل جنبش بین المللی کمونیستی تلقی می گردد. از زمان برگذاری این جلسه تا حال تعداد زیادی از سازمان ها و احزاب مارکسیست - لنینیست - مانوتسه دون اندیشه بیرون از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم را پذیرفته اند و اینک مانوئیزم یک ترم مورد پذیرش وسیع در سطح جنبش کمونیستی بین المللی کمونیستی می باشد.

گردید که در متن نهایی سند " در باره اوضاع جهانی " تضاد مورد نظر آنها برجسته تر از سائر تضاد های جهانی مطرح گردد و يك نوع گرایش مبني بر عمده دانستن آن در سند وجود داشته باشد، بدون اینکه صریحا به عنوان تضاد عمده جهانی مشخص شود.

در کنفرانس بین المللی سال 1984 نیز بحث روی تضاد عمده جهانی نتیجه نهایی قاطع نداشته و در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز تضاد عمده جهانی بصورت صریح و روشن مشخص نگردیده است، در حالیکه تضاد میان امپریالیست ها برجسته تر از سائر تضاد ها مطرح شده است.

حزب کمونیست انقلابی امریکا، هم در کنفرانس بین المللی سال 1984 و هم در نشست گسترده کمیته در سال 1993، تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم را به عنوان تضاد عمده جهانی قبول نداشته است. بهر حال در جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 1993، فیصله به عمل آمد که بحث روی اوضاع

نقش مثبت و منفی

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در پیشبرد فعالیت های جنبش

1 - يك بخش تضاد میان خلق ها و ملل تحت ستم جهان از یکطرف و قدرت های امپریالیستی از طرف دیگر را تضاد عمده جهانی میدانستند.

2 - بخش دیگر، تضاد متذکره را به عنوان تضاد عمده جهانی قبول نداشتند، بدون اینکه تضاد دیگری را به عنوان تضاد عمده جهانی بپذیرند.

نتیجه رای گیری تا جائیکه مربوط به آراء اصلی می شد، میان هر دو بخش مساوی بود. بنابراین نظر هیچ بخشی نتوانست رسماً به تصویب برسد و به عنوان موضعگیری کل جنبش رسمیت پیدا نماید. اما در قسمت آراء مشورتی، بخش اول يك رای مشورتی بیشتر داشت. این برتری بخش مذکور در آراء مشورتی باعث گردید که در متن نهایی سند " در باره اوضاع جهانی " تضاد مورد نظر آنها برجسته تر از سائر تضاد های جهانی مطرح گردد و يك نوع گرایش مبني بر عمده دانستن آن در سند وجود داشته باشد، بدون اینکه صریحا به عنوان تضاد عمده جهانی مشخص شود.

در کنفرانس بین المللی سال 1984 نیز بحث روی تضاد عمده جهانی نتیجه نهایی قاطع نداشته و در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز تضاد عمده جهانی بصورت صریح و روشن مشخص نگردیده است، در

در نشست گسترده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال 1993، تمامی شرکت کنندگان دیگر نشست، فرمولبندی " عمدتاً مانوئیزم " را نپذیرفتند و " اندیشه گونزالو " را يك موضوع صرفاً مربوط به حزب کمونیست پیرو اعلام کردند، بدون اینکه به بحث و موضعگیری ای درین مورد بپردازند. در هر حال هر دو موضوع متذکره از اجزای اصلی اجندای جلسه نبود و تمرکز روی آنها صورت نگرفت.

درین نشست گسترده کمیته جنبش، دو سند به تصویب رسید: یکی سند " زنده باد مارکسیزم - لنینیزم - مانوئیزم " و دیگری سند " در باره اوضاع جهانی ". سند اولی توسط اکثریت قریب به اتفاق شرکت کنندگان نشست به تصویب رسید و صرفاً نماینده حزب کمونیست نیپال (مشعل) در مورد پذیرش " مانوئیزم " رای منفی داد. اما بحث روی تضاد عمده جهانی در نشست اصلاً به نتیجه نرسید و حتی از طریق رای گیری نیز نتوانست فیصله گردد. بحث در مورد این موضوع حالت جالبی بخود گرفت. کل مشمولین نشست به دو بخش تقسیم شدند:

" جنبش قرار داد. این کار به هر دلیلی که صورت گرفته باشد، نادرست و غیر اصولی بوده است. کمیته ای که به این ترتیب ساخته شد در اساس محل هماهنگی توافقات و تلاقی اختلافات میان تمامی منسوبین جنبش نبود، بلکه محل هماهنگی توافقات و تلاقی اختلافات میان سه حزب مذکور بود و نمی توانست تطبیق کننده اصل وحدت، مبارزه، وحدت در سطح کل جنبش باشد. کمیته با ترکیب سه جانبه خود فقط توانست برای مدت بیشتر از یک سال وحدت خود را حفظ نماید. اما علیرغم اقدامات اصولی معین در طی این مدت، در محدوده تنگ تلاقی اختلافات میان سه جانب تشکیل دهنده خود گیر افتاد. ابتدا نماینده حزب کمونیست ترکیه (م ل) از کمیته بیرون رفت و چند ماه بعد از آن نماینده حزب کمونیست هند (کمیته مرکزی باز سازی). این وضعیت به مفهوم فروپاشی " مرکز سیاسی جنبی " تشکیل شده در کنفرانس بین المللی سال 1984 بود.

تا جاییکه ما اطلاع داریم بعد از خارج شدن نمایندگان احزاب کمونیست ترکیه و هند از کمیته جنبش، نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا به تنهایی برای مدت کمتر از یکسال در همکاری نزدیک با بعضی از منسوبین دیگر جنبش، عمدتاً اتحادیه کمونیست های ایران، مسئولیت پیشبرد کارها و فعالیت های کمیته را بر عهده داشت. اما پس از آن، مادامی که کمیته از لحاظ تشکیلاتی باز سازی شد، همچنان نتوانست يك کمیته فراگیر باشد و باز هم يك کمیته محدود و معدود باقی ماند. تا جاییکه ما می دانیم مهم ترین موضوع مورد اختلاف میان نمایندگان حزب کمونیست انقلابی امریکا و نمایندگان دو حزب دیگر در کمیته، تضاد عمده جهانی بود که در جلسات کمیته راه حل خود را نیافت و در نهایت منجر به بیرون رفتن نمایندگان حزب کمونیست ترکیه (م ل) و حزب کمونیست هند (کمیته مرکزی بازسازی) از کمیته جنبش گردید. در شرایطی که نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا به تنهایی مسئولیت های کمیته را پیش می برد، مدت چندین ماه از آغاز فعالیت های مبارزاتی " هسته انقلابی کمونیست های افغانستان " و " کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مانوتسه دون"،

حالیکه تضاد میان امپریالیست ها برجسته تر از سایر تضادها مطرح شده است.

حزب کمونیست انقلابی امریکا، هم در کنفرانس بین المللی سال 1984 و هم در نشست گسترده کمیته در سال 1993، تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم را به عنوان تضاد عمده جهانی قبول نداشته است. بهر حال در جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 1993، فیصله به عمل آمد که بحث روی اوضاع جهانی باید بحث محوری درونی جنبش در اوقات آتی باشد. جلسه اجرای دو وظیفه مهم را بر عهده کمیته گذاشت: یکی اینکه مباحثات درونی آتی در مورد اوضاع جهانی را تنظیم کند و بحث هر يك از منسوبین جنبش را به سایر منسوبین آن برساند و دیگر اینکه تعدیلات لازمه در مورد سند " اساسنامه ریم " را در متن آن وارد نماید.

سه حزب در کنفرانس بین المللی سال 1984 نقش محوری داشتند: حزب کمونیست انقلابی امریکا، حزب کمونیست ترکیه (م ل) و حزب کمونیست هند (کمیته مرکزی باز سازی). کنفرانس فیصله نمود که:

« یک کمیته موقت، یک مرکز سیاسی نطفه ای باید تشکیل شود که مجموعه پروسه ارتقای وحدت سیاسی، ایدئولوژیکی و تشکیلاتی کمونیست ها، منجمله تهیه پیش نویس پیشنهادی برای خط مشی عمومی جنبش کمونیستی را هدایت نماید. »

به تاسی از این فیصله کنفرانس، یک کمیته سه جانبه از نمایندگان سه حزب فوق الذکر تشکیل گردید تا به مثابه یک کمیته موقت وظایف تعیین شده از سوی کنفرانس را پیش ببرد.

به این ترتیب، کنفرانس بین المللی سال 1984 بر خلاف این اصل مارکسیستی - لنینیستی - مانویستی که: عملکرد یک تشکلات بین المللی کمونیستی مرکب از احزاب و سازمان های کمونیست کشور های مختلف، به شمول عملکرد تشکیلاتی آن، نباید همانند يك حزب در يك کشور مفروض باشد، " مرکز سیاسی جنبی " جنبش یعنی کمیته آن را به مثابه يك مرکز سیاسی فراگیر و متشکل از نمایندگان تمامی اعضای جنبش به وجود نیاورد، بلکه صرفاً نمایندگان سه حزب را در موقعیت برتر حضور در " مرکز سیاسی نطفه یی

وارد نماید. تا جاییکه ما می دانیم جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 1986 صرفاً دست به ترمیم کمیته زد و کار دیگری انجام نداد. دو عضو جدید، بجای اعضای بیرون رفته، به کمیته راه یافتند و باز هم ترکیب کمیته سه جانبه و محدود باقی ماند.

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پس از ترمیم در سال 1986 تا تدویر جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 1993 به انتشار مجله جهانی برای فتح و انتشار اعلامیه هایی در زمان های مقتضی ادامه داد و چند کارزار مبارزاتی به راه انداخت که مهم ترین آنها، کارزار تجلیل از بیستمین سالگرد جنبش ناگزالباری در هند، کارزار دفاع از جنگ خلق در پیرو و کارزار دفاع از مبارزات توده یی کشور های اروپای شرقی بود. اما موثر ترین کار سیاسی ای که کمیته درین مدت انجام داد راه اندازی و پیشبرد کارزار دفاع از جان گونزالو بود که به مثابه گسترده ترین کارزار مبارزاتی دفاع از یک رهبر کمونیست در کل تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی در تاریخ جهان ثبت گردید. مهم ترین کار ایدیولوژیک کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در طی این مدت، تدارک برگزاری جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 1993 برای تصویب مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم بود.

همان طوری که قبلاً گفتیم، جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 1993 سند " زنده باد مارکسیزم - لنینیسم - مائونیسم " را تصویب کرد و " مائونیسم " را رسمیت بین المللی بخشید. اما در مورد تضاد عمده و روند عمده جهانی نتوانست به فیصله روشن و قاطعی دست یابد. جلسه، بحث روی اوضاع جهانی را به مثابه بحث اصلی درونی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در زمان آتی معین نمود و به کمیته جنبش مسئولیت داد که پیشبرد این بحث درونی را تنظیم و هدایت نماید. همچنان این جلسه قادر نشد در مورد تعدیلات لازمه در اساسنامه جنبش به بحث و ارزیابی بپردازد و به کمیته جنبش صلاحیت داد تا تعدیلات لازمه را به عمل آورد.

مدتی بعد از این نشست عمومی، کمیته جنبش یک مکتوب متحد المال برای تمامی مشمولین جنبش فرستاد و از آنها تقاضا نمود که اسناد بحثی مربوطه شان را برای انتشار درون جنبشی در اختیار کمیته قرار دهند.

که علناً به هواداری از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برخاسته بودند، می گذشت. اما بنا به محدودیتی که کمیته دچار آن بود، بجای حمایت از این دو گروه تازه ایجاد شده هوادار جنبش، ناگهان مصاحبه گزارشگر " جهانی برای فتح " با یکی از رهبران " ساما " در شماره ششم مجله به چاپ رسید. به این ترتیب، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در اولین احوالگیری خود از جنبش کمونیستی افغانستان، به یک آدرس غلط سر زد و کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به سرعت ناچار شد که از این بابت، از هواداران " جا " در جنبش کمونیستی افغانستان به نحوی عذر خواهی نماید.

در سال بعد که باز هم ترکیب کمیته نه همه جانبه بلکه صرفاً سه جانبه شده بود، کمیته بدون مشوره با منسوبین جنبش در هند، کارزار تجلیل از سالگرد جنبش ناگزالباری را براه انداخت. این اقدام، در شرایطی که نماینده کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م ل) از کمیته بیرون رفته بود، باعث بروز عکس العمل جدی از طرف حزب مذکور علیه کمیته گردید. کمیته ناچار شد انتقاد حزب مذکور را بپذیرد و تعهد بسپارد که در آینده هیچ کارزار مبارزاتی ای را بدون مشوره با منسوبین جنبش براه نخواهد انداخت.

جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 1986 در شرایطی برگزار گردید که تنها نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا در کمیته باقی مانده بود. طبق مندرجات اساسنامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، جلسه گسترده کمیته جنبش، جلسه ای بود که توسط کمیته جنبش در اوقات مقتضی دعوت می شد و مشمولین آن نمایندگان احزاب و سازمان های عضو و داو طلب عضویت در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بودند. از آنجائیکه غیر از نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا سایر اعضای کمیته از آن بیرون رفته بودند، جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 1986 صرفاً به دعوت همین فرد باقیمانده در کمیته فراخوانده شد. در آن وقت طبق مندرجات اساسنامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، جلسه گسترده کمیته جنبش صلاحیت داشت که کمیته را ترمیم کند و اعضای جدیدی را به آن

تعداد اعضای آن محدود باقی مانده است. روی این موضوع بحث دیگری صورت نگرفت. محدودیت تشکیلاتی کمیته جنبش و معدودیت دائمی اعضای آن را باید به عنوان یک مشکل دائمی جنبش به حساب آورد. این محدودیت و معدودیت با وجودی که مستقیماً یک مشکل تشکیلاتی محسوب می‌گردد، یک پشتوانه ایدئولوژیک - سیاسی داشت. این پشتوانه ایدئولوژیک - سیاسی در متن سند " اصول و احکام تشکیلاتی در عملکرد ریم " به روشنی خود را نشان می‌داد. این سند صورت تعدیل شده " اساسنامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " توسط کمیته جنبش بود که با استفاده از صلاحیت تفویض شده توسط جلسه گسترده سال 1993 تنظیم شده بود.

درینجا اولین مبحث در سند " اصول و احکام تشکیلاتی در عملکرد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " که در واقع حکم آئین نامه تشکیلاتی جنبش را داشت، یعنی مبحث " جهتگیری پایه‌ی " را مورد دقت قرار می‌دهیم:

» جهت گیری پایه‌ی: جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عملکردی همانند یک انترناسیونال کمونیستی تراز نوین و کاملاً شکل گرفته ندارد و نمی‌تواند داشته باشد. از طرف دیگر، عملکرد " جا " همانند یک حزب در یک کشور مفروض هم نیست. با این وجود، اشکال مناسب سانترالیزم دموکراتیک باید بکار بسته شود و گسترش یابد. همپای پیشروی " جا "، آنچه بیانیه، آنرا " مرکز سیاسی جینی " خوانده، به رشد و تکامل خود ادامه می‌دهد و باید چنین کند. علاوه بر مسایل ایدئولوژیک، سیاسی و متودولوژیکی که در این زمینه مطرح است، این امر مستلزم برخی اصول و احکام تشکیلاتی در عرصه عملکرد است. " جا " در گیر نبرد مرگ و زندگی با دشمن بوده و اصول تشکیلاتی اش، منجمله راز نگهداری و پنهانکاری می‌باید بازتاب خصلت پرولتری انقلابی اش باشد و به آن خدمت کند و می‌باید در درجه اول بر پایه غیر قانونی ساخته شود. باید همواره این درک مانویستی را در ذهن داشته باشیم که هرگز نمی‌توان اصول و احکام تشکیلاتی را جایگزین مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی نمود و هرگز نمی‌توان بر آنها

برای ما هنوز روشن نیست که چه تعداد از منسوبین جنبش، نظریات شان درینمورد را مدون نموده و در اختیار کمیته جنبش قرار دادند، زیرا که اصلاً جریان مباحثات درون جنبشی بر خلاف فیصله جلسه گسترده سال 1993، توسط کمیته جنبش، به مسیر دیگری افتاد. در نتیجه، بحث روی اوضاع جهانی محوریت خود را از دست داد و بحث روی مسائل مربوط به حزب کمونیست پیرو و خط اپورتونیستی راست طرفدار مذاکره سیاسی و خاتمه جنگ خلق متمرکز گردید. درین حالت یک سند مدون شده توسط حزب کمونیست افغانستان بنام " در باره اوضاع جهانی " که هم متن دري و هم ترجمه انگلیسی آن در اختیار کمیته جنبش قرار داده شد، اصلاً اقبال انتشار درون جنبشی نیافت. در واقع برای دومین بار بود که کمیته جنبش از انتشار درون جنبشی نظریات حزب کمونیست افغانستان ابا می‌ورزید. قبل از برگزاری نشست گسترده کمیته جنبش در سال 1993، کمیته از طریق یک مکتوب متحد المال از تمامی اعضای جنبش خواسته بود که نظریات شان در مورد موضوعات قابل بحث در نشست عمومی را در اختیار کمیته قرار دهند تا این نظریات را در اختیار سایر اعضای جنبش قرار دهد. در سندی که حزب کمونیست افغانستان در اختیار کمیته قرار داد، منجمله سایر مسائل، محدودیت تشکیلاتی کمیته جنبش و عدم شمولیت نمایندگان اکثریت اعضای جنبش در آن به عنوان یک کمبود مهم جنبش نشانی شده بود و تقاضا به عمل آمده بود که کمیته محدود فعلی به یک کمیته فرا گیر که نمایندگان تمامی اعضای جنبش را در بر بگیرد، تبدیل گردد.

در جریان کار نشست روشن گردید که سند مذکور اصلاً از محدوده یکی دو نفر از اعضای کمیته بیرون نرفته و سایرین اصلاً از آن بیخبر هستند. در جریان کار نشست، یکی از اعضای کمیته جنبش بصورت یک موضوع حاشیه‌ی بی برای نمایندگان حزب کمونیست افغانستان و سایرین متذکر شد که چون اکثریت اعضای جنبش نمیتوانند به کمیته نماینده بدهند و مثلاً نمایندگان شان را به محل استقرار کمیته، که معلوم نبود طبق کدام معیار به عنوان محل استقرار کمیته تعیین شده است، اعزام نمایند، کمیته از لحاظ تشکیلاتی محدود و

نمود و نباید بر چنین اقداماتی به منزله ابزار عمده حل مشکلات تکیه کرد. اما حتی در ارتباط با چنین حکمی نیز بکار برد کلمه " هرگز " گنجایش ندارد، چرا که بعضاً پس از طی شدن مراحل مختلف مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی، اقدامات تشکیلاتی معینی کاملاً لازم می افتد و تکیه بر چنین اقداماتی به منزله ابزار عمده حل این یا آن مشکل در مقطع نهایی لازم می افتد. چنانچه خود جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ناگزیر شد پس از پیشبرد یک دوره مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی با حزب کمونیست انقلابی هند و بعداً حزب کمونیست نیپال (مشعل)، در مورد این احزاب دست به اقدامات تشکیلاتی بزند و آنها را از جنبش اخراج نماید.

اصول و احکام تشکیلاتی بخش تفکیک ناپذیری از خط ایدئولوژیک - سیاسی را تشکیل میدهد. مناسبات میان اصول و احکام تشکیلاتی و خط ایدئولوژیک - سیاسی بطور کل، مناسبات میان جزء و کل است. جدایی قایل شدن مطلق میان این جزء و کل نادرست و ضد دیالکتیکی است. در هر تشکیلاتی مبارزه بر سر اصول و احکام تشکیلاتی و در یک کلام مبارزه بر سر محتویات آئین نامه تشکیلاتی، بخش مهمی از مبارزه دو خط را تشکیل می دهد. مبارزه خطی ای که در اثر مهم لنین بنام " یک گام به پیش دو گام به پس " در باره آن صحبت گردیده، مبارزه ای میان خط لنینی و خط مارتوفی بوده که اساساً روی آئین نامه تشکیلاتی و آنهم ماده اول آن متمرکز بوده است. بنابراین باید گفت که:

نباید صرفاً تطبیق اصول و احکام تشکیلاتی را جایگزین مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی همه جانبه نمود.

در هر حال اینگونه برخورد سهل انگارانه به اصول و احکام تشکیلاتی در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی باعث گردید که این جنبش در طول حیات 25 ساله خود نتواند به مثابه یک جنبش بین المللی به استحکام تشکیلاتی لازمه دست یابد. جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بخاطر همین برخورد سهل انگارانه به اصول و احکام تشکیلاتی خود متأسفانه تا آخر نتوانست حتی یک کمیته با ثبات سه نفره به مثابه " مرکز سیاسی جنینی " خود به وجود بیاورد و

به منزله ابزار عمده حل مشکلات تکیه کرد. » (تاکید از ما است)

دو مطلب مرتبط بهم در مطالب نقل شده فوق را مورد توجه قرار می دهیم:

1 - « عملکرد ((جا)) همانند یک حزب در یک کشور مفروض ... نیست »

2 - « هرگز نمی توان اصول و احکام تشکیلاتی را جایگزین مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی نمود و هرگز نمی توان بر آنها به منزله ابزار عمده حل مشکلات تکیه کرد. »

مطلب اول: نه تنها عملکرد تشکیلات بین المللی ای مثل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نباید همانند یک حزب در یک کشور مفروض نباشد بلکه عملکرد یک انترناسیونال کمونیستی ساخته و پرداخته نیز نمی تواند - و نباید - چنین باشد. اما متأسفانه در خود همین سند مورد بحث (اصول و احکام تشکیلاتی در عملکرد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) آنچه در مورد نحوه عملکرد کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بیان شده است، مشابه با نحوه عملکرد کمیته مرکزی یک حزب در یک کشور مفروض و حتی متمرکز تر از آن است. در این سند یکبار از " کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " به مثابه یک مرکز سیاسی جنینی دایماً فعال صحبت می گردد (مشابه به دفتر سیاسی کمیته مرکزی یک حزب) و یکبار دیگر هم از " نشست گسترده کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (چیزی شبیه به پولینوم کمیته مرکزی یک حزب) که می تواند طبق ضرورت بصورت غیر موقوته دایر گردد، بدون اینکه وقفه های ادواری و حتی مشمولین آن مشخص و معین باشد. درینجا در واقع به " کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " نقش و صلاحیت متمرکز تر از دفتر سیاسی کمیته مرکزی یک حزب در یک کشور مفروض داده شده است.

مطلب دوم: قرار دادن دیوار چین میان خط ایدئولوژیک - سیاسی و اصول و احکام تشکیلاتی بطور فاحشی نادرست و ضد مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است. اصل درست مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی آن است که بگوئیم: نباید اقدامات تشکیلاتی را جایگزین مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی

اگر چنین نباشد، که متأسفانه در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی چنین نبود، اعضای یک تشکیلات بین المللی کمونیستی به اعضای اصلی و اعضای فرعی تقسیم می شوند که در نهایت اعضای اصلی رهبری می کنند و اعضای فرعی رهبری می شوند. در نتیجه احزاب و سازمان های جمع شده در چنین تشکیلات بین المللی ای، دیگر احزاب همسنگر دارای حقوق مساوی نیستند که با هم و شانه به شانه هم امر مشترک شان را رهبری کنند و پیش ببرند. سه، دو و یا یک حزب به فرمانده تبدیل می گردد و اکثریت باقیمانده به موقعیت تحت فرمان و اصل حقوق برابر میان احزاب خدشه دار می شود و " رهبری جهانی " بجای " رهبری انترناسیونالیستی " (رهبری بین المللی) می نشیند.

بطور مثال، دلیل اساسی اینکه کمیته جنبش، بعد از برگزاری موفقانه جلسه گسترده سال 1993، بجای رهبری مبارزات خطی درونی جنبش در مورد اوضاع جهانی یعنی پیشبرد وظیفه ای که از طرف جلسه گسترده بر عهده اش گذاشته بود، توانست بدون مقدمه و بطور ناگهانی پیشبرد این وظیفه را کنار بگذارد و بجای آن به مسائل مربوط به حزب کمونیست پیرو بپردازد، باید در محدودیت ترکیب کمیته جستجو گردد. طوری که قبلاً گفتیم موضعگیری نهایی سند " در باره اوضاع جهانی " مبنی بر برجسته ساختن تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم نسبت به دو تضاد جهانی دیگر، انعکاسی از برتری نسبی موضعگیری ای که تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم را به عنوان تضاد عمده جهانی مشخص می نمود، نسبت به موضعگیری دیگر مطرح شده در جلسه گسترده بود. اما طرف دیگر در حالیکه تضاد مذکور را به عنوان تضاد عمده جهانی قبول نداشت، قادر نبود هیچ تضاد دیگری را به عنوان تضاد عمده مشخص نماید و اصولاً نمی توانست جهتگیری تکامل اوضاع جهانی را معین کند و در واقع اعلام بلاتکلیفی می نمود.

اما یکبار دیگر ترکیب کمیته مثل زمان بعد از کنفرانس بین المللی سال 1984، از یکجانب محدود باقی ماند و از جانب دیگر ترکیب آن انعکاس دهنده وضعیت واقعی

پیروراند. بد تر از آن، در جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 1993، اصلاً روی اصول و احکام تشکیلاتی " جا " بحثی صورت نگرفت. جلسه بدون اینکه خود در مورد تعدیلات مورد لزوم در اساسنامه " جا " مکث نماید، به کمیته صلاحیت داد که این تعدیلات را فرمولبندی نماید. اما کمیته " اساسنامه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " را تعدیل نکرد، بلکه حتی نام آنرا از بین برد و به " اصول و احکام تشکیلاتی در عملکرد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی " مبدل کرد. درین سند جدید اختیارات کمیته جنبش وسیع تر شد و این کمیته از یک کمیته موقت، آن طوری که در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عنوان شده بود، به یک کمیته دائمی مبدل گردید.

چنین وضعیتی باعث گردید که از یکطرف اکثریت اعضای جنبش از شمولیت مستقیم در رهبری جنبش دور باشند و از جانب دیگر رهبری مستقیم جنبش عملاً توسط سه یا دو و حتی یک عضو جنبش بصورت انحصاری پیش برده شود و هر دو طرف هم راضی باشند؛ یعنی سه، دو و حتی یک عضو حاضر در کمیته جنبش از موقعیت انحصاری رهبری کننده خود بر کل جنبش و سایر اعضا هم از فارغ البال بودن شان در رهبری مستقیم جنبش و در بهترین حالت از سبکبار بودن شان درین عرصه.

این مطلب که عملکرد یک تشکیلات بین المللی کمونیستی متشکل از احزاب و سازمان های کمونیستی کشور های مختلف جهان همانند یک حزب در یک کشور مفروض ... نیست کاملاً درست است. اما برای اینکه این اصل در عمل متحقق گردد، باید الزامات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی آن قاطعانه در نظر گرفته شده و عملاً پیاده گردد. یکی از الزامات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی مذکور آن است که کمیته رهبری کننده چنین تشکیلاتی واقعا یک کمیته بین المللی رهبری کننده کل آن تشکیلات باشد و برای اینکه چنین باشد لازم است که نمایندگان با صلاحیت تمامی اعضا در آن شامل باشند. این موضوع یک مسئله صرفاً مربوط به اقدامات تشکیلاتی نیست، بلکه دارای برد ایدئولوژیک - سیاسی جدی است.

اما این بار کمیته از هم نپاشید و راه جلوگیری از فروپاشی، منطقی تبدیل نمودن موضوع اصلی مبارزات خطی درونی از اوضاع جهانی به مسائل مربوط به حزب کمونیست پیرو بود. درینجا مسئله بر سر حسن نیت و سوء نیت نه بلکه مسئله بر سر نتیجه عملی سیاسی و تشکیلاتی این تبدیلی است. کمیته منطقی نیاز داشت که روی این موضوع بحثی آنقدر متمرکز گردد و آن قدر فشار بگذارد که موضوع بحثی تعیین شده در جلسه گسترده کلا به یک موضوع فرعی تبدیل گردد. این تمرکز و فشار آنقدر قوی و شدید گردید که سرنوشت انقلاب پیرو برای کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مسئله مرگ و زندگی اعلام شد. برای جنبشی که در مقابل " اژدها مرگی " انقلاب چین قد علم کرده بود، واقعا قابل تعجب بود که از " گرگ مرگی " احتمالی انقلاب پیرو، در بدترین حالت آن، اینگونه از خود دست پاچگی نشان دهد. در واقع همین دستپاچگی باعث گردید که موضوع احتمال دخالت شخص گونزالو در تدوین خط مذاکره، قبل از وقت بیرون افتد و کمیته ناچار شود که در جلسه گسترده بعدی در سال 2000 درینمورد انتقاد از خود به عمل آورد.

تبدیل موضوع اصلی مبارزات خطی درونی، از لحاظ تشکیلاتی برای کمیته یک اقدام موفقیت آمیز بود. وحدت کمیته محفوظ ماند و کل جنبش نیز بر مبنای احساس ضرورتی که در مورد توجه به سرنوشت انقلاب پیرو داشت، توانست وحدت خود را حفظ نماید. اما مسئله پیشبرد مبارزات خطی در مورد اوضاع جهانی که در جلسه گسترده سال 1993 به عنوان موضوع بحثی محوری درونی تعیین شده بود، به طاق نسیان گزاشته شد.

در جلسه گسترده سال 2000، که اعلامیه میلیونوم را تصویب و منتشر کرد، به تاسی از عمده شدن عملی مباحثات مربوط به انقلاب پیرو در مباحثات درونی جنبش در سال های بعد از جلسه گسترده سال 1993، همین مباحثات به موضوع بحثی محوری در جلسه مبدل گردید. به همین دلیل روی اوضاع جهانی و مشخصا روند ها و تضاد های جهانی به عنوان موضوع محوری مکتب به عمل نیامد. در نتیجه، نظر نهایی جلسه در مورد روند ها و تضاد های جهانی مبنی بر عمده دانستن روند انقلاب در جهان و عمده دانستن تضاد میان امپریالیست ها و ملل تحت ستم در جهان، با وجودی که صرفا با یک رای منفی مواجه شد

ایدئولوژیک - سیاسی جنبش در رابطه با یک مسئله مهم و حیاتی یعنی اوضاع جهانی نبود. طوری که قبلا گفتیم در سند تصویب شده توسط کنفرانس بین المللی سال 1984 یعنی بیانیه جنبش، تضاد میان امپریالیست ها برجسته تر از دو تضاد دیگر جهانی مطرح گردیده است و این نشاندهنده برتری نسبی یک موضعگیری مشخص نسبت به موضعگیری مشخص دیگر در قبال اوضاع جهانی است. اما این برتری نسبی در ترکیب کمیته جنبش، بنا به محدودیت ترکیب آن، انعکاس نیافت. دو جانب از سه جانب شامل در کمیته جنبش (احزاب ترکیه و هند)، تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم را تضاد عمده جهانی می دانستند و صرفا یک جانب شامل کمیته (حزب کمونیست انقلابی امریکا) تضاد میان امپریالیست ها را تضاد عمده جهانی محسوب می نمود. اما همین ترکیب وظیفه داشت مبارزه جهانی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را بر اساس بیانیه اش، که در آن تضاد میان امپریالیست ها به عنوان برجسته ترین تضاد جهانی مطرح شده بود، رهبری و هدایت نماید. نهایتا این تناقض میان موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی " جا " و ترکیب تشکیلاتی کمیته آن، به عنوان یکی از عوامل مهم، نقش منفی خود را در فروپاشیدن ترکیب سه جانبه کمیته جنبش ایفا نمود.

در ایام بعد از برگزاری جلسه گسترده سال 1993، یکبار دیگر تناقض میان موضعگیری ایدئولوژیک - سیاسی مشمولین کمیته جنبش و ترکیب تشکیلاتی آن پیش آمد. درین زمان دو جانب از سه جانب تشکیل دهنده کمیته جنبش (اتحادیه کمونیست های ایران و حزب کمونیست انقلابی امریکا) تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم جهان را به عنوان تضاد عمده جهانی قبول نداشتند و صرفا یک جانب از مشمولین کمیته تضاد مذکور را به عنوان تضاد عمده جهانی می پذیرفت. کمیته ای با اینچنین ترکیب تشکیلاتی وظیفه داشت که مبارزات خطی درونی جنبش در مورد اوضاع جهانی را بر اساس سند " در باره اوضاع جهانی " ، که در آن تضاد میان امپریالیست ها و خلق ها و ملل تحت ستم به مثابه برجسته ترین تضاد جهانی در نظر گرفته شده بود، رهبری و هدایت نماید.

همین دو حزب فعالیت های روزمره کمیته جنبش را هدایت می کردند. در واقع نقش فرعی عضو ترکی و نقش سمبولیک عضو نیپالی کمیته از این " مفیدیت " برخوردار بود که انحصار عضو امریکایی و ایرانی کمیته بر فعالیت های روزمره آنرا پوشش قانونی جنبشی فراهم نماید.

نماینده حزب کمونیست ایران (م ل م) در جلسه گسترده سال 2000، فرمولبندی قطعنامه جلسه در مورد تضاد عمده و روند عمده جهانی را قبول نداشت و علیه آن رای داد. از طرف دیگر گرچه نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا در آن جلسه، اعلام کرد که « با فرمولبندی قطعنامه در مورد تضاد عمده جهانی " مشکل ندارد، اما پس از جلسه، رهبری حزب مذکور علیه قطعنامه جلسه کلا موضع مخالف اختیار نمود. ولی همین دو جانب پس از آن جلسه و تا آخر نه تنها در کمیته ماندند بلکه گردانندگی اصلی فعالیت های کمیته را بر عهده داشتند.

و با اکثریت قریب به اتفاق، منجمله توافق بیحال نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا، به تصویب رسید؛ اما مطلب مربوط به آن به شکل حاشیه یی و بسیار مختصر در متن اعلامیه نهایی جلسه، مطرح گردیده است.

برای ما به درستی روشن نیست که پس از جلسه گسترده کمیته جنبش در سال 2000 بود که ترکیب کمیته جنبش ظاهرا به یک ترکیب چهار جانبه ارتقا پیدا کرد یا در سال های بعد؟ اما در هر حال این کمیته، پس از جلسه گسترده سال 2000 بیشتر از پیش در کنترل حزب کمونیست انقلابی امریکا قرار گرفت. عضو تازه کمیته از نیپال تا آخر نتوانست مستقیما در فعالیت های کمیته در محل استقرارش حضور داشته باشد و عضو دیگر آن از ترکیه نیز در کار های روز مره کمیته بصورت دائمی دخیل نبود و نقشش در فعالیت های کمیته مجموعا یک نقش فرعی بود. بدین ترتیب کمیته جنبش عملا در کنترل حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م) قرار داشت و نمایندگان

درس هایی که باید از " بهار عربی " آموخت

بودند سرعت، گستردگی و قدرتمندی خیزش توده های عرب در شمال آفریقا و شرق میانه را پیش بینی نمایند. یک حادثه کوچک مثل زورگویی پولیس ارتجاع با یک جوان میوه فروش در تونس جرقه ای شد که آتش مبارزاتی عظیم توده های میلیونی را در سراسر کشور های عربی روشن کرد و یکبار دیگر نشان داد که: « از یک جرقه حریق بر می خیزد ».

2 - وقتی جرقه مبارزات خود بخودی وسیع توده یی در سراسر جهان عرب زده شد و خیزش های توده یی یکی پس از دیگری در کشور های مختلف عربی سر بلند کردند، نیروهای طبقاتی گوناگون داخلی و قدرت های امپریالیستی خارجی به سرعت داخل معرکه شدند و برای جا انداختن و تثبیت شعارها و خواسته های ویژه شان در داخل جنبش به تپ و تلاش افتادند. امپریالیست ها که سلطه ستمگرانه شان بر کل منطقه عربی را در خطر می دیدند، برای اینکه بتوانند جنبش های توده های بپا خاسته را زیر کنترل بگیرند و هزینه آن برای خود و مزدوران شان را به

1- " بهار عربی " ظرفیت مبارزاتی عظیم توده های خلق در مقابل حاکمیت های ارتجاعی و استبدادی وابسته به امپریالیزم را به نحو بسیار برجسته و روشن نشان داد. خیزش توده های میلیونی خلق های کشور های مختلف عربی در مدت کوتاهی توانست با دستان خالی و پذیرش قربانی های بی همتا سردمداران مرتجع و مستبد وابسته به امپریالیزم جهانی، همچون بن علی در تونس و مبارک در مصر را سرنگون سازد و به عمر حکومت های دهها ساله آنها پایان دهد. یکسال قبل از امروز، توده های بپا خاسته کنونی ظاهرا چنان آرام و مطیع به نظر می رسیدند که به فکر بن علی و مبارک خظور هم نمی کرد که به زودی توسط این عوام سر به زیر و پراکنده و پریشان سرنگون خواهند شد. البته مدت ها قبل نهاد های جهانی امپریالیستی، که گوشه گوشه دنیا را زیر نظر دارند، خطر ناشی از فشار طاقتفرسای استثمار و ستم چند لایه بر توده های کشور های عربی را احساس کرده و بار بار هوشدار داده بودند، اما حتی همان ها نیز نتوانسته

سه سلاح انقلاب (حزب انقلابی پرولتری، ارتش توده بی و جبهه متحد مردمی) و صرفاً با تکیه بر حرکت های مبارزاتی خود بخودی توده های مردم نمی توان سرنگونی بنیادی طبقات ارتجاعی و سلطه امپریالیزم یعنی پیروزی انقلاب را متحقق ساخت. از آنجائیکه در سراسر کشور های عربی متأسفانه حتی یک حزب انقلابی پرولتری اصولی و نیرومند وجود ندارد، جنبش های خود بخودی توده بی در تمام این کشور ها به سرعت در حال بدل شدن به حربه ای در دست امپریالیست ها و نیروهای ارتجاعی داخلی قرار دارند.

4 - قدرت های امپریالیستی با جنبش ها و خواست های مبارزاتی توده بی طبق منافع و خواست های خود شان برخورد می نمایند، نه در انطباق با منافع و خواست های توده ها. دموکراسی خواهی آنها یک داستان کاذب و فریبنده است. امپریالیست ها طبق منافع شان برای کشور های تحت سلطه، نسخه استبداد یا نسخه به اصطلاح دموکراسی می پیچند. آنها با در نظر داشت منافع و خواست های خود شان، در مواجهه با جنبش های مبارزاتی توده بی جهان عرب، سه نوع برخورد را در پیش گرفته اند:

الف: در کشور هایی مثل بحرین و عراق، سرکوب آشکارا و علنی جنبش های مبارزاتی توده بی را توسط نیروهای مسلح مزدور داخلی و حتی نیروهای مسلح مزدوران منطقه بی شان تشویق کرده اند و در قبال قتل و کشتار توده ها توسط نیروهای سرکوبگر داخلی و منطقه بی توطئه سکوت در پیش گرفته اند.

ب: در کشور هایی مثل تونس و مصر سیاست نفوذ در جنبش های مبارزاتی توده بی از طریق شخصیت ها و نیروهای وابسته بخود و حتی مداخلات سیاسی برهنه و مستقیم، بخاطر به اصطلاح معتدل کردن جنبش ها و تقلیل هزینه آن برای خود و مزدوران شان، را پیشه کرده اند.

ج: در کشور هایی مثل لیبیا و سوریه با توسل به مصوبات به اصطلاح سازمان ملل متحد، به مداخله و تجاوز آشکار نظامی و تحریمات اقتصادی و فشار های سیاسی دست زده اند و درین راستا از قتل و کشتار توده ها و به گرسنگی کشاندن آنها ابا نورزیده اند.

5 - اگر حزب انقلابی پرولتری سازمانده و رهبری کننده ارتش توده بی و جبهه متحد مردمی به نحو قدرتمندی وجود نداشته باشد، نه تنها مبارزات توده بی غیر مسلحانه، بلکه مبارزات توده بی مسلحانه نیز می تواند تحت کنترل امپریالیست ها در آید و توسط آنها در جهت

حد اقل برسانند، ظاهراً با جنبش ها همراهی کردند، اما در باطن برای کند کردن لبه های تیز مبارزات توده بی و تقلیل خواست های آنها در حد سرنگونی فردی و یا خاتوادگی این یا آن حاکم مستبد کوشیدند. نیروهای ارتجاعی عاطل و باطلی مثل اخوان المسلمین مصر، جنبش اسلامی تونس، بنیاد گرایان سوری و غیره و غیره که سال ها با رکود و رخوت سیاسی خو کرده بودند، ناگهان فعال شدند و به داخل جنبش های توده بی یورش بردند، تا رهبری آنها را به دست بگیرند. تعداد زیادی از سردمداران مرتجع و مستبدی که سال های شان همچون نوکران گوش بفرمان حاکمان سرکوبگر مردمان کشور های شان از هیچگونه جنایت در حق توده های مردم دریغ نکرده بودند، ناگهان مردم دوست و دموکرات شدند و گویا به ندای انقلاب توده ها لبیک گفتند تا بتوانند در موقعیت های کلیدی رهبری مبارزات جاری قرار بگیرند. نیروها و حتی شخصیت های منفرد انقلابی دموکرات و کمونیست نیز بپاخیزی توده های میلیونی را لبیک گفتند و به نوبه خود و در حد توان خود برای سمت و سو دادن مبارزات توده ها تلاش کردند. طبعاً به دلیل ضعف و ناتوانی عمومی این نیرو ها و شخصیت ها، جنبش های توده بی کمتر و در سطوح محدودی از شعار ها و خواست های آنها متأثر گردید. بدینسان، با وجودی که خیزش خودبخودی توده های عرب کم و بیش هنوز هم خصلت های خود بخودی خود را حفظ کرده اند، اما تا حد زیادی دیگر از این خصلت برخوردار نیستند. جنبش های مبارزاتی خود بخود توده بی در هر سطحی از گستردگی و نیرومندی که قرار داشته باشند، تا دیر مدت نمی توانند خصلت خود بخودی خود را حفظ نمایند و دیر یا زود تحت رهبری نیروهای سیاسی مشخص و معینی قرار می گیرند. در خیزش های توده بی جاری در کشور های عربی، این امر با سرعت نسبتاً زیاد اتفاق افتاد و با همان سرعت در حال تکمیل شدن است.

3 - جنبش مبارزاتی خود بخود توده بی ولو اینکه گستردگی میلیونی و ده ها میلیونی کشوری و منطقه بی داشته باشد، بخودی خود قادر نیست سمت و سوی انقلابی یابد و در جهت سرنگونی تام و تمام سلطه ارتجاع و امپریالیزم و ایجاد نظام انقلابی و مردمی حرکت نماید. انقلاب در قدم اول به حزب انقلابی پرولتری مجهز به ایدیولوژی و برنامه انقلابی (ایدیولوژی و برنامه مارکسیستی - لنینیستی - مانونیستی) نیاز دارد، حزبی که قادر باشد نیروهای مسلح توده بی و جبهه متحد مرکب از طبقات مختلف خلق را سازماندهی و رهبری نماید. بدون موجودیت

مقاومت علیه تجاوز ناتو بر لیبیا به جنگ ادامه می دهد. ازینقرار او تلاش دارد خود را میراث دار راه تاریخی عمر مختار معرفی نماید. آیا او خواهد توانست عمر مختار دیگری برای لیبیا باشد؟ ظاهرا او خود چنین ادعایی دارد. البته بعید است که چنین شود، چرا که اوضاع جهان و اوضاع لیبیا از زمان عمر مختار تا حال تغییرات مهمی را بخود دیده است. اما ناممکن نیست، همانگونه که در افغانستان ناممکن نبوده است. آیا می توان ملا عمر دیگری را در جهان، و این بار در لیبیا، شاهد بود؟ دیده شود چه می شود.

6 - امپریالیست ها و مرتجعین وابسته به آنها در مواجهه توطئه گرانه و سرکوبگرانه با جنبش های مبارزاتی توده بی جهان عرب، با سوء استفاده از نهاد جهانی آله دست شان یعنی " سازمان ملل متحد " و همچنان استعمال نهاد ارتجاعی منطقه بی چون " اتحادیه عرب "، اقدامات شان را به سویه جهانی و منطقه بی تنظیم کردند و تمامی نیروهای شان را در اینجهت بسیج نمودند. در شرایط تشدید فوق العاده گلوبالزیسیون امپریالیستی در قرن 21، اتخاذ چنین اقداماتی از سوی امپریالیست ها خصلت متداوم و مسلسل یافته است. به همین جهت ضرورت سازمانیابی نیروهای انقلابی در سطح جهانی و منطقه بی در یک تشکیلات بین المللی انقلابی و تشکل های انقلابی منطقه بی بیش از هر زمان دیگری خود نمایی می کند. با تاسف باید گفت که مارکسیست - لنینیست - مانونیست ها در شرایط بسیار حساس شگوفایی " بهار عربی " انسجام بین المللی شان را از دست دادند. این امر دلایل متعدد عینی و ذهنی و ریشه های ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی خود را دارد. درین میان، جفای بزرگ نیروهایی که مسئولیت عمده در بروز این پراگندگی بر عهده دارند، نباید به فراموشی سپرده شود. اما حتما می توان - و باید - برای ایجاد یک تشکل بین المللی مارکسیست - لنینیست - مانونیست و همچنان ایجاد تشکل های منطقه بی م ل م در مناطق مختلف جهان، منجمله در منطقه ای که ما در آن قرار داریم، اصولی و شجاعانه کار و پیکار نمود و بصورت استوار و مداوم تا دستیابی به این سلاح های مبارزاتی تلاش ها و کوشش های پیگیر به عمل آورد.

تأمین منافع امپریالیستی به خدمت گرفته شود. هم اکنون نمونه لیبیا به مثابه یک نمونه زنده در پیش چشمان ما قرار دارد. در لیبیا مبارزات توده بی علیه رژیم ارتجاعی و مستبد قذافی، که روزی برای اخوانی های افغانستانی الگو و نمونه سیاسی محسوب می گردید و بطور مشخص حزب اسلامی حکمتیار بصورت جدی برایش تبلیغ می کرد، در ابتدا بصورت غیر مسلحانه شروع گردید، ولی در مواجهه با سرکوب قهری نیروهای مسلح رژیم قذافی به سرعت شکل مبارزات مسلحانه را بخود گرفت. در مقابل، نظامیان قذافی بر شدت و گستردگی سرکوب افزودند و جنگجویان و توده های غیر مسلح بسیاری قتل عام شدند. در نتیجه جنبش مبارزاتی توده بی مسلحانه و غیر مسلحانه فاقد رهبری انقلابی در معرض تهدید فوق العاده و خطر نابودی قرار گرفت. امپریالیست ها از این تنگنای جانکاه سوء استفاده نموده و از طریق نهاد جهانی آله دست شان یعنی سازمان ملل متحد و به بهانه دفاع از مردمان ملکی لیبیا جواز تجاوز نظامی مستقیم هوایی بالای لیبیا را بدست آوردند و قذافی و همراهانش را به عنوان جنایتکاران جنگی به ثبت رساندند. آنها نه تنها به بمباران وسیع نیروها و مراکز نظامی مربوط به حکومت قذافی دست زدند، بلکه تا حد معینی به شورشیان مسلح لیبیایی سلاح و مهمات نیز رساندند. بر علاوه برای شورای رهبری شورشیان کنفرانس های بین المللی تشکیل دادند و یکی پس از دیگری این شورا را به عنوان حکومت لیبیا به رسمیت شناختند. در نتیجه، مبارزات مسلحانه ای که در ابتدا علیه استبداد و سرکوب حکومت قذافی براه افتاده بود، به سرعت در خدمت تجاوز امپریالیستی قرار گرفت، به نحوی که شورشیان مسلح لیبیایی از زمین و نیروهای زمینی و بحری ناتو از فضا و بحر، بخش های مختلف نیروهای یک جنگ مشترک را تشکیل دادند.

هم اکنون با وجودی که حکومت قذافی سرنگون شده است، اما حکومتی که بجای آن در مرکز لیبیا مستقر شده است، حکومت دست نشانده ای بیش نیست. از جانب دیگر شعار مقاومت علیه تجاوز امپریالیستی بر لیبیا در دست یک مستبد سرنگون شده قرار گرفته است. قذافی سرنگون شده، همچنان با طرح شعار

مبارزه برای ایجاد یک تشکیلات بین المللی کمونیستی (م ل م) جدید را باید قاطعانه پیش برد

در صفحه (36)

نگاه اولیه ای در مورد وضعیت فروپاشیده کنونی " جا " و
علل ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی آن

در صفحه (38)

درس هایی که باید از " بهار عربی " آموخت

در صفحه (52)

" موضعگیری " سامایی ها علیه اشغالگران و رژیم، پس
از ده سال تسلیم طلبی، در دو گروه منشعب از هم

در صفحه (26)